

ماهنامه‌ای برای اهالی شنیدن

سال دوم • شماره‌ی دهم • آذر ۱۳۹۰

خط‌صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی

در این شماره می‌خوانید:

- دین و خشونت در گفت‌وگو با آرش نراقی
- طرح شکایت از علی خامنه‌ای
- واتسلاو هاول یک «اروپایی بزرگ»
- دخالت بشر دوستانه در گفت‌وگو با علی افشاری
- گزارش نقض حقوق بشر در آذربایجان





- ۳ امکانمندی بروز خشونت
- ۴ پراکندگی مسئولیت
- ۵ خشونت در همین نزدیکی
- ۶ رهایی از خشونت در بزنگاه تاریخی
- ۸ سیاست تهاجمی
- ۹ خشونتی برای تمام فصلها
- ۱۱ گفت‌وگویی با آرش نراقی درباره‌ی دین و خشونت
- ۱۴ گفت‌وگو با محمد مصطفایی درباره‌ی شکایت از علی خامنه‌ای
- ۱۶ آنگ سان سوچی، نماد بین‌المللی صلح
- ۱۷ شکنجه‌ی سفید حد فاصل امر امکانی و ضروری
- ۱۹ ترور رافق تقی
- ۲۱ دخالت بشر دوستانه در گفت‌وگو با علی افشاری
- ۲۳ واتسلاو هاول یک «اروپایی بزرگ»
- ۲۵ سلطنت ابدالی، آغاز عصر تاریکی زنان افغان
- ۲۷ گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران

ماه‌نامه‌ای برای
اهالی شنیدن

ماهنامه حقوقی اجتماعی

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سر دبیر: امین ریاحی

دبیران:

آرنوش ازرحیمی (اجرایی)
علی مشرقی (جامعه)
فاطمه پریشان (اندیشه)
امیر مردانی (اقلیت‌ها)
علی نیکویی (زنان)

همکاران:

علی فتوتی، مهدی منزوی، پروانه مقدم، امیرحسین سعادت، نادر قادری، محمدرضا بندری، سیمین روزگرد، مسعود فاتحی، محمد اسحاق فیلیض

صفحه‌آرایی: علی نیکویی

شیوه‌ی دریافت مجله و تماس با ما

برای دریافت ماهنامه در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات،
مطالب و همکاری لطفاً با آدرس‌های زیر تماس بگیرید.

peaceline.journal@hrai.info
Skype: peaceline.journal
Phone: 0012026210146



را نیز به میدان بررسی می‌آورد. این سوژکتیویته مسئول در برابر آن مفهوم نقش یا مهره که هانا آرنه در قضیه ایشمن به آن اشاره دارد نیست. در جایی که مسئله گناه فردی و سوژکتیویته مسئول در مفهوم گناه جمعی و مسئولیت همگانی مستحیل می‌شود، دشوار بتوان از سوژه مسئول در برابر خشونت سخن گفت. اگر در نظام دیوانسالارانه که امکان جابجایی مسئولیتها هم وجود دارد به خشونت بنگریم جا را برای تحلیل مسئولیت فردی تنگ کرده‌ایم و این دست کم با محتوای نگرش پدیدارشناسانه‌ای که این نوشته کوشید از آن سخن بگوید در تضاد است.

این نوشته می‌کوشد نگاه تا حدی پدیدار شناختی به امکانمندی بروز خشونت بیاندازد. وقتی از امکان‌های خشونت می‌گوییم باید توجه کرد میان امکانمندی و خشونت رابطه‌ای مبهم وجود دارد. خشونت اگر فقط به مثابه ابزار اعمال قدرت بر دیگری لحاظ شود تا آنجا که به سویی ابزارمندی‌اش برای دستیابی به هدفی دیگر نگریسته می‌شود، مسئله‌ای امکانی و نه ضروری است. اما اگر خشونت در تحققش نمایان شود این نمایش از جنبه متافیزیک خشونت به سمت فیزیک خشونت میل کرده و دیگر صرفاً یک امکانمندی نخواهد بود. به نظر می‌رسد پس از اعمال خشونت تبدیل امکانمندی متافیزیک خشونت به ضرورت فیزیک خشونت، ما دیگر نه با یک دادگی خالی بلکه با یک دادگی محقق شده و پر مواجهیم. پدیدار خشونت دست کم در سه سطح دادگی امکان بروز دارد. یکی سطح دادگی دلالتی (Signitive givenness) است؛ این سطح رابطه‌ی میان زبان و خشونت را قابل بررسی می‌کند هرچند که هنوز در اتکا به لایه-گذاری‌های زبانی یک دادگی تمام و کمال نیست. همچنین در این سطح میان خشونت و ارباب (Terror) پیوند نزدیکی برقرار است. سطح دوم، دادگی تصویری (Pictorial givenness) خشونت است. مسئله خشونت در تمامی ابعاد ایماژه‌ای از سینما گرفته تا عکس یا تئاتر امکان بروز دارد. اما هنوز هم تمام و کمال نمی‌توان از پرشدگی تام خشونت، یعنی گذر از امکانمندی متافیزیک خشونت به ضرورت فیزیک خشونت سخن گفت. خصلت بازنمایانه‌ی این چارچوب دادگی، قیدی برای تبدیل حدوث خشونت به ضرورت آن است. در نهایت در دادگی ادراکی (Perceptive givenness) آنجا که وساطت بدن در مقام ایژه خشونت برجسته می‌شود می‌توان از تحقق تام خشونت یاد کرد.

تا زمانی که خشونت در سطح امکانی و نه ضروری وجود دارد مفاهیمی مانند خطر (Danger) و همانطور که اشاره شد ارباب همپیوندهای نزدیک مفهوم خشونت هستند. بویژه مفهوم خطر با اشاره به انسان‌شناسی الهیاتی اشمیت که انسان را موجودی ذاتاً پرمخاطره بر می‌شمارد مسئولیت خشونت را متوجه فساد (Corruption) ذاتی انسانی می‌داند. مفهومی که به انسان-گرگ هابزی نزدیک است.

اما مسئله خشونت فقط در سطح دلالتی زبانی یا ایماژه‌ای باقی نمی‌ماند. همین اکنون که شما متن را می‌خوانید بی‌تردید در جایی یک زندانی شکنجه یا کسی اعدام و یا بمبی منفجر می‌شود. حتی اعلام این موارد یا دیدن تصاویر آنها هم ضرورت تام خشونت را بیان نمی‌کند جز در جایی که بدن واسطه دریافت خشونت می‌گردد؛ دشوار بتوان از دادگی تمام و کمال خشونت سخن گفت. تمام کتابهایی که به طرز دلالتی و تمام فیلم‌هایی که به صورت ایماژه‌ای بمباران‌های جنگ جهانی دوم در آلمان را توصیف کرده‌اند، فقط به بررسی رابطه امکانی میان قربانیان خشونت دست یافته‌اند و از دریافت ضرورت این مسئله باز مانده‌اند. بنا به اصطلاح پدیدارشناسانه مردمان زیر بمباران در موقعیت (Situation) خشونت قرار داشتند در حالیکه خوانندگان کتابها یا تماشاگران فیلمها در وضع امور (State of affairs) خشونت قرار دارند.

بی‌تردید همواره میان خشونت و امکانهای متفاوت بیانی فاصله وجود دارد و همین مفهوم فاصله (Distance) در مقام گونه‌ای وساطت تمایزگذار برای خشونت عمل می‌کند. این وساطت تمایزگذار با به گفته سارتر ماندگرای خشونت (Inertia of violence) همواره امکانمندی خشونت را در تحقق محض به ورطه تعلیق می‌برد. اما بی‌تردید این ماندگرای نمی‌تواند مانع از مسئله مسئولیت شود. مسئله مسئولیت مفهوم خود (Self)



نحوه آزمایش

از دانشجویان شرکت کننده خواسته می شود تا به اتافی بروند که در آن از طریق سیستم ارتباطی با دیگر شرکت کنندگان در تماس هستند. به آنها گفته می شود که موضوع مباحثه در ارتباط با مشکلات زندگی دانشجویی است و به این دلیل از گفت و گوی چهره به چهره استفاده نشده است تا افراد با توجه به ناشناس ماندنشان از صحبت کردن در مورد مشکلات خود خجالت زده نشوند. به این ترتیب، در آغاز شرکت کننده به راهرویی هدایت می شود که به چندین اتاق ختم می شود و در آنجا دستیار آزمایش او را به یکی از اتاق ها می برد و از او می خواهد که با استفاده از گوشی و بلندگو در مباحثه شرکت کند. به شرکت کننده گفته می شود که در ابتدا هر فرد مشکلات خود را بیان می کند و دیگران درباره آن به بحث می پردازند. تنظیم این گفتگو به وسیله یک سویچ مکانیکی انجام می شود که به ترتیب به هر شرکت کننده دو دقیقه فرصت گفت و گو می دهد و در هنگامی که میکروفنی روشن باشد، دیگر میکروفن ها خاموش می شود.

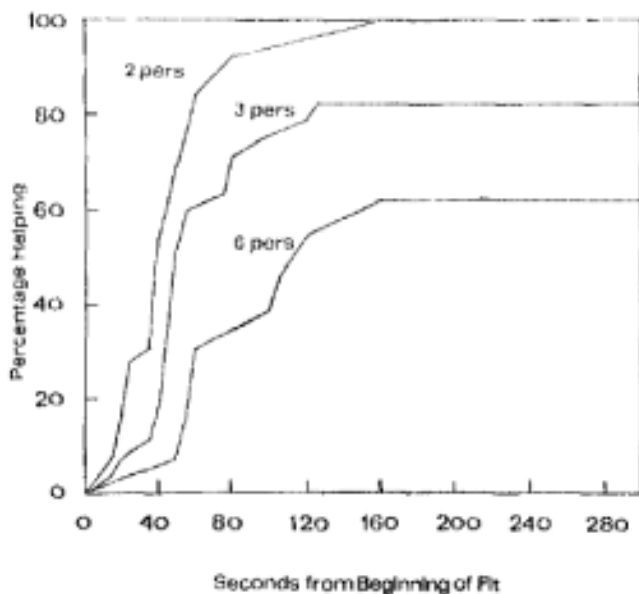
در طول جلسه مباحثه یکی از شرکت کنندگان که آن گونه که مشخص است از بیماری صرع رنج می برد، دچار رعشه شده و در نهایت بیهوش می شود. با توجه به اینکه در هنگام مباحثه شرکت کننده نمی تواند با دیگر افراد صحبت کند و بفهمد که آنها در برابر این حادثه چه واکنشی نشان می دهند سرعت پاسخ گویی شرکت کننده به این حادثه و مراجعه به دستیار آزمایش به عنوان متغیر این آزمایش در نظر گرفته می شود.

متغیر مستقل اصلی این آزمایش تعداد افراد دیگری است که شرکت کننده فکر می کند آنها هم از بیهوشی باخبر شده اند. با توجه به تعداد صداهایی که پخش می شود، شرکت کننده در یکی از سه موقعیت ذیل قرار می گیرد: گروه دو نفره (شامل شرکت کننده و صدای کسی که بیهوش می شود)، گروه سه نفره (شرکت کننده، صدای فرد بیهوش و یک صدای ضبط شده) و گروه شش نفره (شرکت کننده، صدای فرد بیهوش و چهار صدای ضبط شده).

نتایج

تعداد افرادی که شرکت کننده گمان می برد آنها هم از بیهوشی فرد و موقعیت اضطراری اش با خبر هستند تاثیر زیادی در نتایج آزمایش دارد و ۶۵ درصد افرادی که خود را در اطلاع از بیماری فرد تنها می دانستند قبل از بیهوش شدن اش گزارش دادند در حالی که این مقدار برای گروه های سه نفره ۶۲ درصد و برای افرادی که از حضور چهار تماشاچی دیگر هم باخبر بودند به ۳۱ درصد می رسید. تمام افرادی که در گروه دو نفره بودند در نهایت بیهوشی فرد را گزارش کردند ولی تنها ۶۲ درصد شرکت کنندگان گروه شش نفره چنین کاری را انجام دادند. توزیع تجمعی زمان پاسخ گروه های مختلف در شکل آمده است.

همچنین بر خلاف آزمایش های انجام شده توسط برکویتز (L. Berkowitz)، نتایج آزمایش نشان می دهد که نوع جنسیت فرد تاثیری در سرعت پاسخ گویی ندارد و این که فرد بیمار از جنس مخالف باشد یا خیر نیز تفاوتی در نتیجه آزمایش بروز نمی دهد. البته آزمایش برکویتز از نوع دخالت مستقیم (خاموش کردن آتش، نجات غریق و غیره) بوده و اغلب به مهارت یا توان فیزیکی نیاز داشته است و آزمایش حاضر از نوع دخالت گزارشی است که با توجه به مقایسه نتایج می توان گفت که مردان در مداخلات فیزیکی مسئولیت بیشتری برای خود قائل هستند که این امر خود به هنجارهای فرهنگی جامعه باز می گردد.



در ۱۳ مارس ۱۹۶۴، زن جوانی در وسط خیابانی در بخش مسکونی نیویورک با چاقو کشته شد. با توجه به اینکه چنین قتل هایی اساساً روتین نیستند، این حادثه تا حدودی توجه عموم را به خود جلب کرد تا اینکه چند هفته بعد روزنامه نیویورک تایمز جنبه دیگری از این داستان را آشکار کرد: دستکم ۳۸ نفر شاهد این حمله بوده اند و هیچ تلاشی برای مداخله نکرده اند. اگرچه قاتل زمانی بیش از نیم ساعت را صرف کشتن کیتی جنووز کرده است، ولی هیچ کدام از این ۳۸ نفر که در مکانی امن در آپارتمان خود شاهد ماجرا بودند، اقدام به کمک کردن نکردند و حتی هیچ کسی زحمت تلفن زدن به پلیس را نکشیدند. در جست و جوی دلیل برای چنین رفتار به ظاهر غیر انسانی به معضلات زیادی اشاره شد: از زوال اخلاق و از دست رفتن صفات انسانی به واسطه محیط شهری تا از خود بیگانگی و اعتقاد به بی نظمی و میل به خشونت. با این حال، با تحلیل این ماجرا می توان فاکتورهای دیگری را نیز مشاهده کرد.

فردی که در حال مشاهده موقعیتی اضطراری و خطرناک همچون وضعیت اشاره شده است در تعارض قرار دارد. از طرفی هنجارهای انسانی آشکاری در ارتباط با کمک به قربانی وجود دارد ولی هراس های عقلانی و غیر عقلانی که درباره آنچه که ممکن است برای مداخله گر اتفاق بیافتد، می تواند مانع انجام هر گونه اقدامی شود. "من نمی خواهم در گیر شوم" عبارت آشنایی است که در پشت آن ترس از آسیب فیزیکی، خجالت زده شدن در عموم، درگیری در مسائل پلیسی و قضایی و دیگر خطرهای ناشناخته نمایان است.

در رویدادهای معین، ممکن است که هنجارهایی که منجر به مداخله می شوند ضعیف شود و تماشاچی طرف دیگر تعارض، عدم مداخله، را انتخاب کند. یکی از این پیشامدها حضور دیگر تماشاچیان است. برای مثال، در مورد بالا، هر تماشاچی با مشاهده نور از پنجره آپارتمان های دیگر می دانست که دیگران نیز در حال تماشا می باشند و هیچ راهی وجود نداشت که تماشاچیان عکس العمل یکدیگر را در مورد واقعه مشاهده کنند. این دو مورد دلایل عدم کمک رسانی یا تأخیر در آن را روشن می سازد. مسئولیت برای کمک رسانی در میان تماشاچیان پراکنده شده است. همچنین در احساس گناه و سرزنش برای عدم اقدام نیز نوعی پراکندگی وجود دارد و سرانجام اینکه این امکان وجود دارد که شخص دیگری هم اکنون کمک رسانی را شروع کرده باشد.

هنگامی که در یک موقعیت اضطراری تنها یک تماشاچی وجود داشته باشد در صورتی که از کمک رسانی سرباز بزند، هر گونه فشاری برای مداخله بر او متمرکز می شود. در صورتی که هنگامی که چندین تماشاچی حضور داشته باشند فشار برای مداخله بر هیچ یک متمرکز نمی شود و در عوض مسئولیت پذیری برای مداخله میان افراد تقسیم می شود و این گونه است که این امکان به وجود می آید که کسی کمک نکند.

مسئله دیگر این است که سرزنش ذاتی در این شرایط قابلیت پراکنده شدن دارد. این فرض که در مواقعی که یک گروه عمل قابل مجازاتی را انجام می دهد، تنبیه و سرزنشی که هر فرد متحمل می شود مقدار کمی است. سرانجام اینکه در جایی که افراد از حضور یکدیگر باخبر هستند اما رفتار آنها به خوبی مشاهده نمی شود هر تماشاچی می تواند این فرض را بکند که فرد دیگری در حال اقدام به عملی برای پایان دادن به حادثه است و با خود بگوید که نفر دیگری باید کاری انجام دهد.

با توجه به این ملاحظات به این فرضیه می رسیم که در مواقع ضروری هرچه که تماشاچیان بیشتر باشند، احتمال مداخله افراد کمتر و در زمان دیرتری خواهد بود. برای آزمایش این فرضیه ابتدا یک موقعیت اضطراری شبیه به موقعیت واقعی ساخته می شود که در آن ارزیابی دفعات و سرعت واکنش افراد مورد آزمایش میسر باشد.



علی در اهواز زندگی و از راه مسافرکشی با ماشین شخصی امرار معاش می‌کند. یکی از روزهای ماه گذشته که مثل همیشه در خیابان‌های اهواز در انتظار مسافر بود. زنی با کرایه‌ای نسبتاً گزاف ماشین علی را به صورت دربست اجاره کرد. چند خیابان مانده به مقصد، زن مسافر از کیف خود چاقویی در آورد و علی را تهدید کرد تا تمام پول و گوشی موبایل و اشیا قیمتی‌اش را به او بدهد. علی در مقابل تهدیدهای زن مقاومت کرد و بعد از درگیری کوتاهی چاقو را از دست او در آورد. ساعتی بعد در کلانتری ۲۲ اهواز معلوم شد زن مسافر که نامش مینا است و مجرمی سابقه دار است و چندین بار به جرم زورگیری دستگیر شده اما بعد از گذراندن دوران محکومیت دوباره به جامعه برگشته است و به زورگیری ادامه می‌دهد. هنگام غروب در حالیکه علی به سمت خانه‌اش می‌رفت تا شب را کنار خانواده‌اش بگذرانند. مینا با بی‌تفاوتی در بازداشتگاه کلانتری منتظر بود تا فردا صبح مأموران انتظامی برای چندمین بار پرونده‌اش را برای مراجع قضایی بفرستند.

جامعه شهری ایران در سال‌های اخیر همواره شاهد افزایش بی‌رویه خشونت‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی همچون زورگیری، تجاوز به عنف، مزاحمت‌های خیابانی و... بوده است. به گزارش ایسنا سرهنگ خالقی فرد، معاون مبارزه با سرقت پلیس آگاهی ناجا از افزایش ۴۶ درصدی میزان وقوع زورگیری خبر داد و افزود: حدود ۸۱ درصد از زورگیری‌ها در ۴ ماهه امسال با استفاده از چاقو رخ داده است که این آمار نشان می‌دهد زورگیری به وسیله سلاح سرد نسبت به گذشته افزایش یافته است. البته به این آمار باید افزایش ۶۰ درصدی استفاده از سلاح سرد در قتل‌ها را هم اضافه کرد مهم‌ترین دغدغه در توسعه فضای شهری یکپارچگی و توزیع مناسب امکانات شهری به نحوی است که تمامی شهروندان از آن به طور یکسانی بهره‌مند شوند. به محض غفلت از این امر و بروز شرایط متضاد اجتماعی فضای مناسبی برای رشد و اعمال رفتارهای خشونت‌بار به وجود خواهد آمد. مجید ابهری مشاور کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی در مصاحبه ای ریشه‌های اجتماعی زورگیری را بیکاری، تربیت غلط خانواده، کمرنگ شدن ارزش‌های اخلاقی برشمرد و می‌افزاید: اغلب زورگیران به مواد مخدر به ویژه روان گردان‌های صنعتی اعتیاد دارند و همین عامل اساسی در اقدام به زورگیری است. کارشناسان برای افزایش خشونت‌ها دلایل بسیاری را مطرح می‌کنند که مهاجرت و مسایل اقتصادی دو دلیل عمده رفتارهای خشن هستند. در حال حاضر تهران و کرج، دو شهر اصلی مهاجرپذیر کشور، از اصلی‌ترین نقاط جرم-خیز هستند. به دلیل اینکه مهاجرین در اقلیت به سر می‌برند شرایط روحی و روانیشان به گونه‌ایست که دست به هر کاری می‌زنند و به هنجارهای محل جدید زندگی توجهی ندارند. ایستگاه‌های راه آهن، پایانه‌های بزرگ، شهرک‌های حاشیه‌ای از جرم-خیزترین نقاط شهرها هستند. امان قرایی مقدم عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم، تهران را آنومیک‌ترین شهر ایران می‌داند و در ادامه آنومی را اینگونه توضیح

می‌دهد: آنومی به شرایطی گفته می‌شود که غیر عادی است، مسائل اخلاقی و هنجارهای اجتماعی کمرنگ شده، خودکنترلی و کنترل اجتماعی افراد به حداقل رسیده و معنویات در جامعه رنگ باخته است. به نظر می‌رسد بسیاری از افرادی که به خشونت رو می‌آورند در تامین نیازهای اولیه خود ناتوانند و با مشکلاتی همچون خانواده‌های متلاشی شده، بی‌سوادی، بیکاری، بی‌پولی روبرو هستند و در نتیجه دارای تعادل روحی و روانی نیستند. برخی از مجرمین که توان برآورده کردن نیازهای خود را از راه‌های معمول ندارند در کنار اعمال مجرمانه خود مرتکب اعمال منفی عفت هم می‌شوند. کما اینکه در سال‌های اخیر تجاوز به عنف ضمیمه جدانشدنی ناهنجاری‌های اجتماعی شده است. بنا بر برخی گزارشات در سه سال اخیر آزار و اذیت جسمی دختران افزایش چشمگیری داشته است. خشونت و زورگیری و آزارهای جنسی پدیده‌ای تازه در جامعه امروز و کلان شهرها نیست و تقریباً شهروندان بارفتارهایی چون خشونت‌های کلامی و دعوای بین فردی کنار آمده‌اند. سال‌های انتهایی دهه ۷۰ پرونده موسوم به خفاش شب بازتاب گسترده‌ای بین مقامات و مردم و رسانه‌ها داشت. متهم اول پرونده غلامرضا خوشرو به کمک همدستش تحت عنوان مسافرکش قربانیانش را که عمدتاً زنان بودند به محله‌های متروک می‌کشاند و پس از آزار و اذیت جنسی و سرقت اموالشان آنان را می‌کشد و می‌سوزاند. دادگاه خفاش شب خارج از نوبت تشکیل شد. متهمان به اعدام محکوم شدند و حکم به سرعت در محل وقوع جنایت‌ها اجرا شد. تعجیل در برگزاری دادگاه از شگردهای دستگاه قضایی است تا از شوک حاصل از جنایت نزد افکار عمومی بکاهد. این رویه درباره ی حادثه ی قتل در میدان کاج سعادت آباد تهران نیز که از بارزترین موارد عینی افزایش بی‌رویه خشونت تلقی می‌شود بکار گرفته و حکم اعدام برای قاتل صادر شد. چندی پیش نیز در قزوین اولین زن قاتل سریالی در انتظاراجرای حکم اعدام نشسته بود. لازم به یادآوری است که تسریع در دادرسی و اجرای حکم که در بیشتر موارد اعدام است، بررسی علل وقوع جرم و مطالعه بر روی روش‌های پیشگیری از وقوع جرم را قربانی تسکین اضطراب و نگرانی افکار عمومی می‌کند.

یک دهه قبل پروژه‌های نیمه کاره‌ی بزرگراه‌های تهران، محله‌های متروکی بودند که خفاش شب برای سر به نیست کردن قربانیانش از آن‌ها استفاده می‌کرد. از قضا همان بزرگراه‌ها امروز بار اصلی ترافیک تهران را بر دوش می‌کشند و خیابان‌ها و زمین‌های اطرافشان محل مناسبی شده‌اند برای زورگیری و تجاوز به عنف. باز هم زورگیرها از شگرد مسافرکش جعلی و همدستش (در مواردی همدستانش) استفاده می‌کنند و انواع دیگری همچون خفت-گیری و خفه-کنی را با خشونت هرچه بیشتر انجام می‌دهند. حتی شلوغی و روشنایی معابر شهری هم جلودارشان نیست.

پل مدیریت و ماجرایی قتل با ضربات چاقو بر گرده‌های دختر جوان، قتل ورزشکار ایرانی (روح الله داداشی) در کرج، ماجرای اسیدپاشی مکرر در ایلام، کرمانشاه و آذربایجان، زورگیری و قتل‌های ناشی از وضعیت بد اقتصادی و ... موارد متعدد بروز خشونت در جامعه ایرانی است.

موربانه خشونت، اعتماد و امنیت جامعه را از درون می‌جود و حاصل تنها از بین رفتن اعتماد فردی و امنیت جمعی است.

آیا می‌توان ریشه تمام این خشونت‌ها را در انگیزه‌های فردی خلاصه کرد؟ ناسامانی‌های روحی و روانی فرد، ریشه در چه مسائلی در سطح کلان تر دارد؟ آیا اینگونه نیست که حاکمیت با اعدام‌ها و زندان‌ها و شلاق، سعی در فراق‌کنی عاملیت سیاست‌های نادرست خود در بروز این فجایع دارد؟

قدرت دریافت می‌دارد.

چهار

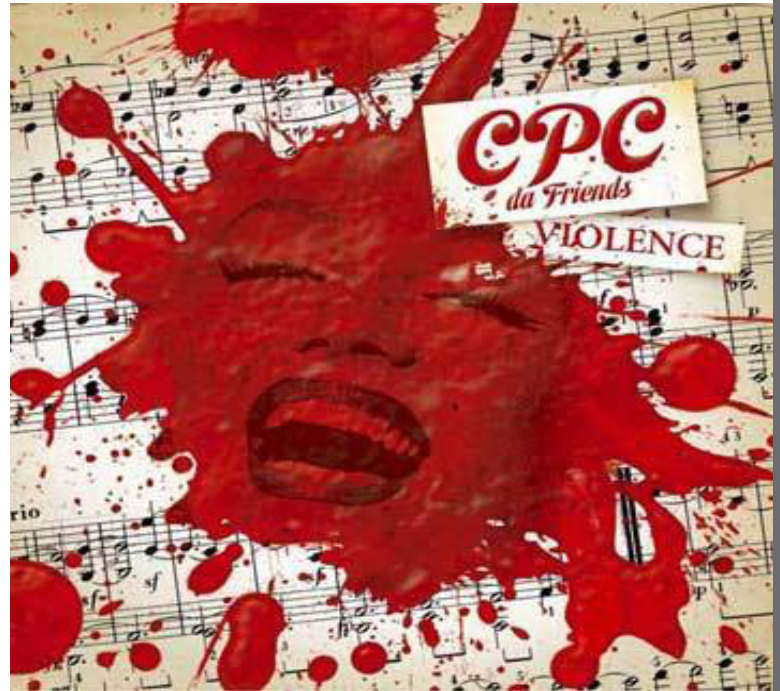
در نزد رمانتیک‌ها، کمال شعر در نزدیکی شدن هر چه بیشتر آن به موسیقی است. این حکمی است که دقیقا از فردگرایی رمانتیسیسم سرچشمه می‌گیرد. زیرا کلماتی که درونیات فرد را بازگو می‌کنند دال بر احساساتی هستند که توسط زبان اجتماعی شناسایی شده و همگانی‌اند. شعر جهت حراست از اصالت فرد می‌بایستی بازنمایاننده احساساتی باشد که کلمه‌ی معادلی در زبان ندارند و به همین دلیل شخصی‌ترین جنبه‌های هستی فرد را تشکیل می‌دهند. موسیقی، آوا، بیانگر چنان فردیتی است که موجب می‌شود کلام از شکل بیافتد، به بی‌معنایی درغلند و از محدوده ی زبان اجتماعی بیرون جهد: «آنگاه که کلام پایان می‌گیرد موسیقی آغاز می‌شود.» در چنین حالتی، احساسات و امیال در اثر شورمندی چنان شدت می‌گیرند که دیگر در قالب کلمات نمی‌گنجند. شور بیان ناپذیر، زبان را به ناله و مویه‌های بی‌زبان تبدیل می‌کند.

اما کسی که در پیش پای جلادش به خاک می‌افتد، گریه می‌کند، و نظم کلامش را زیر فشار میل به زندگی از کف می‌دهد، دقیقا جنبه‌ی انسانی خود را قربانی کرده است. طمانینه و چینش حساب شده‌ی کلمات، نمایش جنبه‌ی متمدنانه‌ی هستی ماست. نشان دهنده‌ی چیرگی ما بر حیوان آشفته و نامفهوم درونمان. قربانی خشونت به واسطه‌ی زاری، ارزش هستی خود را تا سطح حیوانی تکامل نیافته و فرومایه پایین می‌آورد. (این است که هنرمند نابغه به ناگزیر مطرود است) ضجه موره‌های مقتول پیش از مرگ، مجوز نهایی اعمال خشونت را صادر می‌کنند: دیگری بودنش را از بین می‌برند.

را به تفاوتی کمی در مقدار یک ارزش انتزاعی فرو می‌کاهد.

سه

درست است که زبان در چنین جهانی، چیزی نیست جز ابزاری در خدمت تسهیل مبادله، اما نکته‌ای که الیوت بدان بی‌توجه بود - و درست به همین دلیل به جای راه‌حلی سیاسی، دست به دامان راه‌حلی فرهنگی و ارائه‌ی آرمانی ادبی شد - این نکته است که میلی که ما را به گفتن وا می‌دارد، نه میلی جوشیده از درون، که اراده‌ای است تولید شده و عرضه شده در بازار. سود در مبادله نشان دهنده‌ی چیزی اضافی است که داده شده اما در مقابل، ما به ازایی دریافت نگردیده. سود نشان می‌دهد مبادله‌ی مدرن را نمی‌توان به داد و ستد فروکاست. آنچه توده‌ها را به چنین مبادله‌ی ناعادلانه‌ای وا می‌دارد، ضرورت حفظ حداقل شرایط زیستی و وابستگی شدیدشان به دستمزد است. معنای اضافی که از قصد شخصی کنشگران زبانی فراتر می‌رود، حتی در مبتذل‌ترین اشکال گفتگوهای روزمره هم حضور دارد و برای خلق آن، لازم نیست حتما از نماد و ایماژ و زبان ثقیل ارگانیک استفاده کرد. معنای اضافی درست همانند سود، قدرت پنهان را آشکار می‌کند و همانطور که کسب سود جز با ازخودبیگانگی ممکن نیست معنای اضافی هم مستلزم جدایی سخن از خویشستن است. توده‌ها همانطور که نیروی کارشان را همچون کالایی خریدنی در خدمت قدرت قرار می‌دهند، کلامشان را نیز همچون معنایی فهمیدنی عرضه می‌دارند. بدین معنا که قواعد سخن نه درونی و خود سامان، که بیرونی و تحمیلی‌اند. در زمانه‌ی ما سخن شکلی را نه از میل فرد که از خواست



یک

هرگونه رابطه‌ی حقیقی با دیگری در سطحی از ناشناختگی رخ می‌دهد. لازمی اینکه کسی به سخن دیگری گوش دهد و به معنای آن بیاندیشد، این است که از پیش نداند آن سخن چیست. چنانچه کلیت یک سخن از پیش مشخص باشد، اجزاء آن هرگز شنیده نشده و مورد توجه قرار نخواهند گرفت. در این حالت، سخن نه چیزی ناشناخته و بیرونی، که امری است از پیش به تجربه درآمده. از این رو در چنین شرایطی، دیگری نه دیگری، که بخشی است از هستی خود فرد و سخنش نیز لاجرم، نه بیانگر معنایی، که تکرار طولی وار آگاهی مخاطب است. زیرا تکرار معنا را زایل کرده و کلام را تا سطح تولید اصوات مکانیکی فرو خواهد کشید. در این حالت، نطق دیگر وجه متمایز انسان از حیوان نخواهد بود، بلکه نمایش شگفت‌انگیز حیوانی است که پا را از محدوده‌های خویش فراتر گذاشته و به واسطه آموزشهای دقیق و طاق‌فرسا، توانایی تکرار نظمی تخطی‌ناپذیر را یافته. دقیقا همین گستاخی و پا از گلیم خود درازتر کردن است که در عین حال شگفت‌انگیز و چندان‌آور است. در چنین شرایطی خفه کردن دیگری، همان قدر ساده و بی‌اشکال به نظر می‌رسد که تعویض کانال تلویزیون.

جدا از این واقعیت ملموس که جانین، گریه‌ها، ضجه‌ها و التماسهای قربانیانشان را نمی‌شنوند، زنجیره‌های لذت مارکی دو ساد این حقیقت را به ما یادآور می‌شوند که دیگرآزاری و خودآزاری فرایندهای همزمانند. یعنی که در لحظه‌ی تجلی خشونت، فرد دیگری را همچون موجودی جدا و مستقل در نظر نمی‌گیرد. در این لحظه دیگری تمامی تمایزات و جنبه‌های ناشناخته‌اش را از کف می‌دهد. به بیان بهتر، دیگری در یک کلیت تحمیلی منحل می‌شود.

دو

پروژه‌ی مارکس در دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی، تشریح موضع متناقض جهان صنعتی در مواجهه با امیال انسانی ست. مساله‌ی مارکس در دست‌نوشته‌ها، صرفا این موضوع نیست که نظام تولید از یکسو توده‌ها را به قناعت‌پیشگی جهت سازماندهی نیروی کار، و از سوی دیگر به مصرف‌گرایی جهت کسب سود ترغیب می‌کند. این شکل معیشت در اقتصاد سنتی هم دیده می‌شود: کار طاق‌فرسا و ریاضت‌کشی در دوره‌های سختی و خوشگذرانی در دوره‌های آسایش. آنچه چهره‌ی کریه جهان ما را شکل می‌دهد، فرایندی است که طی آن توده‌ها نیازهای طبیعی خود را فراموش کرده و تنها امیالی را بازمی‌شناسند که ابژه‌ی آن‌ها در بازار به صورت انبوه عرضه می‌شود. کارگران در دست‌نوشته‌ها هرگز به نور آفتاب، هوای تازه و هم‌صحبت نیاز ندارند و از فقدان آن رنج نمی‌برند. زیرا حداقل در دست‌نوشته‌ها، همه‌ی این موارد به صورت مجانی و خارج از چرخه‌ی بازار موجودند. خودبیگانگی چنان ابعادی پیدا کرده که ارضا، جز با خریدن و تصاحب کردن حاصل نمی‌شود. این است که برآورده شدن نیازها در جهان صنعتی، نه به معنای رهایی میل، که به معنای سلطه‌ی روزافزون قدرت بیگانه‌ای است که در نهاد پول جا خوش کرده است. در چنین حالتی قدرت پول، چهره‌ی مشخص همه چیز را زایل کرده و تمامی تمایزات کیفی



نشش

شیوه‌ای پلیسی در پرداختن به جنایت هست که در آن کوچک‌ترین اهمیتی به مقتولان داده نمی‌شود. این شیوه جنایت را نه محصول طبیعی جامعه، که یک ناپهنجاری استثنایی در سیستم می‌داند. بنابراین لازم است بار مسئولیت قتل بر دوش یک نفر گذاشته شود تا با واکاوی گذشته‌ی وی ریشه‌های ناپهنجاری مشخص گشته و لکه‌ی ننگین خون از دامن فرهنگ پاک شود. این است که در این شیوه، محقق، روشنگر، تبدیل به پلیسی می‌شود که نشانه‌های ناپهنجاری را تعقیب می‌کند تا به سرچشمه یگانه‌ی جنایت برسد. قاتل چیست؟ وجود قاتل جنایت را به شیئی تبدیل می‌کند که می‌توان آنرا به دور انداخت. به واسطه‌ی وجود قاتل، فرهنگ توحش را رافکنی کرده و چهره‌ی نامتناقض و یکدست خود را بازسازی می‌کند. نامهای حیوانی‌ای که فرهنگ بر قاتلان زنجیره‌ای می‌گذارد جلوه‌ی دیگری است از نیاز فرهنگ به بیگانه‌سازی جنایت. اما نقطه‌ی آغاز تحقیقات پلیسی، نه ناپهنجاری که دلیلی عقلانی است: انگیزه‌ی قتل. این است که اگر قتلی بی‌هیچ انگیزه‌ای صورت گرفته باشد تحقیقات پلیس بی‌نتیجه می‌ماند. همین مساله نشان می‌دهد جنایت استثنا نبوده و از همان منطق عقلانی فرهنگ پیروی می‌کند.

در مقابل، برای دریافت جنایت، باید به سراغ توحشی رفت که در بن فرهنگ نهفته است. به تفکیکهای ناعادلانه‌ای که عده‌ای را به انسان فرهنگی و عده‌ای را بنا به حکم ضرورت به حیوان قربانی تبدیل می‌کند. این روش کنش‌هایی را بررسی خواهد کرد که آخرین روزنه‌های امید قربانیان جهت رهایی از فاجعه‌اند. آنگاه نشان خواهد داد که چنین کنش‌هایی تا چه حد نایبده و در خدمت دستگاه کشتارند. بدین گونه، روش حاضر در پی اثبات این مدعاست که فرهنگ مقتولان خودش را تولید می‌کند، زیرا تداوم مناسبات اجتماعی موجود جز با اعمال خشونت ممکن نیست. اما از سوی دیگر فرهنگ به قاتلانی نیز نیاز دارد: پلیس باید برای هر جنایتی مجرمی بیابد، نه از آنرو که فردی باید عامل قتل باشد، بلکه بدان سبب که امکان تبرئه‌ی همگان را فراهم کند و دستا نشان را از جنایت بپیراید.

امکان گفت‌وگو و آزادی بیان، همچون آخرین امکان حقیقی‌رهایی فرد از پیش‌داوری‌های سرکوبگر، و همچنین رهایی جامعه از جنایت، جز با انقلابی همه‌جانبه - که به بروز اشکال جدیدی از روابط انسانی و خلق ساختار تازه‌ی لیپیدو می‌انجامد - حاصل نمی‌شود. در چارچوب شرایط فعلی و کلیت حاکم، و صرفاً با تکیه بر راه حل‌های فرهنگی و تبلیغات ضد خشونت، هرگز نمی‌توان بر توحش فائق آمد.





فرهنگ و ارشاد اسلامی در یکی از برنامه‌های زنده رادیویی تازه‌ترین و عجیب‌ترین مورد در این خصوص باشد.

مجلس نیز در این روند از دولت عقب نمانده است. حتی می‌توان مجلس را در این حوزه چندگامی جلوتر از دولت دانست. درگیری‌های کلامی میان علی مطهری، نماینده تهران با مهدی کوچک‌زاده، دیگر نماینده این حوزه انتخابی که در نهایت به درگیری فیزیکی مختصری نیز کشیده شد، از مهم‌ترین نمونه‌های خشونت در برخورد سیاسی در قوه مقننه بود. درگیری میان این دو نماینده مجلس که با رد و بدل شدن توهین‌هایی از سوی دو طرف همراه بود، نهایتاً به پرتاب اشیائی از سوی مهدی کوچک‌زاده به سمت علی مطهری ختم شد و شاید اگر دخالت دیگر نمایندگان نمی‌بود درگیری فیزیکی میان این دو شدیدتر هم می‌شد. درگیری لفظی و فیزیکی میان کواکبیان و رسایی، دو تن دیگر از نمایندگان مجلس نمونه دیگری از برخوردهای خشونت‌آمیز در مجلس بود که در حوزه خشونت‌های کلامی باقی نماند و به درگیری مستقیم انجامید. تنش‌های کلامی میان نمایندگان مجلس با دولت و نمایندگان آن نیز در جای خود اهمیت ویژه‌ای دارد که در این خصوص نمایندگانی چون توکلی، مطهری، علیخانی و کواکبیان بیش از دیگران فعال بوده‌اند. شاید مهم‌ترین برخورد صورت‌گرفته

میان این دو نهاد را بتوان در درگیری‌های کلامی میان احمد توکلی و الیاس نادران با معاون اول رئیس‌جمهور دانست. درگیری‌های کلامی که می‌رفت با شکایت نماینده دولت از الیاس نادران فاز جدیدی را در تنش میان این دو نهاد آغاز کند. نکته جالب توجه آن که خشونت کلامی میان نمایندگان مجلس به گروه یا جریان حزبی خاصی تعلق ندارد و نمونه‌هایی از آن را در رفتار و گفتار نمایندگان هر دو فراکسیون اصلی مجلس می‌توان دید. این موارد تنها نمونه‌هایی از برخوردهای تهاجمی صورت‌گرفته در چند ماهه اخیر است؛ اما همین مشت نمونه خروار هم به‌خوبی می‌تواند نشان‌گر نفوذ و عمق فرهنگ و اخلاق تهاجمی در سیاست ایران باشد. هرچند شاید بتوان این برخوردها را در چارچوب تحزب و رقابت حزبی توجیه نمود، اما این تلقی از مجادلات حزبی و آزادی بیان را دشوار می‌توان به عنوان عاملی مثبت در رشد فرهنگ سیاسی منظور داشت. زیرا علاوه بر افزایش استهلاک و هزینه در رفتارهای سیاسی و حزبی، تأثیرات منفی بسیاری را نیز بر ساختارها و سرمایه اجتماعی برجای می‌گذارد. شاید نسبت منافع به هزینه‌های سیاست‌های تهاجمی در دیپلماسی خارجی کشور را بتوان موضوع بحث و بررسی‌های مختلفی قرار داد، اما این نسبت در رفتارهای سیاسی داخلی جای چندانی برای بحث باقی نمی‌گذارد. با تمام این تفاسیر، نکته عجیب اصرار و تکرار در امری است که دست‌کم در نظر، مورد تأیید هیچ‌کس نیست.

سیاست داخلی نه تنها رو به کاهش نرفته است؛ که بی‌تردید روندی صعودی نیز داشته است. گردآوری و ارائه ادله برای این ادعا نیز چندان دشوار به‌نظر نمی‌رسد. در قوه مجریه، علاوه بر نگاه تهاجمی مسئولان دستگاه دیپلماسی در حوزه سیاست بین‌الملل، خشونت کلامی پنهان و آشکاری را می‌توان در سیاست داخلی دولت نیز مشاهده نمود. سخنان احمدی نژاد چند روز پس از انتخابات و برداشت‌های مختلف صورت گرفته از آن را شاید بتوان از مهم‌ترین این برخوردها دانست. سخنانی که طی آن، محمود احمدی‌نژاد مخالفان را «خس و خاشاک» نامید و برداشت‌های صورت‌گرفته در خصوص مصادیق این حرف، مدت‌ها محل مناقشات سیاست‌مداران بود سخنی که بعدتر و در موقعیت‌های دیگر، از سوی دیگر مسئولان دولتی نیز تکرار شد. علاوه بر این قبیل برخوردهای صورت گرفته از سوی دولت و در قبال مخالفان، چنین رفتاری در مناسبات دولت و مجلس نیز بارها دیده شده است. تنش میان این دو رکن نظام سیاسی ایران در ابلاغ قوانین، بررسی بودجه‌های سالیانه، طرح هدف‌مندی بارانها، طرح حجاب و عفاف و بسیاری اتفاقات دیگر بارها روابط میان این دو نهاد را به خشونت کلامی کشیده است. مشابه همین نگرش را در برخورد دولت با رسانه‌ها نیز می‌توان مشاهده نمود. شاید برخورد معاون مطبوعاتی سابق وزارت

و فزاینده ابراز خشونت در اظهار نظرهای سیاسی و نیز تأثیرات قابل توجه آن بر بروز خشونت‌های فیزیکی و بروز تنش‌های اجتماعی و سیاسی است. شاید بتوان نقطه شروع رسمی این روند را تا مناظرات تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری و حواشی آن به عقب برد. موج اتهام‌زنی و بداخلاقی‌های سیاسی که در این دوران از سوی کاندیداهای هر دو طیف اصولگرا و اصلاح‌طلب دیده شد بی‌شک شرایط کم‌نظیری و حتی بی‌نظیری را در فعالیت‌های سیاسی چند ساله اخیر رقم زد. مباحثی که علاوه بر دولت و نامزدهای انتخاباتی، دامان بسیاری از شخصیت‌های نظام را نیز گرفت و تا جایی پیش رفت که حتی امروز نیز مباحث مطرح‌شده در آن ایام مورد تحلیل و بررسی دوباره و چندباره قرار می‌گیرد. شگفت آن‌که علی‌رغم هشدارها و ابراز نگرانی‌ها از این قبیل برخوردها از سوی برخی سیاستمداران، این نحوه برخورد در روزهای نا آرام پس از انتخابات نیز ادامه یافت و یکی از کلام‌های نخستین در تحقیر مردم از سوی احمدی نژاد با خس و خاشاک خواندن معترضین شکل گرفت. با نگاهی به روند برخوردها و ابراز نظرهای صورت‌گرفته از انتخابات ریاست‌جمهوری تا امروز، می‌توان ادعا کرد که التهابات و برخوردهای خشن کلامی در پهنه

قریب به شش سال از غالب شدن تفکر سیاسی تهاجمی در کشور می‌گذرد. تفکری که به‌طور رسمی در حوزه سیاست خارجی و به‌طور غیر رسمی در تمام شئون سیاسی تسری یافته‌است؛ تا آنجا که برخی تحلیل‌گران، تغییرات مسئولان سیاسی کشور را به‌ویژه در حوزه دیپلماسی بین‌الملل بر اساس همگرایی آنان با این سیاست تهاجمی ارزیابی می‌کنند. اما این سیاست در طول زمان استقرار خود و علی‌الخصوص در دوره فعالیت دولت دهم جلوه‌ای بیشتر اجتماعی نیز یافته است و آن کنش سیاسی تهاجمی و بعضاً همراه با خشونت کلامی سیاست‌مداران و نخبگان سیاسی است. امری که در طول دو سال و نیم اخیر بارها به تیر اصلی خبرگزاری‌های داخلی و خارجی مبدل شد، تنش‌های بسیاری را در جامعه ایجاد نمود و بارها و بارها محمل بحث و تبادل نظر کارشناسان و مسئولان گردید. خشونت کلامی را در تعریفی ساده می‌توان نوعی از برخورد کلامی دانست که طی آن فرد یا گروهی در قبال فرد یا گروه دیگر از ابزارهایی مانند تمسخر، تحقیر، شایعه‌پراکنی، اتهام‌زنی و طرد بهره می‌گیرد و می‌کوشد تا بدین وسیله به طرف مقابل آسیب وارد کند و یا خود را در موقعیت فرادستی قرار دهد. قطعاً می‌توان در تمامی تاریخ حیات سیاسی ایران و هر کشور دیگری، نمونه‌هایی از ابراز خشونت کلامی را مشاهده نمود؛ اما آن‌چه در دو سال و نیم اخیر قابل مشاهده بوده است، روند روبه‌رشد

یک چنین وضعیتی مواجه هستیم؟

ما در جامعه ایران، حداقل با دو گروه مواجهیم؛ گروهی که به سمت نظام ارزشی جدید رو آورده است و دیگری، گروهی که پایبند به ارزش‌ها و هنجارهای گذشته است بنابراین زمینه مفاهمه بین این دو گروه به حداقل می‌رسد و این خودش می‌تواند زمینه جدال‌ها و چالش‌های اجتماعی را تقویت کند.

در سطح کلان‌تر، خشونت‌هایی که تحت عنوان بنیادگرایی، القاعده، طالبانیسم و ... در دنیا اتفاق می‌افتد ناشی از همین عدم مفاهمه است.

در جامعه ما نیز، در این صد سال اخیر ما با خشونت‌های بزرگی نظیر انقلاب‌ها و جنبش‌های مختلفی روبرو بوده‌ایم و می‌توان گفت جدال بین انسانهایی با دو هویت متعارض است که خشونت‌های بزرگی نظیر انقلاب‌ها، جنگ‌ها و جنبش‌های اجتماعی بزرگ را رقم می‌زند. امروزه شاهد هستیم که بزرگترین آسیب‌های خشونت در اثر خشونت‌های سیاسی تحقق پیدا کرده است.

به اعتقاد برخی از کارشناسان، «ضعف قانونی فضا را برای بروز خشونت در جامعه فراهم می‌کند»، چه خلأهایی در قانون وجود دارد که موجب بروز خشونت و یا تشدید آن می‌شود؟

برای این موضوع باید وارد بحث کنترل اجتماعی بشویم. بخشی از روابط اجتماعی ما تحت تاثیر جامعه‌پذیری ارزش‌ها و هنجارها و عرف موجود است و بخشی از آن تحت تاثیر سازمان‌ها و قوانین جدید و نهادهای کنترل نظم و انتظام هستند. به هر حال می‌توان گفت که اختلال در این قوانین و یا در اینگونه سازمانها و نهادها موجب گسترش خشونت اجتماعی می‌شود. امروزه یکی از دلایل وقوع و گسترش خشونت‌ها ناشی از تعدد دستگاه‌ها و نهادهای کنترل اجتماعی است. مثلا ماجرای میدان کاج را در نظر بگیرید. ما شاهد هستیم که در بیشتر خیابان‌ها پلیس حضور دارد و یا سر چهارراه‌ها مکان‌هایی تحت

در جوامعی که معمولا در سطح نیازهای اولیه قرار گرفته‌اند و از نظر معیشت و امنیت با کمبودهایی روبرو هستند، در آنجا میزان خشونت‌ها بالا است.

به اعتقاد ژنرک سه نوع خشونت وجود دارد: کنشگرانه، کنش‌پذیرانه و سیستمی. به نظر شما تاثیرات فاجعه‌بار نظام‌های اقتصادی و سیاسی که تحت عنوان خشونت سیستمی نامیده می‌شود، تا چه اندازه بر خشونت کنشگرانه که نمونه‌ی آن جنایت است، نقش دارد؟

بحث قبلی، در مورد بسترهایی بود که در جامعه به لحاظ زیستی وجود دارد و می‌تواند از عوامل بروز خشونت باشد. بحث بعدی من هم در مورد سازمان اجتماعی است. آنچه بشریت از آغاز، توانسته است بر اساس آن به حیات جمعی خویش تداوم بخشد، مسئله قراردادهای اجتماعی یا عرف و سنت است. انسانها فقط نیازهای زیستی و معیشتی نداشته‌اند. نیازهای دیگری مانند تعامل با دیگری نیز وجود داشته باشد. در جامعه اگر قواعد، اصول و ارزشهایی که افراد بر اساس آن رفتار می‌کنند، ناهماهنگ و متناقض نباشد، انسانها به راحتی می‌توانند به تقویت روابط اجتماعی بپردازند و آن جامعه به سمت رشد و کمال حرکت کند. زمانی که مبانی سنت، و ارزشهای اجتماعی سست شود، انسانها می‌توانند به راحتی با یکدیگر درگیر شوند. در واقع عدم درک متقابل می‌تواند موجب جدال و منازعه بین افراد شود. به نظر می‌رسد اختلال در نظام ارزشی و هنجاری یک جامعه می‌تواند زمینه‌ساز جدال، درگیری و گسترش خشونت‌های اجتماعی بشود. معمولا جوامعی که در مسیر تغییر و تحول سریع قرار می‌گیرند چون خواستار تغییر جهت از یک وضعیت به وضعیت دیگر هستند، و اینکه از ارزش‌ها و هنجارهایی که در جامعه داشته‌اند به سمت ارزش‌ها و هنجارهای دیگری حرکت می‌کنند، در این دوران گذار به دلیل همین عدم استحکام ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، می‌توانند زمینه‌ساز بروز خشونت باشند.

بنابراین می‌توان گفت که ما در جامعه خودمان نیز با

قتل در میدان کاج، واقعه‌ای بود که مدتی افکار عمومی را به خود مشغول کرد. خشونتی عربان در برابر دیدگان عابراتی که نظاره‌گر بودند و جان دادن یک انسان را از نزدیک تماشا کردند. خشونت شهری چیزی است که تنها به ماجرای میدان کاج ختم نمی‌شود. خشونت بالقوه، تهدیدی است که هر روز در حس قربانی شدن برای ساکنان شهرهای بزرگ تداعی می‌شود و در این میان نقش نیروهای کنترل اجتماعی هر چه بیشتر مورد سوال قرار می‌گیرد.

برای ریشه‌یابی خشونت‌هایی از این دست، گفتگویی با یکی از استادان جامعه‌شناسی و اخراج شده از دانشگاه انجام دادیم.

خشونت برآمده از چیست؟ به نظر شما چیزی به نام خشونت ذاتی انسان وجود دارد؟ جامعه تا چه اندازه در بروز خشونت نقش دارد؟

در مورد اینکه آیا خشونت یک امر ذاتی است باید بگویم که هم در مکاتب الهی مورد تایید قرار گرفته است و هم از نظر روانشناسان نیز تایید شده است. می‌توان گفت که فطرت انسانها به گونه‌ای ترکیبی از عشق و خشونت است. حتی برخی از جامعه‌شناسان نیز می‌گویند که انسان هر دو ویژگی عشق و خشونت را دارد. زمانی که در جامعه قرار می‌گیرد، به تدریج با توجه به بسترهایی که جامعه برایش فراهم می‌کند، می‌تواند بین این عشق و خشونت حرکت کند و در واقع میزان توجهش به یکی از این دو، بیش از دیگری شود. ما در تاریخ بشریت نیز می‌توانیم به خوبی هر دو ویژگی را ببینیم. جنگهایی که تاریخ‌نویسان در طول تاریخ ثبت کرده‌اند برگرفته از همین ویژگی خشونت انسان است در حالی که انسان ویژگی دیگری نیز دارد به نام عشق که می‌توان موجب تحکیم روابط اجتماعی، نهادها و ایجاد محبت در جامعه می‌شود و تاریخ‌نگاران کمتر به آن توجه کرده‌اند. مثلا سوروکین تاکید می‌کند یکی از روشهایی که برای کنترل خشونت اجتماعی پایه‌ریزی شده، ورزشهای قهرمانی است.

به هر حال آنچه از منظر جامعه‌شناختی مهم به نظر می‌رسد این است که خشونت هر چند ممکن است که مبانی فطری داشته باشد اما می‌تواند در پروسه روابط اجتماعی تعدیل شود، تغییر شکل بیابد و یا اینکه صرفا در مواقعی که ممکن است حیات فرد مورد تهدید قرار بگیرد، کاربرد داشته باشد. ولی در بقیه صحنه‌های اجتماعی، نیش این خشونت کشیده شود.

اما به طور کل می‌توان گفت در زمره اولین نیازهای بشر، معیشت و امنیت است و اگر این نیازها تامین شود، نیازهای سطح بالاتری مثل تعامل، عشق و آگاهی مطرح می‌شود. شاید بتوان گفت که پایین‌ترین سطح نیازهای انسانی به نوعی با مسئله خشونت هم‌ارزی دارد. به هر حال انسان موجودی است مادی که برای بقا به چند چیز نیاز دارد؛ یکی اینکه به حد کافی تغذیه شود و دیگری اینکه از آنچه او را تهدید به مرگ می‌کند، رهایی یابد که همان نیاز به امنیت است. به نظر می‌رسد اگر در جامعه‌ای این دو سطح نیازها تامین شود، در آن جامعه میزان خشونت می‌تواند به حداقل برسد. برای مثال این مسئله را در مناطقی که سیل یا زلزله بر آنها حادث شده است و معیشت آنها در معرض تهدید قرار گرفته است، به خوبی این بروز خشونت را حتی در دریافت کمکهای امدادی می‌توان مشاهده کرد. مسئله امنیت و عکس‌العمل در مقابل عدم امنیت نیز به همین صورت است.



عنوان پلیس پیشگیری وجود دارد. در حادثه میدان کاج نیز پلیس حضور داشته و در حضور پلیس این اتفاق افتاده است. اگر در گذشته انتظار می‌رفت که در نزاع‌های خیابانی مردم وساطت کنند و به دعوا و درگیری خاتمه بدهند، اما امروز نمی‌توان اینگونه انتظار داشت که وظیفه کنترل نزاع‌ها بر عهده مردم باشد. در واقع وظایف تخصصی می‌شود و به دنبال آن وظیفه کنترل اجتماعی که قبلاً وظیفه‌ای عمومی بوده است، به نهادهای کنترل اجتماعی سپرده می‌شود و پلیس همان نهاد است. بنابراین انتظار بر این نیست که مردم در یک صحنه قتل و خشونت مداخله کنند. در جامعه مدرن وظیفه دستگاه‌های انتظامی است که وارد اینگونه امور بشوند چرا که شاید ورود مردم در اینگونه وقایع می‌تواند به وخیم‌تر شدن

اوضاع منجر شود. بنابراین انتظار می‌رود نهادهای که در این حوزه تخصص دارد که همانا پلیس است، وارد اینگونه وقایع بشود. اما حادثه میدان کاج نشان داد که نیروهای انتظامی برای مواجهه با چنین وقایعی آمادگی لازم را ندارند و یا اینکه برای موارد دیگری نظیر شورشهای شهری آموزش دیده‌اند. خشونت میدان کاج که می‌توانست ابعاد کمتری داشته باشد، به دلیل عدم واکنش سریع و مناسب از سوی نهاد پلیس، ابعاد وسیع‌تری پیدا کرد. به نظر من عدم مداخله مردم در آن حادثه، بهترین کار بود چون زمانی که نیرویی تحت عنوان پلیس در صحنه حاضر است، در صورت بروز هرگونه حادثه‌ای ناگوارتر در اثر مداخله مردم، دستگاه قضایی آنها را مقصر می‌داند.

به نظر شما مجازات اعدام برای اینگونه خشونت‌ها و یا در شکل دیگر آن اعدام در

ملاءعام، تا چه اندازه در کاهش خشونت در جامعه تاثیر دارد؟

به نظر من اینگونه مجازات، تقویت‌کننده خشونت در جامعه است. متأسفانه دستگاه‌های انتظامی و قضایی ما به شیوه‌هایی عمل می‌کنند که مربوط به جامعه مدرن نیست؛ این شیوه‌ها در جوامع بسته و کوچک گذشته کارآمد بود. در گذشته برخی از جنایات، تبعات بسیار سنگینی برای یک جامعه داشت، ضمن اینکه به دلیل همبستگی‌های اجتماعی و انسجام موجود خاص آن جوامع، فردی که مرتکب چنین جرم‌هایی می‌شد واقعا انسان خطرناکی بود و در این صورت جامعه او را به سختی مجازات می‌کرد و این نوع مجازات برای آن جامعه، امری عادی بود. اما در جامعه امروز به زعم بسیاری از جامعه‌شناسان مبانی قوی همبستگی اجتماعی مانند گذشته وجود ندارد. در جامعه امروز با توجه به مشکلات آن، حتی می‌توان گفت که وقوع جرم در آن اجتناب‌ناپذیر شده است، چرا که بسترهای اجتماعی مانند گذشته نیست؛ حال در چنین جامعه‌ای، آن نوع مواجهه با جرم از سوی نیروهای کنترل اجتماعی در جوامع پیشین، دیگر امکان‌پذیر نیست. اگر شما یک قاتل را در ملاءعام به دار بیاویزید، قطعاً تاثیری که در گذشته داشت، امروز آن تاثیر را ندارد و نمی‌تواند عامل کنترل اجتماعی باشد، چون زمینه‌های اجتماعی وقوع جرم بسیار زیادند و مانند گذشته محدود نیست.

اعدام در ملاء عام چه تاثیری می‌تواند بر جامعه بگذارد؟

صحنه‌ی نشان دادن اعدام مجرمین، می‌تواند موجب عادی شدن فرایند مرگ یک انسان برای ناظرین باشد و اینکه به راحتی یک انسان در مقابل آنها در حال کندن است و آنها نظاره می‌کنند. امروزه بسیاری از کشورها به این امر رسیده‌اند که دیگر میدان‌های اعدام را برچینند. در واقع اعدام در ملاءعام خود موجب نهادینه شدن خشونت می‌شود. صحنه‌ی

عمومی که در آن اعدام صورت می‌گیرد دیگر امکان تفکیک ناظرین وجود ندارد که برای مثال گفته شود فلان افراد با رده سنی خاص حق حضور در آن را ندارند و چه بسا کودکانی ناظر این صحنه باشند و کشتن یک انسان را از نزدیکی می‌بینند؛ بنابراین این امر نه تنها تاثیری در کنترل خشونت ندارد بلکه اتفاقاً نشان‌دهنده آن است که ما در مواجهه با یک امر جدید به شیوه‌ای قدیمی عمل می‌کنیم بنابراین نتیجه‌ی درست را نمی‌گیریم. ما باید مطالعات اجتماعی داشته باشیم و دریابیم که در چه دنیایی هستیم و درون این دنیا تصمیم بگیریم که آیا در این دنیای امروز می‌توانیم افراد را اعدام کنیم؟ می‌توانیم این اعدام را در ملاءعام انجام دهیم؟ یا مثلاً می‌توانیم حکم سنگسار را اجرا کنیم؟

به نظر من اعدام در ملاءعام خودش بر زمینه‌های جرم می‌افزاید. ما باید تا جایی که ممکن است جامعه را تلطیف کنیم. تا جایی که ممکن است زمینه‌های خشونت اجتماعی را کنترل کنیم. اما اعدام در ملاءعام خودش از دیگر عواملی است که خشونت را نهادینه می‌کند.

ما در حال حاضر در شهری مثل تهران با افزایش برخی خشونت‌های شهری نظیر زورگیری آن هم نه فقط در محیط‌های خلوت و تاریک، که در روز روشن و در محل‌های شلوغ، روبرو هستیم. و به نظر می‌رسد خرده فرهنگ خشونت در حال گسترش است. به نظر شما دلایل این افزایش خشونت چیست؟

ببینید همین حادثه‌ای که سال گذشته در میدان کاج اتفاق افتاد، این حس را به مردم القا می‌کند که اگر در گذشته محیط‌های تاریک و خلوت قربانی می‌گرفت، امروز در ملاءعام می‌تواند قربانی خشونت باشد. بنابراین اگر قبلاً نفس جمعیت می‌توانست

حس امنیت را تقویت کند، امروز این حس در حال از بین رفتن است. حالا باید دید مشکل کجاست. به نظر من، این نشان دهنده‌ی یک اختلال جدی در نیروهای کنترل اجتماعی است، به این معنا که نیروهای کنترل اجتماعی نتوانستند متناسب با جامعه امروز، وظایف خودشان را انجام دهند. متأسفانه برخوردهایی که برای مثال در سال‌های گذشته با اراذل و اوباش داشته‌اند یکی از همین موارد است. وقتی که طرح مبارزه با اراذل و اوباش مطرح می‌شود در نگاه اول این را القا می‌کند که تا کنون آنها را به حال خودشان رها کرده‌اند تا هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام دهند و بعد در نگاه بعدی، نحوه مواجهه با آنهاست. طرح مبارزه با اراذل و اوباش نشان دهنده این است که نیروهای کنترلی قصد آن را دارند که در یک دوره کوتاه به همان شیوه اراذل و اوباشانه با آنها برخورد کنند. در واقع نهادهای کنترلی باید زمینه‌های نهادینه شدن کنترل اجتماعی را به گونه‌ای فراهم کنند که اساساً زمینه برای اراذل و اوباش وجود نداشته باشد تا نیازی نباشد بعداً طرح مبارزه با اراذل و اوباش با آن شیوه‌های منسوخ و غیر انسانی به اجرا درآید.

نیروی انتظامی ما، نیرویی است که خودش خشن است. در کشورهای توسعه یافته، نیروهای انتظامی و پلیس همیشه جایی است که خشونت در آن پایان می‌یابد و قطع می‌شود؛ اگر هم خشونتی وجود دارد، خشونتی است که قانون اعمال می‌کند. متأسفانه در جامعه ما نیروی انتظامی رفع‌کننده خشونت نیست بلکه تقویت‌کننده‌ی آن است.

نکته دیگر اینکه نیروی انتظامی، بسترهای لازم برای تأمین امنیت فراهم نکرده است؛ برای مثال نیروهای واکنش سریع که می‌توانست وارد ماجرای میدان کاج بشود و از بروز چنین جنایتی جلوگیری کند و اجازه ندهد ۴۵ دقیقه آن صحنه‌ی خشونت را همه نظاره کنند، وجود نداشت.





جناب آقای نراقی قرآن در رابطه با آرا و مکاتب دیگر چگونه موضع گیری می‌کند؟ به دیگر سخن این کتاب تکثرگراست یا مدارمحور و یا قهرآمیز و خشن؟

به نظر من کتاب‌های دینی عمدتاً و به یک معنای خاص انحصارگرا هستند، نه تکثرگرا- یعنی می‌خواهند چشم اندازی تازه از حقیقت را از منظر خود به مخاطبین منتقل کنند. حتی وقتی قرآن ما را به بررسی آرای مختلف دعوت می‌کند نهایتاً رأی و چشم انداز مختار خود را حق می‌داند. به این معنا به نظر می‌رسد که ادیان بنا بر ماهیت خود نوعی نگرش انحصارگرایانه دارند. اما قرآن در بسیاری موارد این نگاه انحصارگرایانه را با نوعی تسامح و مداراگری همراه می‌کند. برای مثال بینش قرآنی نسبت به اهل کتاب گشوده و تا حد زیادی مداراگرانه است، قرآن اصل تنوع را در قلمرو زندگی انسانی اجتناب ناپذیر و نازدودنی می‌داند، و آن را از نشانه‌های حکمت خداوند می‌شمارد. تاریخ اسلام هم گواهی می‌دهد که غیرمسلمانان در جامعه اسلامی از حقوق و کرامت بیشتری برخوردار بودند. برای مثال، پس از شکست مسلمانان در اندلس، بسیاری از یهودیان هم لاجرم به همراه مسلمانان از آن دیار کوچیدند، زیرا زیستن در قلمرو حاکمیت مسلمانان را بر زیستن در قلمرو مسیحیان ترجیح می‌دادند. در هر حال جامعه مسلمانان در قیاس با سایر جوامع دینی نسبت به مخالفان خود، تسامح بیشتری از خود نشان می‌داد- البته مادام که حیات و اقتدار جامعه اسلامی در این میان در معرض تهدید قرار نمی‌گرفت. اما البته از سوی دیگر، شما می‌توانید آیات و روایاتی هم بیابید که به نوعی ناشکیبایی و خشونت نسبت به "دیگری" مجال می‌دهد. واقعیت این است که در قرون اولیه تمدن اسلامی، مسلمانان به اقتضای شرایطی که در آن زیست می‌کردند، پاره‌ای از فقرات قرآن و سنت را که به اقتضای وضعیت جامعه نوپا و رو به رشد مسلمانان احیاناً ستیزه جویانه تر بود و کمتر با ایده مداراگری سازگاری داشت، مبنا قرار می‌دادند، و بقیه آیات قرآن و سنت را به تناسب آن فقرات بازخوانی می‌کردند. و سنت اسلامی کنونی ما تا حد زیادی محصول اینگونه خوانشهاست. اما اگر مسلمانان آن روزگار مجاز بودند که برای

تأمین مصالح جامعه اسلامی، و تدبیر شایسته و عادلانه امور خود دست به اجتهاد بزنند، و فهمی از منابع اسلامی به دست دهند که مقاصد اصلی شریعت را (که اصل عدالت رکن اصلی آن بود) در روزگار خود به نحو مؤثرتری تأمین کنند، مسلمانان روزگار ما هم مجازند که به اقتضای شرایط زیست خود، دست به اجتهاد بزنند، و در مقام فهم منابع فرهنگ اسلامی درکی را سامان دهند که مقاصد شریعت، از جمله اصل عدالت، را در روزگار ما به نحو مؤثرتری تحقق بخشد. برای مثال، به گمان من، در روزگار ما اصل عدالت اقتضا می‌کند که ما (برخلاف بسیاری از جریانهای سنتی و سنت گرا در فرهنگ اسلامی) فقرات مداراگرانه قرآن و سنت را اصل قرار دهیم، و فقرات دیگر را بر وفق آنها تأویل کنیم، و از این طریق نظریه تسامح را بر مبنای سنت دینی خود بازسازی کنیم.

خلاصه آنکه، به گمان من قرآن قائل به تکثرگرایی نیست، و تعالیم قرآنی را حقیقت می‌داند، یا دست کم از حیث مهمی آنها را بر تعالیم رقیب برتری می‌نهد. اما روح حاکم بر قرآن تا حد زیادی مداراگرانه است، و مسلمانان می‌توانند بر آن مبنا نظریه تسامح خود را که به گمان من باید بنیان اخلاق سیاسی و اجتماعی مسلمانان در روزگار مدرن باشد، بازسازی کنند.

البته همین جا این نکته را باید بیفزایم که مفهوم "مدارا"، همانطور که پیشتر اشاره کردم، مفهومی کاملاً شناخته شده در فرهنگ

اسلامی بوده است، اما تلقی رایج از این معنا، با تلقی‌ای که ما امروزه به آن حاجت داریم، و باید مبنای زندگی اجتماعی و سیاسی خود قرار دهیم؛ تفاوت‌های مهمی دارد که حتماً باید مورد توجه قرار گیرد. به بیان دیگر، نظریه تسامح مسلمانان در روزگار مدرن نباید بازگشت به نظریه تسامح جاری در میان مسلمانان گذشته باشد. سنت مداراگری موجود در فرهنگ اسلامی را باید بازشناخت و قدر و منزلت آن را اذعان کرد، اما باید بسی از آن فراتر رفت.

این مدارا دقیقاً چگونه است؟ به تعبیر خود حضرتعالی مبتنی بر به رسمیت شناختن حق ناحق بودن است یا مبتنی بر رابطه فرادست و فرودست چنان که در به عنوان مثال در آیه ۲۹ سوره توبه از پرداخت جزیه به ذلت سخن می‌رود؟

"مداراگری" به معنای به

رسمیت شناختن حق ناحق بودن در قلمرویی خاص و اخلاقاً مجاز است. ما در بحث مدارا، با چند پرسش مهم مواجهیم: اول آنکه، آیا اساساً مفهوم "مدارا" به مثابه "حق ناحق بودن" مفهومی ممکن و واجد سازگاری درونی هست یا خیر.

دوم آنکه، مبنای توجیه این مدارا به مثابه حق ناحق بودن چیست. سوم آنکه، دایره اعمال و عقاید ناحق اما در خور مدارا تا کجاست، و آن حد را چگونه و بر کدام مبنا یا مبنای باید تعیین کرد.

و چهارم، در مقام عمل، چگونه باید این مداراگری را به مثابه یک فضیلت در سرشت شهروندان پروراند، و به عنوان یک حق در نظام حقوقی و سیاسی جامعه صیانت کرد. به نظر من، در فرهنگ اسلامی حدی از مداراگری (که در روزگار خود حد بسیار شایان توجه و گره گشا بود) برسمیت شناخته شده بود. خصوصاً جامعه اسلامی، در قیاس با سایر جوامع دینی هم‌روزگارش نسبت به اقلیتهای مذهبی (دست کم اهل کتاب) با تسامح بیشتری رفتار می‌کرد، و امکان یک زندگی شریف و کرامت مند را تاحدی برای ایشان فراهم می‌آورد. برای مثال، در نظام سیاسی عثمانی بنا بر پاره‌ای ملاحظات عملی و نیز دینی پیروان آیین مسیحیت و یهودیت از نوعی خودمختاری نسبی بهره مند بودند، یعنی می‌توانستند کمابیش آزادانه مناسک دینی خود را به جا آورند، دادگاه‌ها و محاکم خاص خود را داشته باشند، و خصوصاً در مسائل مربوط به خانواده مطابق آیین خود عمل کنند، همچنین برای تعلیم فرزندان‌شان مدارس خود را داشته باشند، و غیره. اما البته محدودیتهایی هم بر ایشان اعمال می‌شد تا مبدا در عرصه عمومی دست بالا را بیابند، و اقتدار مسلمانان را در عرصه‌های عمومی، خصوصاً سیاست و اقتصاد، تحت الشعاع قرار دهند. بنابراین، در اینجا، پیروان ادیان دیگر (که از منظر اسلامی ناحق بودند، یا دست کم در قیاس با اسلام بهره کمتری از حقیقت داشتند) برسمیت شناخته می‌شدند. این نوع مدارا را "مدارای عمودی" می‌نامند. یعنی در هرم قدرت گروهی دست بالا را دارند، و گروهی دست پایین را، و در این ساختار هرمی، فرادستان بنا بر ملاحظات عملی یا اصولی تصمیم می‌گیرند که حقوقی را برای فرودستان برسمیت بشناسند، ولو آنکه عقاید یا شیوه زیست ایشان را از منظر خود نادرست و باطل می‌شمارند.

اما مدارایی که ما مسلمانان امروزه به آن نیاز داریم، و باید مبنای زندگی اجتماعی و سیاسی خود به عنوان شهروندان جامعه مدنی و نیز جامعه جهانی قرار دهیم، تفاوت‌های مهمی با تلقی عمودی از مدارا دارد. ما باید به نوعی تلقی افقی از مدارا برسیم، یعنی مداراگری را نه در رابطه میان فرادست و فرودست، بلکه در رابطه میان شهروندان





در همین فرهنگی که قیام علیه حاکم جائر یا غاصب مهم است، امام رضا بنا به مصلحت ولیعهد مأمون می شود. تشیع دوران قاجار را از یک حیث می توان تشیع درباری دانست، یعنی غالب علما و مجتهدان شیعه با دربار هماهنگ یا در خدمت شاه شیعه بودند. بنابراین، واقعیت تاریخی تشیع، برخلاف روایت گزینشی، آرمانی شده، و انقلابی دوره های متأخر معجون درهم آمیخته ای از گرایشهای مبارزه جویانه و سازشکارانه یا مسالمت جویانه است. در این تاریخ بدون شک عناصری وجود دارد که می تواند تحت شرایط تاریخی و سیاسی خاص دستمایه نوعی شورآفرینی و خون و قیام باشد، اما در عین حال، عناصری هم وجود دارد که می تواند فرد را به پرهیز از خشونت و رودرویی های خونبار برانگیزد. بسیاری از نمادهای فرهنگ شیعی، اگرچه مضامین به اصطلاح "انقلابی" دارند، اما در قالب مناسک آیینی خشم فروخورده قوم را نه از راه اعمال خشونت اجتماعی، بلکه از طریق نوعی ابراز آیینی و نمادین تخلیه می کنند. برای مثال، ظاهر مراسم سوگواری ایام عاشورا و تاسوعا ممکن است خشمگین و خشونت آمیز به نظر آید، اما در واقع جامعه شیعی خشم فروخته و ناراضی سیاسی خود را در قالب این آیین های نمادین تصعید می کند، و به جای آنکه دیگری را هدف آن قرار دهد، خود را به طور نمادین هدف آن می کند، و از این طریق آن احساسات منفی و آتشین را ملایم و تصعید می کند. بنابراین، مراسم عاشورا و تاسوعا تصعید کردن یک خشم تاریخی در ضمن یک آیین نمادین است، و از این حیث فرآیندی کاملاً ضدخشونت است. امروزه که اصلاً نقش این آیین ها، دست کم نزد اقشاری از جامعه ایرانی تغییرات مهمتر دیگری هم کرده است، و رفته رفته تبدیل به نوعی فستیوال مذهبی و اجتماعی شده است، پدیده ای که در اساس استحاله "خشونت" به "فرهنگ" است.

جهاد و صلح توأمان مروج خشونت بوده است یا مانع آن؟

تا آنجا که به مقوله خشونت مربوط است، من تفاوت معناداری میان واقعیت تاریخی تشیع و سایر فرق اسلامی نمی بینم. امام علی که سر حلقه شیعیان بود با مخالفان سیاسی و عقیدتی خود (مادام که دست به شمشیر نمی بردند) مدارا پیشه می کرد. ایشان از جمله امین ترین مشاوران ابوبکر و عمر بود، و خود می گوید که در دفاع از خلیفه سوم چندان پیش رفت که نگران بود مبادا در این کار زیاده روی کرده باشد، و حکایت ایشان با خوارج هم که مشهور است. در مورد قیام امام حسین هم که سرچشمه الهام قرائت انقلابی از شیعه بوده است، روایتهای تاریخی لزوماً با روایتهای ایدئولوژیکی که بعدها پرورده شد یکی نیست. پاره ای قرائن تاریخی نشان می دهد که ایشان تا آنجا که ممکن بود کوشید تا از درگیری و خونریزی بپرهیزد، و این سپاهیان یزید بودند که مانع بازگشت او شدند، و کار را به خونریزی کشاندند. امام جعفر صادق هم نخستین کسی بود که در فرهنگ شیعی به نوعی میان عرصه دین و سیاست تفکیک قائل شد، و تلاش کرد تا تشیع را به مثابه یک مذهب در بین مذاهب اسلامی برسمیت بشناساند. در هر حال، در همین فرهنگ تشیع که (خصوصاً مطابق قرائت انقلابی از آن) مفاهیمی مانند "قیام"، "مبارزه"، "شمشیر"، "خون"، و امثال آن وجود دارد، مفهوم "تقیه" هم در کار است.

برابری که علی السواء مالکان یک ملک مشاع هستند، بازتعریف کنیم و برسمیت بشناسیم، و دامنه آن را فراختر از حلقه اهل کتاب کنیم، و تمام شهروندان جامعه را صرفنظر از عقاید و باورهایشان از حقوق انسانی و مدنی یکسان برخوردار نماییم. این مداراگری نه بر مبنای سلطه که بر مبنای احترام متقابل شهروندان نسبت به کرامت و حقوق یکدیگر شکل می گیرد. مسلمانان شکلی از این نوع مداراگری بر مبنای احترام متقابل را در حدود قرن شانزدهم میلادی، گرچه به مدتی کوتاه، در دوران اکبرشاه، امپراطور مسلمان هند، تجربه کردند. دایره مداراگری در اینجا چندان فراخ شد که هندوها، پیروان آیین جین، و حتی لادریون و ملحدان را نیز دربرگرفت. اکبرشاه مدافع گفت و گوی عقلانی در عرصه عمومی و خصوصاً میان ارباب ادیان و عقاید و آرای گوناگون بود. به نظر من مسلمانان باید بکوشند تا تجربه مدارای اکبرشاهی را دوباره زنده کنند، و آن را دوباره در چارچوب معارف و ارزشهای دینی اسلام بازتعریف و مفهوم سازند، و مبنای اخلاق سیاسی و اجتماعی خود قرار دهند.

نسبت بین تشیع و خشونت را چگونه می بینید؟ به طور مشخص تشیع با پیشینه عظیمی از مظلومیت، انتقام،



اما اینکه کدام عناصر فرهنگ شیعی برجسته شود و کدام عناصر آن به حاشیه رود تا حدّ زیادی تابع شرایط سیاسی و اجتماعی ای است که شیعیان در آن به سر می برند. قرائت انقلابی-ایدئولوژیکی از تشیع که در دهه های اخیر در جامعه ایران بالید و منشأ تحولات سیاسی و اجتماعی پر دامنه شد، تاحدی پاسخی به پاره ای نیازها و مطالبات شیعیان در روزگار معاصر بوده است.

جناب آقای نراقی برخی خشونت اعمال شده از سوی جنبش سبز در روز عاشورا را به حافظه تاریخی شیعیان نسبت می دهند، نظر شما در این باره چیست؟

من مطمئن نیستم برقرار کردن این نوع رابطه مستقیم میان وقایع سیاسی اجتماعی روز با حافظه تاریخی دینی فرهنگی قوم کار دقیقی باشد. اول باید معلوم شود که چه کسانی و تحت کدام شرایط دست به چه نوع و چه حدی از خشونت زده اند، و بعد از رابطه میان انگیزه های عاملان خشونت با عناصر مختلف فرهنگ ایشان، از جمله فرهنگ دینی شان، پرسیده شود. در حدی که من می توانم داوری کنم مردمی که در آن ایام به خیابان ها آمدند، اعتراضی آرام و مدنی داشتند و به شدیدترین، شنیع ترین، و خشونت بارترین شکل ممکن مورد تعرض قرار گرفتند، و نجیبانه تاحدّ امکان از تن دادن به خشونت پرهیز کردند. اما اگر هم برخی از ایشان در مقام دفاع از خود ناگزیر به حدی از خشونت متوسل شدند، مشروط بر آنکه راه دیگری برای دفاع از خود نمی داشتند، نمی توانیم رفتار ایشان را دست کم از منظر اخلاقی در خور نکوهش بدانیم.

شما از تاثیر شرایط سیاسی اجتماعی بر خشونت گرایی یا مسالمت جویی ادیان یا پیروان ادیان گفتید، افراد و گروه های مختلفی در جهان امروز از اسلام برای توجیه اعمال خشونت بهره می برند، چرا اسلام تا این حد در برابر شرایط و زمان و مکان ضعیف است و به راحتی آلت دست قدرت می شود؟ در واقع این استعداد توجیه اعمال خشونت از کجا می آید؟

این اسلام قرنهای متمادی بنیان زندگی صلح آمیز و شکوفاننده مسلمانان و حسن رابطه

آنها با پیروان سایر ادیان بوده است. همانطور که پیشتر هم عرض کردم، سطح تسامحی که جوامع مسلمان در طول قرنهای متمادی نسبت به غیرمسلمانان اعمال می کردند (مثلاً در قیاس با قلمرو حاکمیت امپراتوری های مسیحی) بسیار شایان توجه بوده است. همین امروز هم اکثریت مسلمانان جهان که غالب آنها در شرق دور، در کشورهایی مانند اندونزی و مالزی زندگی می کنند، مردمی بسیار آرام، و صلح جو هستند. به نظرم از این حیث تفاوت جدی ای میان اسلام و سایر ادیان نیست. گرایشهای خشونت گرا منحصر به جوامع اسلامی نیست. برای مثال، بسیاری از بنیادگرایان یهودی در اسرائیل می کوشند جنایاتی را که در غزه در حق مردم فلسطین می شود بر مبنای تعالیم آیین یهود توجیه کنند، یا بسیاری از بنیادگرایان مسیحی در آمریکا مبلغ شنیع ترین خشونتها علیه مسلمانان (و گاه یهودیان) هستند. خشونتهای بنیادگرایان هندو علیه مسلمانان را در کشمیر و مناطق دیگر هنوز از یاد نبرده ایم. اینها درست است. اما در عین حال، در تمام این ادیان، غالب مردم از خشونت و خونریزی بیزارند، و همزیستی مسالمت آمیز را بر جنگ و خشونت ترجیح می دهند. از این حیث میان مسلمان و یهودی و مسیحی و هندو تفاوتی نیست.

شرط انصاف آن است که میان اسلام بنیادگرا، سنت گرا، و مدرن تمایز بگذاریم. (تفکیکی در مورد سایر ادیان هم صادق است). در این میان عمدتاً اسلام (یا یهودیت یا مسیحیت یا هندویسم) بنیادگراست که تمسک به خشونت کور را برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود موجه می داند. اکنون که جهان بر مراد این بنیادگرایان نمی گردد می خواهند توسن جهان را به تازیانه خشونت به زیر ران خود در آورند. بنیادگرایان همیشه می توانند عناصری را در سنت دینی خود بیابند که مجال خشونت را می گشاید، و می تواند برای توجیه رفتارهای ایشان به کار گرفته شود. دین باوران نواندیش و خشونت ستیز باید در مقام مقابله با این خوانش های شتابزده، ابزاری و خشونت گرا از منابع دینی، آن منابع را در بستر تاریخی آنها بنشانند و تحلیل کنند، و از این طریق تفسیری از دین به دست دهند که با ارزشهای اصلی زندگی اخلاقی و عادلانه در روزگار ما سازگار باشد. گذشتگان جهد خود را ورزیدند و کار خود را گزاردند، امروزیان هم حق دارند که جهد خود را بورزند و کار خود را بگزارند.





می‌شوند. رییس قوه قضاییه را هم رهبر انتخاب کرده. بنابر این دوازده عضو شورای نگهبان مستقیم و غیر مستقیم توسط رهبری انتخاب می‌شوند. شورای نگهبان است که مصوبات مجلس را تأیید یا رد می‌کند پس نمایندگان مجلس هیچ اختیاری در قانون‌گذاری ندارند و تنها کسی که اختیار این عمل را دارد به صورت غیر مستقیم رهبری است. برای همین ایشان در چنین مواردی مسئولیت دارند.

آقای خامنه‌ای در خرداد سال ۶۸ به رهبری انتخاب شدند اما پیش از آن هم اتفاقاتی نظیر اعدام‌های سال ۶۷ یا وقایع سال‌های نخست انقلاب و شکنجه و تجاوز مخالفین در زندان‌ها صورت گرفته بود. آیا این وقایع در گزارش شما نقشی دارند یا به آن‌ها نمی‌پردازید؟

اعدام‌های سال‌های ۶۷ و ۶۸ ادعاهایی هستند که دلایل محکم و محرز در رابطه با آن‌ها داریم. هم دلایلی که به صورت رسمی از طرف حکومت اعلام شده و هم به صورت غیر رسمی از طرف خانواده قربانیان. این دلایل بسیار موجه و قوی هستند. ما از این‌ها به عنوان قرینه می‌توانیم استفاده کنیم. جمهوری اسلامی در آن زمان سعی بر پنهان کردن آن داشت و البته این کار را به خوبی انجام داد و اجازه نمی‌داد صدای قربانیان این‌گونه حوادث به بیرون درج پیدا کند و مهم‌تر این‌که ما آن زمان تکنولوژی حال حاضر را نداشتیم و صداها خفه بود. امروز است که صداها شنیده می‌شود. عملی که جمهوری اسلامی به رهبری آقای خامنه‌ای در حال حاضر انجام می‌دهد جنایت علیه بشریت است. مهم این است که اثبات شود جنایت صورت گرفته است و موضوعی است که به راحتی نمی‌توان اثبات کرد. احتمال این وجود دارد که در آینده رد شود اما ما وظیفه داریم که به عنوان یک فعال حقوق بشر یا شهروند ایرانی این کار را انجام دهیم. هدف این است که مردم آگاه شوند که در داخل ایران چه بلایی سر سایرین می‌آید.

شما اتهاماتی را مطرح می‌کنید مثل جنایت علیه بشریت یا نسل‌کشی. استناد شما برای این اتهامات چه هست؟ چون آقای پهلوی در مصاحبه با BBC اعلام کردند که مستندات بسیاری دارند که در روزهای آتی ارائه می‌کنند.

خوشبختانه ایران مثل سایر کشورهای همسایه مثل پاکستان و عربستان که نقض حقوق بشر انجام می‌دهند نیست. ملیون‌ها ایرانی در خارج از ایران زندگی می‌کنند و در سال‌های اخیر هم فعالین سیاسی و مدنی بسیاری به خارج از کشور آمدند و فعالیت می‌کنند. سایت‌های بسیار زیادی هست که در رابطه با موضوعات حقوق بشری مشغول کار هستند و از همه مهم‌تر آمار وضعیت حقوق بشر در ایران وجود دارد. تمام این‌ها جمع‌آوری شده و باز هم جمع‌آوری خواهد شد. به عنوان مثال همین کاری که سازمان عدالت برای ایران (گزارش شکنجه‌ی بی‌عقوبت به کوشش شادی صدر) انجام داد. همه‌ی این‌ها به عنوان دلیل استفاده می‌شود که ما حرفمان را به کرسی بنشانیم. دلائل درباره‌ی این مسائل زیاد است و این طور نیست که چند مورد خاص باشد. دلایلی که در رابطه با اعدام‌های سال ۶۸ جمع‌آوری شده و از قتل‌هایی که بعد از سال ۲۰۰۹ صورت گرفته، بازداشت‌هایی که ما دیدیم. در کنار این‌ها مشکل قوانین هم هست و بهانه‌ای می‌شود که جان انسان‌ها مورد تهدید قرار بگیرد. در خطر قرار گرفتن جان انسان‌ها با یک مقدمه است که این مقدمه قانون است. قوانین تبعیض آمیز مثلاً برای زنان باعث شده که قتل‌های خانوادگی گسترش پیدا کند. فقر در جمهوری اسلامی با توجه به این که کشور ثروتمندی است باعث شده که مردم را به سوی مواد مخدر ببرند که اگر کسی ۳۰ گرم حشیش یا مواد مخدر صنعتی به همراه داشته باشد به اعدام محکوم می‌شود. در دو سال گذشته آمارهای اعدام در رابطه با این گونه موارد بسیار بوده. خواست ما این است که چنین قوانینی متوقف شوند و قوانین مطابق با موازین حقوق بشر به تصویب برسند. برای مثال کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان یکی از کنوانسیون‌های بسیار مهمی است که می‌تواند جلوی خیلی از جنایت‌ها را بگیرد. هدف ما این است که پیش به سوی حقوق بشر برویم.

آقای مصطفایی جنایت علیه بشریت در معاهده رم مطرح می‌شود در حالی که ایران از اعضای آن نیست. شما چگونه می‌توانید این شکایت را مطرح کنید؟

شورای حقوق بشر سازمان ملل به صورت مستقل عمل می‌کند. اعلام نمی‌کند این پرونده از مصادیق جنایت علیه بشریت هست یا نه. اما مثلاً وقتی دید وضعیت سوریه یا لیبی به گونه‌ای است که باید مقابله کند، پرونده‌ی این دو کشور را به دادگاه بین‌المللی فرستاد و در آن‌جا مطرح کرد. روالی که در این‌جا انجام خواهد شد به همین صورت است. یکی از مواردی که شورای حقوق بشر مکلف به رسیدگی آن است بحث جنایت علیه بشریت است. می‌بینید که در رابطه با پرونده‌ی اتی ایران شورای حقوق بشر تنها خودش را محدود به تحریم ایران کرد چون مصداق کیفری وجود ندارد. ولی در رابطه با موضوعات کیفری، دادگاه بین‌المللی کیفری دست به کار می‌شود. دادستان دادگاه بین‌المللی کیفری هم روز گذشته اعلام کرد ما نمی‌توانیم به صورت مستقل این پرونده را رسیدگی کنیم به این دلیل که ایران عضو

فرمانشان هستند بخواهند اعمالی انجام دهند که مطابق قوانین یا موازین حقوق بشر باشد. این کارها از عهده ایشان برمی‌آید ولی متأسفانه دستورات به گونه‌ای دیگر است و ما می‌بینیم که هر چقدر رو به جلو حرکت می‌کنیم و هر چه زمان می‌گذرد به جای این‌که وضع حقوق بشر در ایران رو به بهبود باشد، بدتر می‌شود. اگر قانون مجازات اسلامی که در حال حاضر در مجلس مورد بررسی است، تصویب شود وضعیت حقوق بشر را به مراتب اسفبارتر از این خواهد کرد که در حال حاضر داریم. بنابر این شخص آقای خامنه‌ای از نظر من و بسیاری از همکارانم در مقابل اعمالی که انجام می‌دهند مسئولیت دارند.

از نظر ساختار قانون اساسی قوانینی که تصویب می‌شوند مثل همین قانون مجازات اسلامی توسط مجلس انجام می‌شوند و مشخصاً ربطی به رهبر ندارد و این نماینده‌های مردم هستند که چنین کاری انجام می‌دهند. شما چرا علیه ایشان اقامه دعوی می‌کنید؟

اصلاً این طور نیست که کسانی که در حال حاضر نماینده‌ی مجلس هستند توسط مردم انتخاب شده باشند. در واقع این شورای نگهبان است که صلاحیت کاندیداهای مجلس را تأیید می‌کند. اعضای شورای نگهبان دوازده نفر هستند که شامل شش نفر حقوقدان و شش نفر فقیه‌اند. شش فقیه مستقیماً توسط رهبری انتخاب می‌شوند و شش حقوقدان هم توسط رییس قوه قضاییه تعیین می‌شوند و توسط نمایندگان مجلس تأیید

درباره طرح شکایتی که اخیراً مطرح شده سوال خواهیم کرد. شکایت از کیست و موضوع شکایت چیست؟

در اصل شکایتی که تنظیم شده خطاب به رهبر جمهوری اسلامی ست. به تبع آن افراد دیگری که دستورات رهبر را مورد اجرا قرار می‌دهند و یا خودشان دستورات را بر خلاف موازین حقوق بشری صادر می‌کنند هم تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. شکایت قرار است به سازمان ملل ارائه شود و در شورای امنیت سازمان ملل مورد بررسی قرار بگیرد. زمانی که شورای امنیت سازمان ملل آگاه بشود از اینکه یک کشور یا شخصی که رهبری را به عهده دارد جنایت علیه بشریت مرتکب شده یا نسل‌کشی می‌کند، می‌تواند پرونده‌ای تشکیل دهد و آن پرونده‌ی تشکیل شده را مورد رسیدگی قرار دهد. وقتی اعضای شورای امنیت به این نتیجه رسیدند که این پرونده قابلیت این را دارد که در دادگاه کیفری مطرح شود به آن‌جا ارجاع می‌دهند و دادگاه بین‌المللی کیفری راجع به آن تصمیم می‌گیرد.

سوالی که پیش می‌آید این است که آیا شما مشکلاتان با شخص آقای خامنه‌ای است یا با نقض حقوق بشر در کل دوران جمهوری اسلامی؟

بالاخره یک قسمت از عمر دوران جمهوری اسلامی تحت حکمرانی آقای خامنه‌ای بوده و در حال حاضر ایشان رهبر کشور هستند و طبق قوانین در مقابل کارهایی که انجام می‌دهند و دستوراتی که صادر می‌کنند مسئولیت دارند. ایشان می‌توانند قوانین را تغییر دهند که نمی‌دهند. می‌توانند از دستگاه‌های ذی‌ربط خودشان که تحت

آن معاهده (پروتکل الحاقی به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی) نیست و این ادعا، ادعای صحیحی است. ما هم از آن راه نمی‌توانیم اقدام کنیم. اما زمانی دادگاه بین‌المللی کیفری می‌تواند پرونده‌ای را مورد بررسی قرار دهد که اولاً آن کشور پروتکل الحاقی -که صلاحیت دادگاه را تأیید می‌کند- امضا کرده باشد و ثانیاً شورای امنیت پرونده را به دادگاه بین‌المللی کیفری ارسال کند.

آیا راه حل دیگری هست که بخواهید یا بتوانید این دعوی را اقامه کنید؟ مثلاً در از دادگاه‌های خود ایران یا دادگاه‌های کشورهای که به موارد حقوق بشری می‌پردازند اقامه‌ی دعوا کنید؟

در کشورهای خاورمیانه به دلیل این که یک نوع خود مختاری تام وجود دارد و حاکمان اعمالی انجام می‌دهند که مردمانشان نمی‌توانند نسبت به آن اعتراض کنند، مرجعی نیست که بخواهد رسیدگی کند. مثلاً فکر کنید در ایران رئیس قوه قضاییه دستوری صادر کند. اگر رهبر دستوری صادر کند دستگاه قضایی مکلف به رسیدگی است ولی چون رئیس قوه قضاییه را رهبری انتخاب می‌کند بنابر این این مانع وجود دارد که دستگاه قضا شکایت مطرح شده را پیگیری نکند. بدیهی است کسی که از بالادست خودش دستور می‌گیرد علیه آن پرونده تشکیل نمی‌دهد. در کشورهای اروپایی وقتی شهروندی مورد ظلم، شکنجه، آزار و موارد نقض حقوق بشر قرار می‌گیرد می‌تواند به دادگاه حقوق بشر اروپا مراجعه کند و در آنجا مطالبات خودش را مطرح کند. حتا در آفریقای جنوبی که کشوری جهان سوی است دادگاه حقوق بشر و قانون اساسی وجود دارد. دادگاه قانون اساسی به جرائم دولتها رسیدگی می‌کند و در خیلی مواقع مردم حقشان را از دولت می‌گیرند ولی در ایران و خیلی کشورهای اسلامی این‌طور نیست. پس تنها راهی که وجود دارد این است که از طریق مجامع بین‌المللی بخواهیم اقدامی صورت دهیم. سازمان‌های بین‌المللی مستقلی هم که هستند توانایی چنین کاری را ندارند و نمی‌توانند شکایتی مطرح کنند ولی سازمان ملل در شورای امنیت این اختیار را دارد بتواند از ابزار خاص برای ممانعت از برخی رفتارهای دولتها استفاده کند. در عین حال بعید می‌دانم از راه‌های دیگر بتوان به نتیجه‌ی مطلوب رسید.

مساله‌ای که شما مطرح می‌کنید صرفاً حقوقی ست یا سیاسی هم هست؟

می‌تواند هر دو جنبه را داشته باشد به دلیل این که این مساله ساختار سیاسی کشور را هم مورد حمله قرار می‌دهد. پس هم حقوقی ست هم سیاسی اما به عقیده‌ی من به عنوان یک حقوقدان بیشتر از هر چیز حقوقی است و باید به صورت حقوقی مطرح شود. تمام افراد با هم برابر هستند و نمی‌توانند از زیر بار مسئولیت کیفری خویش شانه خالی کنند. زمانی که شهروندان مرتکب جرمی می‌شوند حکومت‌ها هستند که جلوی شهروندان را می‌گیرند و وقتی حکومت‌ها مرتکب جرمی می‌شوند شورای امنیت است که بررسی می‌کند. بنابر این بحث بیش‌تر حقوقی است تا سیاسی.

این «ما» مشخص است که از چه کسانی تشکیل می‌شود؟

یک تیم حقوقی که روی این مساله کار می‌کند

اما آقای پهلوی که عضو تیم شما هستند شخصی که کاملاً سیاسی‌اند؟

بله ایشان شخص سیاسی هستند. در واقع ایشان بودند که مساله را مطرح کردند و ایشان هستند که قدرت پیگیری دارند. ما تنها کاری که می‌کنیم این است که مدارک را جمع‌آوری و شکایت را بنویسیم و استدلال‌اتمان را مطرح کنیم و وقتی مطرح شد پیگیری‌ها را فرد دیگری انجام دهند.

مدتی است بحثی در فضای سیاسی در گرفته تحت عنوان دخالت بشر دوستانه که موافقان و مخالفان خود را دارد. در پس آن هم دو دسته موافقان و مخالفان جنگ برای کنار گذاشتن جمهوری اسلامی مطرح است. آقای پهلوی در مصاحبه‌ای که با روزنامه‌ی فیگارو داشتند عنوان کردند که بدون حمایت جامعه‌ی بین‌المللی رژیم‌های تمامیت‌خواه سقوط نمی‌کنند. سپس استناد می‌کنند به بهار عربی و دخالت‌هایی که غرب در لیبی انجام داد. به نظر می‌آید آقای پهلوی موافق دخالت نظامی کشورهای دیگر در ایران برای تغییر رژیم هستند. نظر شما چیست؟

این سوالی است که باید از خود ایشان پرسید. اما اگر بخواهید نظر شخصی من را بدانید و این که چرا در این کنفرانس مطبوعاتی شرکت کردم. همه‌ی ما ایرانی هستیم و مخالف و موافق داریم. چرا باید چنین ترسی بین فعالین وجود داشته باشد وقتی در کنار آقای پهلوی هستند. من ارتباط خاصی با ایشان ندارم و کاری که انجام می‌دهم صرفاً کار حقوقی است و به عنوان فردی مستقل و حقوق‌دان عمل

می‌کنم. هیچ وابستگی‌ای هم به هیچ گروهی ندارم.

در مورد آقای پهلوی این که ایشان اخیراً در مصاحبه‌شان مطرح کردند که صراحتاً مخالف جنگ هستند و از ابزار جنگ نام نبردند. فشارهای بین‌المللی هم نه به معنای خواستار جنگ بودن است. بلکه به عنوان مثال حمایت از فعالین حقوق بشر، اپوزیسیون و مردم ایران است. همچنین ناقضین حقوق بشر و مسئولین جمهوری اسلامی را تحریم واقعی کنند.

یعنی منظور شما این است که آقای پهلوی به دنبال این نیستند که با این قضیه پیش زمینه‌ای ایجاد کنند برای دخالت بشر دوستانه در ایران؟
دخالت بشر دوستانه با دخالت جنگی تفاوت بسیار دارد

اتفاقی که در لیبی افتاد دخالت بشر دوستانه نبود؟

در لیبی بیش از سی هزار نفر کشته شدند چون حکومت از قدرت بالایی برخوردار بود و مردم نه. جامعه‌ی جهانی برای این که به مردم لیبی قدرت بدهد این کار را انجام داد. در ایران احتمال دارد به آنجا نرسیم و البته برسیم ولی خواست ما این است که به آن سمت نرود. بلکه خود حاکمان از کشورهای عربی درس بگیرند و خشونت رخ ندهد.

باز خوردی که حداقل در رسانه‌ها بوده خیلی مناسب به نظر نیامده و خیلی از رسانه‌های معتبر خبری مثل کلمه، رسا، سهام نیوز و ... راجع به این مساله واکنش خبری نداشتند. نظر شما چیست؟

این همان تابویی ست که من در سخنرانی خود گفتم و این تابو باید شکسته شود. هم در داخل کشور اپوزیسیون‌هایی وجود دارد هم خارج. یک رسانه‌ی مستقل نباید تفکیک قائل شود بین افراد مختلف. حتا آقای رضا پهلوی از آقایان موسوی و کروبی دفاع کردند. به نظر من این امر باعث تفرقه می‌شود و ما نمی‌توانیم زودتر به آن دموکراسی دلخواهمان برسیم. رسانه‌ی مستقل چه کار دارد به سابقه پدر آقای رضا پهلوی؟ باید دیدگاه الان شخص ایشان را مد نظر قرار دهند. مگر آقایان موسوی و کروبی در گذشته سابقه‌ی خوبی داشتند؟ نباید این‌ها را ملاک قرار دهیم. ملاک زمان حال افراد است و این که در جایگاه کنونی چه کارهایی می‌توانند انجام دهند و باید حمایت شوند. اگر مثلاً مشاوران رهبران جنبش سبز اظهار نظری می‌کنند حمایت شوند. در جوامع آزاد اظهار نظر تمام افراد در رسانه‌ها منعکس می‌شود.

باید تابو‌ها شکسته شود. اگر من با توجه به همه مخالفتها در این کنفرانس شرکت کردم برای برداشتن همین تابوها بود. برای من تفاوتی ندارد در احترامی که نسبت به آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان می‌گذارم یا به آقای زیدآبادی. مهم این است که احترام بگذاریم به همدیگر و با اتحاد بتوانیم کشور سالمی بسازیم...



چهره ای شناخته شده در سراسر جهان، چهره‌ای مصمم، فردی که طرفداران و دوستدارانش وی را گاندی برمه و ماندلای آسیا می‌خوانند. آنگ سان سوچی بیش از بیست سال زندگیش را در راه آزادی و عقایدش وقف نموده است. عقایدی که بر اساس آن به دنبال راهی‌های کشورش میانمار (برمه)، از زیر یوغ رژیم دیکتاتوری می‌باشد. مانند نلسون ماندلا که در آفریقای جنوبی به یک نماد بین‌المللی برای مقاومت قهرمانانه و صلح آمیز در برابر ظلم و ستم تبدیل شده است، آنگ سان سوچی نیز برای مردم برمه، نشان دهنده بهترین گزینه و شاید تنها امید پایان سرکوب نظامی این کشور دیکتاتور زده است.

آنگ سان سو چی (Aung San Suu Kyi) متولد ۱۹ ژوئن ۱۹۴۵ فعال سیاسی، مدافع حقوق بشر، از مخالفان حکومت نظامی برمه و برنده جایزه صلح نوبل است. وی در شهر رانگون پایتخت برمه دیده به جهان گشود. نام وی «آنگ سان سو چی» برگرفته از سه نام پدرش «آنگ سان»، «سو» مادر بزرگ پدری‌اش و «چی» مادرش می‌باشد. پدرش بنیانگذار ارتش نوین برمه و از مذاکره کنندگان استقلال برمه از انگلستان در سال ۱۹۴۷ بود. ژنرال آنگ سان یک سال بعد و زمانی که آنگ سان سوچی تنها دو سال داشت، ترور شد. او در این سال به دست رقیب خود کشته شد. مادرش که به عنوان یک چهره‌ی سیاسی در دولت جدید برمه حضور داشت به عنوان سفیر به هند و نیال اعزام شد و فرصتی فراهم آورد تا آنگ سان در سال ۱۹۶۴ به تحصیل علوم سیاسی در دهلی بپردازد. او در ۱۹۶۹ دوره‌ی کارشناسی خود را در رشته‌های فلسفه، علوم سیاسی و اقتصاد در کالجی در آکسفورد به پایان رساند. سپس به مدت سه سال در نیویورک زندگی کرد و در سازمان ملل به کار پرداخت. او هم زمان مجبور بود برای تأمین مالی خود مطالبی برای مایکل اریس، فرهیخته بریتانیایی و محقق فرهنگ تبت بنویسد. این همکاری سبب شد که آن دو در ۱۹۷۲ با یکدیگر ازدواج کنند. سوچی ۲ فرزند پسر دارد یکی از آن‌ها به نام کیم اریس، ساکن انگلستان است. آنگ سان در ۱۹۸۵ دکترای خود را از دانشکده مطالعات مشرق‌زمین و آفریقای دانشگاه لندن دریافت کرد. وی در سال ۱۹۸۸ نه تنها برای نگهداری از مادر بیمارش بلکه برای رهبری جنبش دموکراسی‌خواهی برمه به کشورش بازگشت. در این سال برمه دستخوش تظاهرات گسترده مردم برای دموکراسی و سرکوب‌های ارتش بود. در آن سال تظاهرات گسترده دانشجویان هواخواه دموکراسی در برمه در مخالفت با شورای نظامی حاکم که از سال ۱۹۶۲ بر کشور فرمانروایی می‌کرد فراگیر می‌شود. حکومت برمه در سرکوب این تظاهرات خشونت‌آمیز توجیه‌ناپذیر از خود نشان می‌دهد. پس از آن کشتار، آنگ سان سو چی پس از بیست سال تحصیل در خارج از برمه، به کشورش بازگشت. وی با گروهی از همفکرانش اتحاد ملی و دموکراسی (NLD) را بنیان نهاد و خود دبیر کلی آن را بر عهده گرفت. پیام «اتحاد، نظم، عشق» او که ریشه در اعتقاد ژرف به آیین بودا دارد، تمامی ملت را در بر می‌گیرد و اتحادیه ملی دموکراسی او هواخواهان بسیاری در سراسر برمه پیدا می‌کند. در ژوئن سال ۱۹۸۹ شورای نظامی حاکم بر برمه آنگ سان سو چی و دیگر رهبران دموکراسی‌خواه را به بازداشت خانگی محکوم می‌کند. این آغاز دورانی تیره و تار در تاریخ برمه است که کمابیش تاکنون ادامه یافته است. شورای نظامی در سال ۱۹۹۰ در برابر فشارهای سیاسی اجازه انتخابات ملی را می‌دهد. با وجود تنگناهای آشکار و پنهانی که نیروهای نظامی برپا داشته بودند، در انتخابات عمومی این سال اتحادیه ملی دموکراسی به رهبری او توانست ۵۹٪ آرای ملی و ۸۱٪ کرسی‌های مجلس را از آن خود کند. آنگ سان سو چی نخستین نخست وزیر برگزیده مردم می‌شود. اما همان گونه که قابل پیش‌بینی بود، نیروهای نظامی از پذیرش نتیجه انتخابات سر باز می‌زدند و قدرت را با نام «انجمن اعاده نظم و قانون ایالتی» (سلوریک) در دست می‌گیرند. شرایطی که تا امروز نیز ادامه دارد.

در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۱ کمیته نوبل او را به عنوان برنده جایزه صلح به جهان‌نمای معرفی می‌کند و در دسامبر همان سال پسر ۱۸ ساله‌اش الکس اریس از سوی او این جایزه را دریافت می‌کند؛ چرا که مادرش هنوز در خانه خود در برمه تحت نظر نظامیان است. الکس این جایزه را به تمامی مردم برمه تقدیم می‌کند و در سخنرانی خویش می‌گوید: این جایزه مال آن هاست و پیروزی نهایی در پیکاری دراز مدت، صلح، آزادی و دموکراسی را به برمه باز خواهد گرداند.

سو چی تا سال ۱۹۹۵ در حبس به سر می‌برد. شوهرش مایکل اریس در کریسمس ۱۹۹۵ برمه را ترک کرد و آنگ سان در برمه باقی ماند. این آخرین دیدار آن دو بود. حکومت برمه درخواست‌های بعدی شوهرش برای دریافت ویزا را رد کرد. اریس در ۱۹۷۷ از سرطان غیر قابل علاج خود آگاه شد. علی‌رغم درخواست مستقیم کوفی عنان و پاپ ژان پل دوم از حکومت برمه برای دادن ویزا، آنها با بیان اینکه امکانات لازم برای نگهداری از مایکل اریس را ندارند از دادن ویزا به او سر باز زدند. در عوض پیشنهاد دادند که آنگ سان سوچی برای دیدار او از کشور خارج شود. او بطور موقت از بازداشت خانگی خارج شد تا بتواند از کشور خارج شود. ولی او که می‌دانست در صورت خروج دیگر اجازه‌ی ورود به کشور را نخواهد یافت از این کار امتناع کرد. اریس در سال ۱۹۹۹ در روز تولد ۵۳ سالگی

خود درگذشت.

دوران دوم حبس خانگی آن سان سو چی ۶۵ ساله در سال ۲۰۰۳ آغاز شد و در سال ۲۰۰۹ به خاطر رفتن یک شهروند آمریکایی به منزل وی و به گفته دولت «نقض شرایط حبس خانگی»، مدت بازداشتش از سوی دولت حاکم ۱۸ ماه دیگر تمدید شد. این شهروند آمریکایی توسط مأموران دولت میانمار بازداشت و به جرم نقض مقررات سفر و مهاجرت و زیر پا گذاشتن ضوابط حبس خانگی به هفت سال زندان و کار اجباری محکوم شد.

آنگ سان سو چی مجموعاً ۱۵ سال از عمر خود را بین ژوئیه سال ۱۹۸۹ تا نوامبر سال ۲۰۱۰ در حصر خانگی بسر برده است. او در سال ۱۹۹۱ جایزه صلح نوبل، در سال ۱۹۹۲ جایزه جواهر لعل نهرو به منظور تفاهم بین‌المللی را از دولت هند و جایزه بین‌المللی سیمون بولیوار را از دولت ونزوئلا دریافت کرد. سرانجام آنگ سان سو چی در ۱۳ نوامبر ۲۰۱۰ از بازداشت خانگی خارج شد. با اجرای فرمان آزادی او و برچیده شدن ایستگاه‌های پلیس در اطراف خانه‌اش، دوران حصر خانگی این برنده جایزه صلح نوبل به پایان رسید و

صدها نفر از حامیان خانم سوچی، وی را در مقابل درب منزلش مشاهده کردند. نیروهای پلیس که در طول مدت حبس خانگی در مقابل منزل خانم سو چی مستقر بودند، این محل را ترک کردند. وی پس از آنکه سال گذشته از زندان خانگی رهایی یافت، بارها از سوی دولت به انجام گفتگو دعوت شده است. او همچنین پس از آزادی با وزیر امور خارجه امریکا خانم هیلاری کلینتون در «یانگون» پایتخت میانمار نیز ملاقات کرده است. وی در یکی از آخرین اظهار نظرهاى خود ضمن اشاره به این دیدار و با تأکید بر آمادگی برای بازگشت به عرصه سیاست در کنفرانسی ویدئویی گفته است: «معتقدم که دولت مشکلی با ارتباط نزدیک فعلی من با امریکا ندارد زیرا آنها درک می‌کنند که به دنبال استفاده از رابطه با امریکا برای ضربه زدن به موقعیت میانمار نیستیم.» این مدافع حقوق بشر با اشاره به دوران حبس خود گفته است که حاکمیت قانون در کشورش مهمتر از آزادی زندانیان است و از جامعه بین‌الملل خواسته است تا وضعیت این کشور را زیر نظر داشته باشند.



شکنجه‌ی سفید حد فاصل امر امکانی و ضروری

سیمین روزگرد

بارز شکنجه است چرا که همان طور که پیش‌تر هم اشاره شد، از مهم‌ترین ابزار شکنجه‌ی سفید، محبوس کردن زندانی در سلول‌های انفرادی با هدف ایجاد محرومیت‌های حسی و ایزوله نگه داشتن اوست و از آنجایی که انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است که به مثابه‌ی مظهر و مجموعه‌ی تمامی روابط اجتماعی مطرح است، به هنگام قطع تمامی روابطش با دنیای بیرون ضربه‌ی شدیدی بر پیکرش وی وارد خواهد آمد. این در حالیست که بر اساس باور غلطی که شکل گرفته است، متأسفانه سلول انفرادی عموماً با حبس در بند عمومی یکسان شمرده می‌شود.

مواردی مثل "محرومیت‌های حسی و خواب‌های طولانی مدت"، "عدم فرصت حرف زدن با دیگران"، "بی‌خبر نگه داشتن زندانی از اخبار و اطلاعات"، "عدم آگاهی نسبت به مکان"، "کیسه بر سر کشیدن حین انتقال و بازجویی"، "عدم آگاهی نسبت به زمان"، "تغییر دادن دمای سلول"، "نور کم و یا بسیار زیاد در سلول"، "مجبور کردن زندانی برای اینکه بایستد"، "استفاده از دستبند و پابند در شرایط مختلف"، "ایجاد وحشت و ارباب مضاعف"، "پخش اصوات گنگ و مبهم"، "تولید فضایی آلوده در سلول"، "سلول‌های انفرادی بسیار کوچک" و "پخش برخی راه‌آورد‌های اخلاقی-مذهبی به صورت مستمر" بخشی از انواع شکنجه‌ی سفید است که در مرحله‌ی حضور زندانی در سلول انفرادی بر وی اعمال می‌شود. بدیهی که موارد متعدد دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد که از دید نگارنده مستتر مانده است.

تداوم شکنجه‌ی سفید در بازجویی‌ها در شرایطی که زندانیان شکه شده، در دریای نیستی و در حالی که چشم‌ها و گوش‌ها و دستان آن‌ها از تشخیص موقعیت‌شان عاجز است، غوطه‌ور اند و بعضاً به وسیله دارو تقریباً به حالت نباتی در می‌آیند، مقاومتشان در برابر بازجو تا حد غیرقابل توصیفی پایین می‌آید. در این حالت زندانی رسماً وارد مرحله‌ی تازه‌ای می‌شود که بر پایه‌ی آن روزانه تا بیش از بیست ساعت مجبور است به سوالات بازجویش جواب دهد.

اما شکنجه‌ی سفید در این مرحله نه تنها پایان نمی‌یابد، که وارد فاز جدیدی می‌شود. در دوران بازجویی علاوه بر تداوم بسیاری از موارد قبلی و جدا از فشارهای حاصل

طبق یک یادداشت سازمان سیا که از طبقه بندی محرمانه خارج شده است، پژوهشی در اواسط دهه ۱۹۵۰ توسط این سازمان کلید خورده بود که پیرامون "فنون ویژه بازجویی" ست. این برنامه شگردهای متعدد و غیرمعمول بازجویی از جمله "ارباب روانی" و چیزهایی نظیر انزوای کامل و نیز استفاده از داروها و مواد شیمیایی را مورد بررسی و پژوهش قرار داده بود. ظرف دهه‌ی بعد و در پی یافتن راه‌هایی جدید برای درهم شکستن مقاومت زندانیان مظنون به کمونیست یا جاسوس دوجانبه بودن، ۲۵ میلیون دلار صرف این پژوهش شد و هشتاد انستیتو، از جمله چهل و چهار دانشگاه و دوازده بیمارستان، با این برنامه همکاری می‌کردند.

مرحله‌ی آغاز شکنجه‌ی سفید به زعم نگارنده، نقطه‌ی آغاز شکنجه‌ی سفیدی را که بر فرد زندانی اعمال می‌شود؛ بایستی حتی قبل از ورود وی به سلول انفرادی قلمداد کرد. شکنجه به عنوان کیفری قبل از اثبات جرم است، چرا که به اعتقاد سیستم‌های توتالیتار، اساساً "مظنون بی‌گناه" نداریم.

سیستم‌های اطلاعاتی برای بازداشت یک فرد (این نوشتار اصولاً در خصوص متهمین با جرایم سیاسی-امنیتی ست) که معمولاً مسلح هم نیست، تعداد زیادی از مأموران امنیتی خود را با رمزگذاری‌های عملیاتی به ظاهر پیچیده بسیج کرده و اقدام به بازداشت می‌نمایند. در چنین حالتی، بازداشت عموماً با ایجاد فضایی شالوده از رعب و وحشت، استفاده از الفاظ رکیک و شیوه‌ی تحقیرآمیزی از دستگیری همراه است.

پس از آن نیز فرد یا افراد مورد اشاره، عموماً پس از دستگیری‌های التهاب آور، تمامی مسیر موجودی که بایستی تا رسیدن به محیطی ثانویه (بازداشتگاه یا زندان) نیاز هست؛ با چشمانی بسته و بعضاً کیسه‌ای بر سر طی کنند.

سلول انفرادی، مصداق بارز شکنجه نظام زندان و روش‌های محبوس کردن مجرمان، تردیدها و سوال‌های جدی و عمیقی را ایجاد کرده است چرا که این نظام علاوه بر سلب آزادی افراد، ماهیتاً قدرت تنبیه را طبیعی و مشروع کرده و آستانه‌ی تسامح را پایین آورده است. زندان، که به راستی باید گفت، راه حل قبیحی ست، از نگاه برخی جامعه‌شناسان کاری را ادامه می‌دهد که در جای دیگری آغاز شده است.

جدا از این دیدگاه، سلول انفرادی به خودی خود مصداق

موضوعی که من را بر آن داشت مطلب پیش رو را به نگارش درآورم، خواندن بخشی از خاطراتی ست که سارا شورد چندی پیش در روزنامه آمریکایی نیویورک تائمز نوشت. سارا شورد یکی از سه خبرنگار و کوهنورد آمریکایی ست که در ۸ مرداد ماه ۱۳۸۸ (۳۱ جولای ۲۰۰۹) توسط نیروهای امنیتی تحت اختیار دولت ایران، در مناطق مرزی غرب ایران دستگیر شده بودند.

"سارا شورد"، "شین بائر" و "جاشوا فتال" برای تهیه‌ی گزارش در رابطه با انتخابات کردستان عراق به آن محل سفر کرده بودند که توسط نیروهای امنیتی ایران به علت آنچه ورود غیر قانونی به خاک ایران عنوان شد، بازداشت و بعدها با اتهام جاسوسی مواجه شدند.

خانم شورد در این نوشته اشاره می‌دارد "پس از آزاد شدن از زندان در کمال تعجب متوجه شده که کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه شکنجه که از محدود معاهداتی است که دولت آمریکا نیز آن را پذیرفته است، نگهداری زندانیان در سلول انفرادی را از مصادیق شکنجه نمی‌داند."

اما به واقع سلول انفرادی و دیگر محدودیت‌هایی که یک سیستم اطلاعاتی-امنیتی برای زندانی به وجود می‌آورد و در دسته‌ی شکنجه‌ی سفید (Torture white) قرار می‌گیرد، چیست؟

"شکنجه‌ی سفید"، (این نوع شکنجه در سازمان سیا "CIA" به شکنجه تمیز معروف است و در ایران نیز با عنوان شکنجه نرم هم، از آن یاد می‌شود) به شکلی از شکنجه گفته می‌شود که به جای آسیب زدن به جسم زندانی (و دیگر انواع اعمال شکنجه فیزیکی) روح و روان وی را تحت تاثیر قرار داده تا سیستم فکری انسان مختل شود. این نوع شکنجه زندانی را مجبور به فرو رفتن در خود و سیر قهقراپی ذهن می‌نمایند. اصول تئوری و عملی این نوع شکنجه بر پایه‌ی دستاوردهای روانشناسان است و زمان شکل‌گیری آن را به طور مشخص بایستی دوران پس از پایان جنگ جهانی دوم دانست.

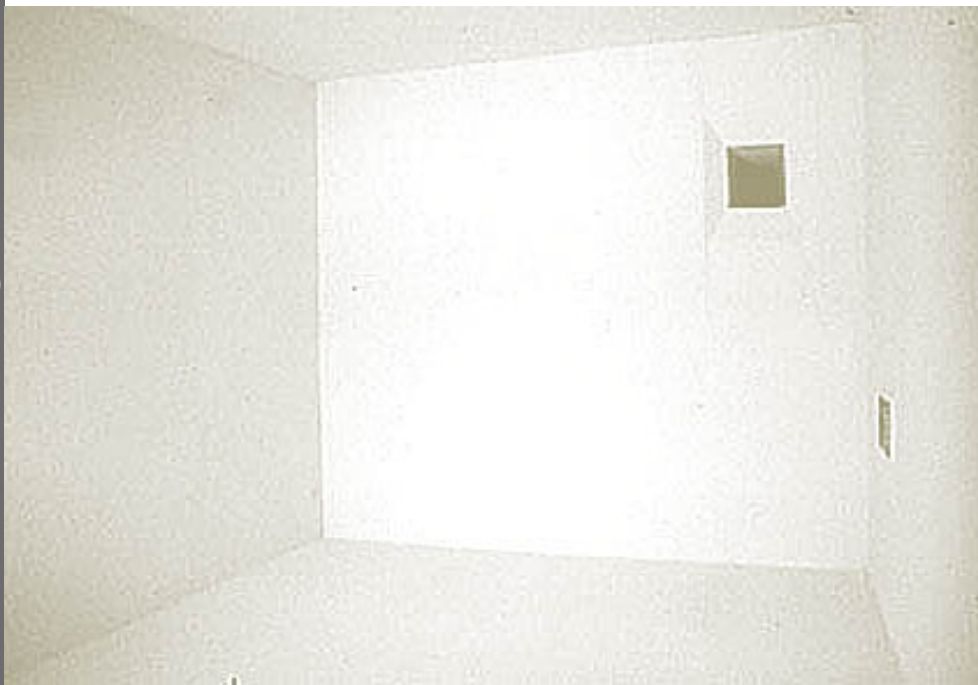
شکنجه‌ی سفید، آلترناتیوی برای تعذیب در نیمه‌ی اول قرن هجدهم بدن به منزله‌ی آماج اصلی سرکوب کیفری، مورد تعذیب قرار می‌گرفت. اشکال تعذیب در آن برهه از زمان، مواردی چون درآوردن چشم، مثله شدن، داغ خوردن و ریختن مواد مذاب و پوست کنده شدن تا استفاده از گیوتین و گرداندن شهروندان در انزار عمومی را در بر می‌گرفت و طبعاً ترس و وحشت عمومی را نیز به بار می‌آورد.

اما در اواخر همین قرن و اوایل قرن نوزدهم نمایش سیستم تعذیب و درد که از نگاه فوکو در آن قدرت کاملاً ملموس و جلوه‌های عیان دارد، اندک اندک محو شد، "متخصصین زنده" به جای "جلادان" به کار گرفته شدند و "روح" جای "بدن" را گرفت و هدف از "حذف مجرم"، به "اصلاح آن" تغییر کرد.

از سویی در آن برهه از زمان و با ابراز انزجار جهانیان از افزایش به کارگیری شکنجه به دست نازی‌ها، قدرت‌های بین‌المللی که از یک سو با صدور اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ و محکومیت رویارویی جسمی با محکوم برای زیر سوال نرفتن اصل انسانیت، متعهد شده بودند به مفاد مندرج در آن (یکی از این مفاد محکومیت هر نوع شکنجه است) پایبند باشند، و از سوی دیگر با بحران‌هایی از قبیل جنگ سرد مواجه بودند؛ با چالش مواجه شدند.

این تحولات سیستم‌های اطلاعاتی را بر آن داشت که طرحی سیاسی-اخلاقی را به کار بندند، تا علاوه بر کسب اطلاعات کافی، اعترافات نیز از سوی برخی چهره‌های سرشناس در برابر دوربین اخذ شود و در مقابل آثار جسمانی‌ای هم در بین نباشد و به واقع تنبیه و مجازات را به پنهان‌ترین بخش فرایند کیفری بدل نمایند.

در چنین شرایطی فردی که مجرم تلقی می‌گردد، از یک سو طرد شده از سوی دیگر بکار گرفته می‌شود. در واقع وی به منزله‌ی ابژه و هم به عنوان ابزار اعمال قدرت در نظر گرفته می‌شود.



از بازجویی، موارد دیگری نظیر استفاده از شُکر الکتریکی، خوراندن قرص، محرومیت از خواب، قرار دادن اطلاعات غلط در اختیار زندانی، برهنه کردن و سواستفاده از احساسات اخلاقی و یا سنتی نیز اعمال می شود.

باسیتی اضافه کرد که در ایران موارد خاص دیگری از جمله نجس شمردن زندانیان عقیدتی، تهدید زندانی به مبتلا کردن وی به بیماری ایدز، فرو کردن سر وی در چاه توالت، قرار دادن در قبر و اعدام مصنوعی هم گزارش شده است. هم چنین محبوس کردن فرد در سلولی چند نفره که دیگر زندانیان در آن از لحاظ اعتقادی فاصله‌ی بیش از حدی با وی دارد، تحمل شرایط را از سلول انفرادی نیز سخت‌تر می‌نماید. در این خصوص دیده شده، زندانیان عقیدتی‌ای که با اعضای سازمان القاعده هم سلول شدند اما تحمل شرایط آنچنان برایشان دشوار شده که با شگردهای متعدد منجمله اعتصاب غذا خواستار بازگشت به شرایط انزوا در سلول انفرادی بودند.

روش مقابله‌ی زندانیان با نظام زندان و شکنجه

انسان در طی تاریخ همواره، موجودی مولد بوده است. بر این اساس راه‌حالی برای مقابله با شرایط سخت انفرادی اندیشیده است که در ذیل به دو نمونه از آن مختصراً پرداخته می‌شود:

برای زندانیان گاهاً صدای اذان و یا ناقوس کلیسا، نوعی ناجی محسوب می‌شود که کورسوی امیدی را در دلشان زنده می‌کند و در درون آن‌ها این باور که زندگی در بیرون از زندان هم در جریان است تقویت می‌شود. این عمل خود نوعی مقاوت در برابر زمان به حساب می‌آید.



فردی که قربانی سلول انفرادی و شکنجه‌ی سفید می‌شود باید خود را سرگرم کند، برای خویش "برنامه" تدارک ببیند و به عبارتی "انتظار" را از خود دور کند. به باور روانشناسان افرادی که قدرت تخیل قوی‌ای دارند و می‌توانند خود را با خاطرات گذشته یا محفوظاتشان سرگرم کنند، آسیب پذیری کمتری در زندان دارند. به عبارتی ایشان دست به تولید اطلاعاتی در ذهنشان می‌زنند. در این شرایط، خواندن و مرور اشعار یا متون مقدس و دینی و به ویژه محفوظاتی که برای زندانی همراه با خاطرات خوش است، می‌تواند جایگزین مناسبی برای محدودیت ادراکی و حسی به وجود آمده باشد. علاوه بر این، گاهی فرد با لعن و نفرین قاضی، قانون، قدرت و مذهب در لحظه‌ی آخر علناً به مقابله با نظم موجود بر می‌آید و مورد تحسین مردم قرار می‌گیرد و به قهرمان

تبدیل می‌شود.

البته بایستی متذکر شد که اگرچه برخی افراد به عمد اجبارهای موجود در بازجویی‌ها تن ندهند، اما به هر ترتیب صدمات روحی شدید حاصل از آن را متحمل می‌شوند و علائمی منجمله اضطراب، افسردگی، توهم، هذیان‌ها و خطاهای ادراکی تا مدت‌ها در وجود آنان ملموس است.

انواع بازجویی

بازجویی‌هایی که یک سیستم اطلاعاتی در دستور کار خود قرار می‌دهد معمولاً به دو شکل انجام می‌گیرد:

در نوع اول که برای گرفتن اقرار از فرد است زندانی تحت فشار قرار می‌گیرد، اما به میزانی که اطلاعات دقیق، ریز و صحیح مورد نیاز از وی، بدون خدشه‌ای استخراج شود. زندانی باید در شرایطی قرار گیرد که انسجام تفکرش حفظ شود و خطاهای ذهنی‌اش کاهش یابد.

اما در نوع دوم که بازجو در نقش دوست و دشمن ظاهر می‌شود و روش‌هایی از قبیل سوال مکرر در مورد یک موضوع، بحث و جدل، تهدید، تلقین یا مرام آموزی و تشویق به کار گرفته می‌شود؛ فشار بیشتری بر زندانی وارد می‌شود. هدف اصلی این نوع بازجویی طولانی و خسته کننده، تسریع شکستن ارزش‌های زندانی و تشویق او به جایگزینی نظام جدید ارزشی است. هدف از شکنجه‌ی سفید چیست؟

از آنجا که با استفاده از شکنجه‌ی سفید، انسان را می‌توان به سادگی در فضایی بین مرگ و زندگی قرار داد، بازجویان فرصت این را می‌یابند که با در هم شکستن ظرفیت زندانی مقاومت که یک منبع اطلاعاتی محسوب می‌شود، بر وی چیره شوند، اطلاعات لازم را استخراج و حتی وی را طوری آلت دست خودشان قرار دهند که پیشنهادهای کذب اما وسوسه انگیز و القاناتشان را بپذیرد.

از سوی دیگر می‌توان گفت که شرایط حاصل از شُکی که فرد در آن قرار دارد، فرصت خوبی برای شستشوی مغزی و جایگزینی یک سیستم فکری جدید، به بار می‌آورد؛ چرا که سیستم عصبی نیز در شرایط محرومیت اطلاعات و تحریکات حسی، عطش دریافت اطلاعات را دارد و در این مرحله، به خوبی قادر به انتخاب و تفکیک و تصفیه‌ی اطلاعات درست از نادرست نمی‌باشد و به نحو حیرت انگیزی پذیرای ایده‌هایی می‌شود که تا پیش از این نفی‌شان می‌نموده است. در واقع این امر در راستای باز ستاندن حیات نوعی یا عینیت حقیقی نوعی انسان از او انجام می‌پذیرد.

این روش‌های دقیق و پیشرفته‌ی روان شناختی به علت عدم خونباری، ضمن اینکه هزینه‌ی کمتری که برای یک سیستم اطلاعاتی در حکومتی توتالیتر به بار می‌آورد و امکان شکایت حقوقی و اثبات را تا درصد قابل ملاحظه‌ای پایین می‌آورد، به مراتب دستاورد بیشتری هم حاصل خواهد کرد.

جایگاه سلول انفرادی در قوانین مربوط به نفی شکنجه می‌توان مدعی شد که عبارت "شکنجه‌ی سفید" عموماً و "سلول انفرادی" خصوصاً، در هیچ یک از قوانین معتبر بین المللی و البته داخلی ایران به عنوان مصداق بارز شکنجه معرفی نشده است. آنچه که در قوانین مذکور، مورد اشاره قرار گرفته است، برخی مقررات و مفاهیم کلی ست. مثلاً طبق ماده ۱ کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بیرحمانه، غیر انسانی یا تزیلی، اصطلاح شکنجه به هر عملی اطلاق می‌شود که عمداً درد یا رنج جانکاه جسمی یا روحی‌ای به شخص وارد آورد.

یا اینکه ظاهراً و بر طبق اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است.

هم‌چنین بر اساس بند ۹ "قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حقوق شهروندی" که در سال ۱۳۸۳ توسط مجلس شورای اسلامی تصویب شد، هر گونه شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر

ممنوع اعلام شده است.

این نوع از قوانین به علت عدم شفافیت، در عین اینکه به ادعای قانونگذار، می‌تواند مصادیق متعددی را هم در بر بگیرد، به علت ابهام امکان استناد و دفاع را تا سطح قابل ملاحظه‌ای از شهروندان سلب می‌کند. این مسئله عملاً دست اشخاصی منجمله قضات که توانایی تفسیر قانون از منظر علم حقوق را دارند، باز گذاشته و زمینه‌ی سوءاستفاده‌ی سیستم امنیتی برای تضییع حقوق شهروندان را فراهم می‌کند. البته بایستی اشاره داشت که این انتقاد بدان معنا نیست که قوانین بایستی تمامی جزئیات را احصاء کند؛ اما النهایه، بدیهی ست که شفافیت هرچه بیشتر، خصوصاً در موارد اهم، همان طور که اشاره شد امکان دفاع در برابر قانون را نیز تسهیل می‌نمایند.



در دانشکده پزشکی باکو به اتمام رساند و چندی بعد نیز برای ادامه تحصیل در رشته قلب دانشگاه ای - ام مسکو، که معتبرترین دانشگاه پزشکی روسیه است، به آن کشور رفت و موفق به اخذ مدرک خود از این دانشگاه شد. وی در سال ۱۹۹۰ در بخش اورژانس و مراقبت های ویژه بیمارستانی در شهر باکو مشغول به کار شد. ولی شهرت وی بیش از آنکه به واسطه موقعیت شغلی اش باشد به سبب نوشتن ۶ جلد کتاب و انتشار چندین مقاله بحث برانگیز در مطبوعات آذربایجان است. وی همچنین به مدت ۱۶ سال عضو اتحادیه نویسندگان آذربایجان بود که بعد از نوشتن مقاله «اروپا و ما» از عضویت آن کنار گذاشته شد. از دیگر مقالات وی که واکنش های تندی در پی داشت می توان به «خطاهای الهی» و «عاشورا» اشاره کرد.

مقاله «اروپا و ما» و پیامدهای آن مقاله «اروپا و ما» در شماره ۱۴ نوامبر سال ۲۰۰۶ روزنامه صنعت در باکو به چاپ رسید. وی در بخشی از این مقاله می نویسد: اروپا نه تنها به دلیل موقعیت جغرافیایی، بلکه از منظر واقعیت های معنوی، انسان را به تفکر وادار کرده است. زیرا ارزشهای اروپایی در اصل پیروزی همه بشریت است. این مساله نباید باعث ایجاد تکبر در اروپاییان شود. صرف نظر از اینکه متأسفانه این تکبر گاه و بی گاه خود را نمایان می کند و حتی در کسوت فاشیسم ماده شده، یا به صورت علنی میلیتاریزه و مهاجم خود نمایی می کند. اسلام حقه بازی اخلاقی است؛ بشر دوستی اسلام را نمی توان باور کرد. معیار های بشر دوستی اسلامی هنوز هم تاب مقاومت در برابر ایرادهای ماتریالیسم دیالکتیکی را ندارد که آنها را حفظ کرده و یاد گرفته ایم. اسلام هم شکل استعمار شرقی است و صرفاً می تواند به عنوان یکی از انواع استعمار محسوب شود. اسلام هرگز نمی تواند از نظر معنوی بر اروپا چیره شود و قدرت آن را نیز ندارد؛ با این که آن را درون تابوتی بر شانه های امپراتوری عثمانی گردانند. ولی نتوانستند جایی برای بر زمین گذاشتنش بیابند و دوباره به مشرق زمین آوردنش و به سوی قبله خوابانند.... به دنبال انتشار این مقاله موجی از اعتراض در آذربایجان و برخی شهرهای ایران به راه افتاد.

در پی اوج گرفتن اعتراضات، دولت آذربایجان رافق تقی را دستگیر و به اتهام نفرت پراکنی به سه سال زندان محکوم کرد. وی بعد از دو سال، با عفو ریاست جمهوری آزاد شد. مدیر مسئول نشریه صنعت «سمیر صداقت اوغلو» هم برای مدت کوتاهی زندانی شد. به فاصله اندکی از انتشار این مقاله، آیت الله فاضل لنکرانی از مراجع تقلید شیعیان در قم با صدور فتوایی نوشت: قتل او بر هر کسی که به او دسترسی داشته باشد واجب

شد. عفو بین الملل در این بیانیه ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی در جمهوری اسلامی را یادآور می شود که براساس آن «قتل نفس» در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند. به گفته عفو بین الملل، این ماده قانون در جریان رسیدگی قضایی به پرونده های قتل در محاکم جمهوری اسلامی مورد استناد متهمانی قرار گرفته است که گفته اند قربانیان آنان «مستحق کشتن» بوده اند و می افزاید که وجود فتوای شرعی قتل می تواند مبنایی برای چنین دفاعاتی باشد. عفو بین الملل همزمان از تصمیم دولت جمهوری آذربایجان برای به جریان انداختن تحقیقات مستقل در مورد ترور رفیق تقی استقبال کرده و از مقامات آن کشور خواسته است تا اطمینان حاصل کنند که عامل یا عاملان این قتل تحت پیگرد قرار خواهند گرفت و طبق ضوابط بین المللی، محاکمه و مجازات خواهند شد. این سازمان از حکومت ایران هم خواسته است تا در این تحقیقات با دولت جمهوری آذربایجان همکاری لازم را نشان دهد. همچنین در روز ششم دسامبر سلمان رشدی ریچارد داوکینز، جان اسمیت و نیک کوهن از چهره های سرشناس بین المللی خواهان اعزام فوری یک هیئت مستقل از سوی پارلمان اروپا برای رسیدگی به قتل رافق تقی شدند. رافق تقی کیست؟

رافق تقی در پنجم اگوست ۱۹۶۰ در روستایی به نام «خوش چوبانلی» از توابع شهر «ماساللی» در جنوب کشور جمهوری آذربایجان به دنیا آمد. وی رشته پزشکی را

سفارت جمهوری اسلامی ایران در آذربایجان، با رد دست داشتن ایران در سوء قصد به جان این نویسنده آذربایجانی عنوان کرده است که انتشار این اخبار توسط مطبوعات آذربایجان طرح «رژیم صهیونیستی و آمریکا» برای ضربه زدن به روابط ایران و آذربایجان است که محکوم به شکست است. از طرفی بسیاری از گروه ها و فعالین حقوق بشر با صدور بیانیه های مختلف ترور نویسنده آذربایجانی را محکوم کردند. محسن کدیور از محققین دینی نیز احکام اعدام افراد به خاطر «توهین» به مقدسات را «ترور» و «ترویج بی قانونی» دانسته است. وی در واکنش به حمایت محمد جواد فاضل لنکرانی از روحانیون قم از قتل رافق تقی نویسنده آذربایجانی، صدور فتوای «مهدور الدم» بودن افراد را «فاقد هر گونه مستند قرآنی» و بر خلاف «روح قرآن» دانسته است.

آقای کدیور روز دوشنبه هفتم آذر ۱۳۹۰، در نامه ای خطاب به محمد جواد فاضل لنکرانی ضمن اشاره به فتوایی که چند سال پیش از سوی پدر او، آیت الله محمد فاضل لنکرانی در مهدور الدم دانستن این نویسنده آذربایجانی صادر شد، این گونه فتواها را مغایر اسلام و موجب «تشویق مومنان به نقض قانون» دانسته است. در بخشی از این نامه آمده: چگونه می توان به مذهبی باور داشت که منتقدان و مخالفانش را بدون حق دفاع قانونی و بدون برگزاری دادگاه، به ترور و اعدام محکوم می کند؟

همچنین عفو بین الملل، از سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر با صدور بیانیه ای، ضمن محکوم کردن ترور رافق تقی، خواستار اصلاح قوانین کیفری در ایران

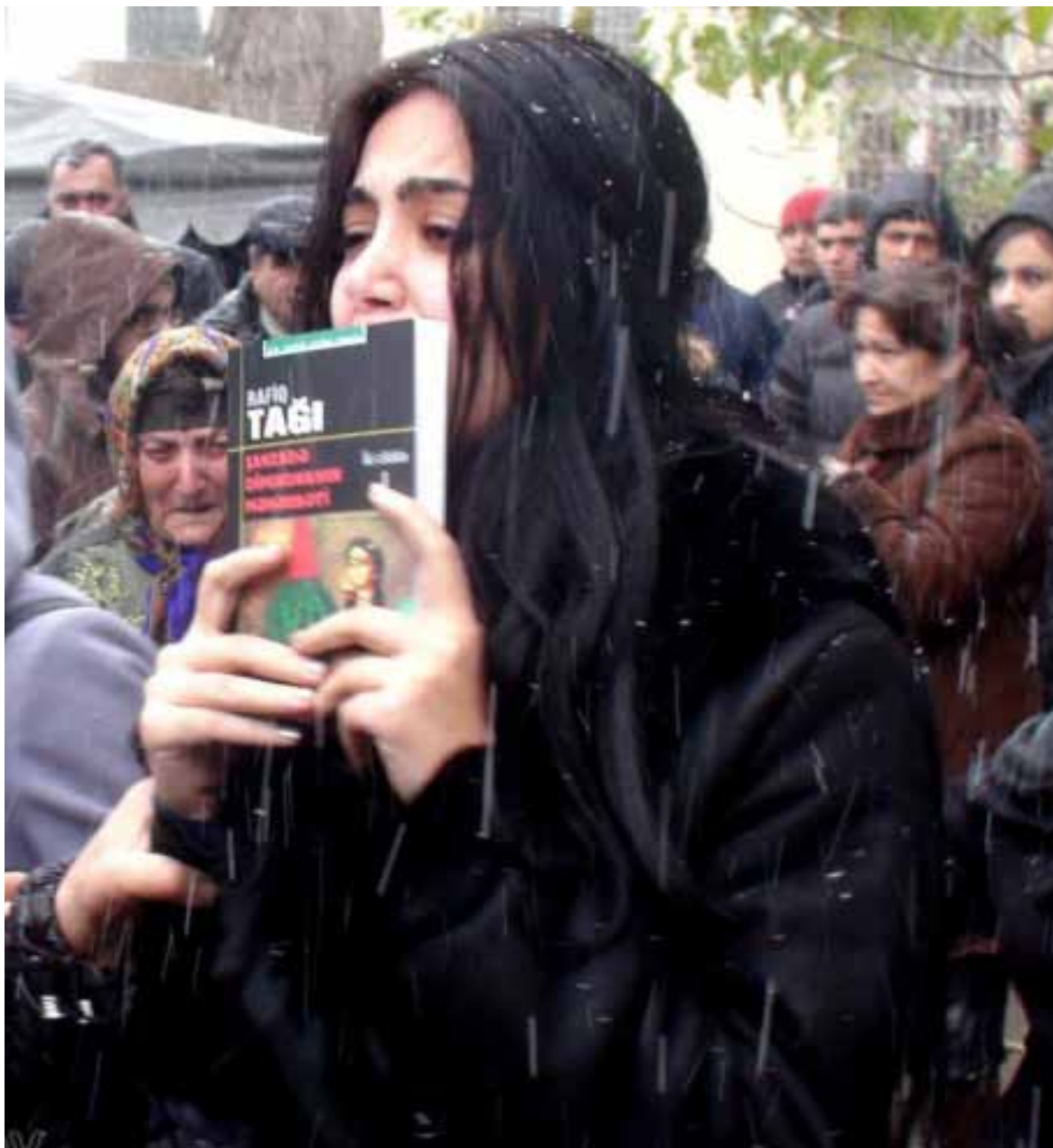
«وقتی ضربات چاقو بر من فرود می آمد، کتابی از نیکلای الکساندروویچ بردیاف در دستم بود...» این بخشی از آخرین جملات رافق تقی نویسنده دگراندیش آذربایجانی بود که ۱۹ نوامبر مورد سوء قصد قرار گرفت و ۲۳ نوامبر در گذشت. مرگ وی با تردید هایی نیز همراه بود. بعضی از عدم حفاظت کامل وی در بیمارستان انتقاد کردند و مرگ وی بعد از سوء قصد را مشکوک دانستند. گفته شده وی در بیمارستان مصاحبه ای کوتاه داشته و به گواهی پزشکان رو به بهبودی بود.

رسانه های رسمی جمهوری اسلامی اما با خوشحالی زیادی این خبر را پوشش دادند. روزنامه «جمهوری اسلامی» با تیتیر «سلمان رشدی آذربایجان به قتل رسید» به شرح ماجرا پرداخت. سایت خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از این ترور به عنوان اعدام انقلابی یاد کرد و همچنین سایت «خبر آنلاین» نزدیک به «علی لاریجانی، رئیس مجلس جمهوری اسلامی ایران» و سایت خبری «الف» متعلق به «احمد توکلی» نماینده پر نفوذ مجلس شورای اسلامی» به نوعی از این ترور ابراز خوشحالی کردند. بسیاری از سایتهای غیر رسمی و وبلاگهای طرفداران حکومت ایران نیز با تیتیر «نویسنده مرتد آذربایجانی به هلاکت رسید» به شرح این خبر پرداختند. سفارت جمهوری اسلامی ایران در باکو با صدور بیانیه ای که در مطبوعات آذربایجان منتشر شد، گفته است که نشر اخبار دست داشتن جمهوری اسلامی ایران در سوء قصد به جان رافق تقی، نویسنده آذربایجانی در راستای ایجاد خلل در روابط استراتژیک ایران و آذربایجان است.

است و مسئول روزنامه مذکور که چنین افکار و عقایدی را با علم و توجه منتشر می کند همین حکم را دارد. آیت الله مرتضی بنی فضل نماینده استان آذربایجان شرقی در مجلس خبرگان رهبری و از مدرسین حوزه علمیه قم نیز اعلام کرد: «رافق تقی» روزنامه نگار کشور جمهوری آذربایجان به

تقی با نگاهی به واکنشها به ترور رافق تقی و نحوه انعکاس آن در افکار عمومی، می توان این رویداد را از دو زاویه متفاوت بررسی کرد. الف: ترور رافق تقی مصادف با تصویب اصلحیه قانون آزادی های دینی در

شهروندانی که در خارج از کشور آموزش دینی دیده اند، فروش آموزه ها، مقالات و سایر منابع اطلاعاتی بدون مجوز، ممنوع اعلام شده است. همچنین تبلیغات دینی از سوی افرادی که اتباع کشورهای خارجی هستند در کشور آذربایجان ممنوع است. به نظر می رسد تصویب این قانون اقدامی



آذربایجان است. هنوز معلوم نیست که آیا میان سوء قصد به جان رافق تقی و تصویب اصلحیه قانون آزادی های دینی در پارلمان آذربایجان ارتباطی هست یا نه. یکی از مفاد اصلاحات صورت گرفته، تحصیل آموزش های دینی در کشورهای خارجی برای اتباع آذربایجان است که بدون هماهنگی با ارگان های مربوطه دولت آذربایجان ممنوع شد. همچنین مبادله چهره های دینی، اجرای مراسم مذهبی و شعائر دین اسلام توسط

اتهام افساد و مرتد بودن واجب قتل می باشد و هر شخصی که «رافق تقی» را به هلاکت برساند منزل مسکونی این آیت الله را به عنوان جایزه دریافت خواهد کرد. آیت الله مجتهد شبستری نیز وی را مستحق مرگ دانست. پیشتر در سال ۱۳۶۷ «آیت الله خمینی» با صدر فتوایی خواستار قتل «سلمان رشدی» نویسنده «کتاب آیات شیطانی» شده بود. نگاهی به دلایل سیاسی و مذهبی ترور رافق

ب: فتوای آیت الله فاضل لنکرانی در مورد رافق تقی، به استناد دو عنصر ارتداد و سب در آثار نویسنده بوده است.

در سوره بقره، قرآن به صراحت بیان میکند: «هیچ اکراهی در دین نیست» در سوره یونس نیز میگوید: «و اگر پروردگار تو میخواست قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند؛ پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند؟» این آیات و آیاتی دیگر در قرآن حکایت از اصل آزادی انتخاب در اسلام دارند. اما بسیاری از نواندیشان دینی معتقدند، آیات را باید در شرایط اجتماعی که در آن نازل شده اند مورد بررسی قرار داد. به خاطر موقعیت ویژه آن دوران، مسلمانان موظف به حفاظت از جامعه در حال تکوین خود بودند و شورش اسلام به منزله پیوستن به دشمن و شورش علیه حکومت و یک جرم سیاسی تلقی می شد (معادل خیانت در نظام سیاسی امروز). بنابراین، نقش عنصر «نیت»، در جرم انگاری ارتداد از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که ارتداد به عنوان یک فعل عقیدتی هیچ گاه در اسلام مجازاتی نداشته است.

«سب» عبارت است از هر گونه توهین و ناسزا گویی نسبت به خداوند و پیامبر. سب در فقه اسلامی ابتداء، تنها شامل توهین به خداوند بود که بعد ها به سایر مقدسین نیز تسری یافت. نکته مهم آن که، همانند ارتداد، در هیچ کجای قرآن، هیچ نوع مجازات دنیوی برای «سب»، منظور نشده است. اسلام تفاوت قائل گشته است بین «انتقاد» و «توهین/افترا» و تنها مورد دوم را منع کرده است. همان طور که حقوق بین الملل هم تفاوت قائل گشته است میان «انتقاد» و «توهین» و تنها توهین را از مصادیق محدودیت های اصل آزادی بیان می داند. در ملاک تفاوت بین توهین و افترا، دادگاه حقوق بشر اروپا، ملاک را نه در «محتوای نقد» بلکه در «شیوه بیان» آن دانسته است. نواندیشان دینی نیز، از همین ملاک، در تمایز بین نقد و توهین در اسلام استفاده کرده اند.

بنابراین هر انتقادی به دین و مقدسات را نمیتوان مشمول حکم سب و توهین دانست و با این فرض هم که انتقاد رافق تقی، توهین و سب محسوب میشد، باز هم از دیدگاه اسلامی بر فتوای فاضل لنکرانی، ایراداتی وارد است. اول آن که بدون این که به متهم فرصت دفاع در دادگاه و ارایه توضیح داده شود، حکمی علیه وی صادر شده است. در حالی که حق دادرسی عادلانه از بارزترین حقوق متهم در اسلام است. دوم آن که با این فرض هم که رافق تقی در دادگاه هیچ دفاعی از خود ارایه نمیکرد و به توهین خود اصرار میورزید، فتوای قتل وی، همان طور که بیان شد، باز مورد تایید نیست.

در جهت کاستن نفوذ ایران در بین اسلام گراهای آذربایجان باشد و ترور رافق تقی نیز می تواند یک نوع هشدار و عکس العمل برای حکومت الهام علی اف تلقی شود که در چند سال اخیر تلاش گسترده ای را در جهت کنترل اسلام گراهای متعصب انجام داده است. از طرفی ترور رافق تقی میتواند عامل و انگیزه ای باشد برای هر چه بیشتر منزوی کردن اسلام گراها توسط حکومت لائیک الهام علی اف.

و عنوان می دارند حاکمیت به حد کافی از سرکوب موثر دست می زند که توان پیروزی را تا آینده نامعلومی از جنبش دموکراسی خواهی ایران سلب می نماید. شما به عنوان کسی که لیبیایی شدن ایران را نامطلوب می دانید در برابر این افراد چه پاسخی دارید و چه آلترناتیو ممکنه ارائه می دهید؟ به نظر من ادعای این افراد با واقعیت ها تطبیق نمی کند. تا کنون آزمون فیصله بخشی در خصوص راه های غلبه بر استبداد صورت نگرفته است که آنها جنگ را یگانه راه ممکن می دانند! این یگانه راه ممکن از کجا می آید؟ مگر راه های دیگر آزموده شده است؟ باید توجه کنیم که مساله ایران براندازی جمهوری اسلامی نیست بلکه گذار مسالمت آمیز به دموکراسی است. تغییر حکومت و یا حداقل قانون اساسی شرط لازم راه حل است اما کافی نیست. جنگ تبعات و پسماند های خطرناکی دارد و نتایج پیش بینی نشده و خسارت های سنگین جانی و اقتصادی می تواند وضعیت را بدتر سازد. در حال حاضر اساسا امکان جنگ و تهاجم خارجی برای تغییر حکومت وجود ندارد. جنگ محتمل تهاجم نظامی محدود برای ویرانی تاسیسات هسته ای و نظامی خواهد بود. قطعاً چنین جنگ محدودی باعث براندازی حکومت نمی شود و ممکن است دیکتاتوری را در کوتاه مدت بیش تر تثبیت سازد. تاثیر این جنگ بر اقتدار حکومت وابسته به نتیجه جنگ و نحوه نمایش قدرت طرفین است، اما در کل هزینه های جنگ بر منافع آن می چربد. به نظر من تلاش برای احیاء و باز سازی جنبش اجتماعی قدرتمند و خواهان تغییر بنیادین نظام سیاسی راه حل موثر است، روی آوردن به انقلاب آرام مشابه بهار عربی. باید تصور بود. هنوز جمهوری اسلامی در مقابل یک جنبش قوی اعتراضی که خواهان تغییر قانون اساسی و نه گفتن صریح به سید علی خامنه ای است قرار نگرفته تا بگوییم که سرکوب حکومت اجازه ظرفیت موثر مبارزه داخلی نمی دهد. رکود کنونی جامعه بیش از آن که به سرکوب حکومت مربوط باشد ناشی از فقدان برنامه و رهبری موثر در نیرو های دموکراسی خواه است.

از ایراداتی که بر یاری خواهی از خارجی ها وارد می کنند عدم تمایل رهبران جنبش سبز به عنوان بزرگترین جنبش دموکراسی خواهی ایران از حمایت خارجی است. شما به عنوان کسی که در نامه اخیرتان غرب را از جنگ بر حذر داشته و به همکاری با جنبش مردمی تشویق نمودید در پاسخ به این ایراد چه می گوئید؟ اصولاً زمانی که بدنه جنبش خواسته ای داشته باشد و سران جنبش به آن تمایلی نداشته باشند چه باید کرد؟

من فکر می کنم در این خصوص نظر نهایی، نظر مردم ایران و اجماع نیروهای دموکراسی خواه است. قوی بودن جنبش سبز در دموکراسی خواهی و موقعیت محوری رهبران نمادین آن مربوط به دو سال پیش بود. در حال حاضر این جنبش در رکود به سر می برد و تفاوت خاصی با دیگر نیرو های سیاسی ندارد تا بتوان برای



به عنوان یک فعال سیاسی که چندین سال است در آمریکا اقامت دارد سیاست خارجی ایالات متحده را چگونه می بینید؟ رگه های حامی حقوق بشر - فارغ از منافع ملی - در این سیاست چه جایگاهی دارد؟

به نظر من سیاست خارجی آمریکا سیاست چند وجهی، پیچیده و چند عاملی است که در نهایت عنصر منافع ملی و امنیتی در موضع بالا دستی قرار می گیرد. البته باید توجه کنیم ساختار بین الملل و قوانین جهانی بگونه ای است که محوریت را به مسائل صلح، امنیتی و توازن قوا در سطح جهان می دهد. هنوز نظم کنونی جهان فاصله زیادی دارد تا حقوق بشر به عنوان عامل خود بنیاد به عنوان یک ملاک جدید مبنای تصمیم گیری قرار دارد. همچنین باید توجه کنیم که حکومت آمریکا متأثر از افکار عمومی، رسانه ها و گروه های ذی نفوذ (لابی ها) قرار دارد. سیاست گذاری در آمریکا امری متغیر و وابسته با فاکتور های متعددی است و با مشارکت بازیگر های متعددی شکل می گیرد. با مشاهده رفتار دستگاه دیپلماسی آمریکا در سطح جهان می توان تمایزی بین کشور های دموکراتیک و غیر دموکراتیک مشاهده کرد. در حکومت های مردم سالار، حقوق بشر به صورت استراتژیک در دیدگاه سیاست خارجی آمریکا مورد توجه است. در کشور های غیر دموکراتیک باز وحدت رویه وجود ندارد. در حکومت های همسو معمولاً ملاحظات امنیتی و منافع آمریکا، مساله حقوق بشر را به حاشیه می برد مانند عربستان سعودی. البته دولت آمریکا توصیه به رعایت حقوق بشر می کند و مخالف برقراری حقوق بشر نیست اما ملاحظه اصلی اش حفظ توازن قوا و ثبات سیاسی به نفع خودش است. نگرانی از خلاء قدرت و یا تقویت جریانات تهدید کننده امنیت آمریکا مانند گروه های بنیاد گرای اسلامی نیز برای آنان اهمیت دارد. به عبارت دیگر حقوق بشر در سیاست گزاری به خودی خود موضوعیت ندارد و تحت الشعاع دگرترین امنیتی و دیپلماسی قرار می گیرد. در همین چهارچوب است که دخالت های مخرب آمریکا در خاور میانه و امریکای لاتین و دفاع از دیکتاتوری های گوناگون و سکوت در برابر نقض حقوق بشر در دوران جنگ سرد به وقوع پیوست. اما در کشور های غیر همسو وضعیت فرق می کند و حقوق بشر در آنجا به مساله اصلی تبدیل می شود. از این رو است که ما با برخورد های تبعیض آمیز و استاندارد های دوگانه در سیاست خارجی آمریکا مواجه هستیم. بدین ترتیب می توان گفت سیاست خارجی آمریکا غیر ایستا و منعطف و در خدمت دگرترین منافع ملی و ملاحظات امنیتی آن است. البته در دراز مدت و به شکل استراتژی کلان به صورت نسبی تقویت حقوق بشر را دنبال می کند. استفاده ابزاری از حقوق بشر در سطح کوتاه مدت و سیاست های مقطعی رخ می دهد. بنابراین در جمع بندی باید بگوییم سیاست خارجی آمریکا از منظر حقوق بشری نه دیو است و نه فرشته. کلی انگاری در این خصوص در قالب "مدافع مطلق" و با "دشمن قسم خورده" با واقعیت ها تطبیق ندارد.

بسیاری از موافقین جنگ با جمهوری اسلامی این جنگ را یگانه راه ممکن براندازی جمهوری اسلامی می دانند. ایشان مجموع شرایط را دست کم در میان مدت امیدوار کننده نمی دانند



نگاه ایدئولوژیک به مقوله سیاست خارجی دارند.

برخی از مخالفین حمایت خارجی روی کم رنگ شدن مقاومت مردمی و مسئولیت شهروندان در دستیابی و حفظ آزادی تاکید می کنند و دامنه این مخالفت را به هر گونه حمایتی از سوی غرب می گسترانند. نظر شما در این باره چیست؟

به نظر نوع نگاه آنها به بحث غلط است. حمایت خارجی الטרاناتیو و بدیل مبارزات داخلی نیست بلکه مکمل و مقوم آن است. در هیچ شرایطی مسئولیت از شهروندان سلب نمی شود. بار مبارزه بر دوش مردم قرار دارد و آینده کشور فقط باید با حضور نیرو های داخلی مشخص شود. حمایت همان گونه که از نام و تعریفش پیدا است موقعی بروز پیدا می کند که حرکت و مبارزه داخلی در جریان است. بنابراین حمایت خارجی و مسئولیت شهروندی در دستیابی به آزادی با هم تعارض ندارند.

شما در یکی از مقالات اخیرتان گفتید هر چند «عملکرد غرب در لیبی دارای انحراف بود» اما «کلیت عملکرد آن در مجموع در قالب دخالت بشر دوستانه می گنجد». با توجه به این که سوریه نیز از منظر نقض گسترده حقوق بشر، کشتار مردم و چنان که جدیداً در سازمان ملل مطرح شد جناب علیه بشریت مشابه لیبی است فکر می کنید در صورت ادامه وضعیت فعلی ناتو باید به سوریه حمله نظامی کند؟

به نظر من جامعه جهانی باید جلوی خشونت های دولتی در سوریه را بگیرد. این کار نیازمند منهدم کردن ماشین سرکوب حکومت قسی القلب بشار اسد است که تا کنون ۵۰۰۰ نفر را کشته است. به نظر من سیاست منطقه پرواز ممنوعه و همچنین جلوگیری از حضور ادوات سنگین نظامی مانند تانک به خیابان ها با توجه به تفاوت های سوریه و لیبی می تواند علیه حکومت اسد و متوقف کردن سیاست حمام خون وی به کار می آید. جامعه جهانی در خصوص سوریه به مانند بحرین به مسئولیت خودش عمل نکرده است. تداوم بی عملی به معنای استاندارد دوگانه و معیارهای تبعیض آمیز خواهد بود البته مخالفت روسیه و حمایت آن از اسد در این میان نقش زیادی داشته است. اخیراً روسیه چراغ سبز محدودی برای پایان خشونت دولتی در سوریه نشان داده است. اما دخالت بشر دوستانه به هیچ وجه نباید از محدوده نجات جان انسان ها خارج شود و بخواهد در تغییر موازنه قوا بین موافقان و مخالفان اسد نقش آفرینی نماید. هدف جلوگیری از کشتار مردم بی گناه، فراهم شدن زمینه انتقال قدرت به مردم و روشن شدن تکلیف وضعیت سیاسی در سوریه است.

آنها هژمونی ایجاد کرد. ضمن اینکه باید متذکر شد آقای کروی و موسوی همواره تاکید کرده اند که تکرر و تنوع در جنبش سبز را قبول دارند و خود را تعیین کننده مطالبات جنبش نمی دانند. در این خصوص داوری نهایی با مردم ایران و اجماع اکثریت نیرو های دموکراسی خواه است. باید اجازه داد تا همه دیدگاه ها مطرح شود و در نهایت امکان انتخاب مناسب فراهم شود. از سوی دیگر این ادعا نوع قییم مایی سیاسی را بازتاب می دهد که با موازین دموکراسی سازگار نیست و با آزادی بیان نیز مغایر است. البته در این راستا به نظرم آقای امیر ارجمند راه را مشخص کرده اند ایشان گفته اند شورای هماهنگی راه سبز امید در برابر تصمیم مردم ضمن حفظ موضع مستقل خود، مخالفت نخواهد کرد. جنبش سبز و رهبران نمادین آن مدعی بوده و هستند که خواست مردم را مطرح می کنند و به دنبال مردم سالاری هستند بنابراین طبیعی است آن ها و همه نیرو های سیاسی ایران باید در برابر خواست مردم تمکین کنند.

بسیاری از مخالفین حمایت خارجی بر تضاد منافع غربی ها با منافع ملی ایران انگشت می گذارند. آیا به این تضاد قائلید؟ آیا می توان منافع ملی ایرانیان را با منافع غربی ها - حتی در شرایط جنگی - گره زد و این دو را هم سو نمود؟

منافع امر متغیر و دینامیکی است. همواره در حال حرکت است. نمی شود به صورت قطعی حکم صادر کرد که منافع ایران و غرب حتما در تضاد و یا حتما همسو است. طبیعی است در دنیا هر دولت به دنبال منافع خودش می رود. منتها ممکن است اشتراک منافع پیش بیاید همان گونه که تراحم منافع نیز رخ می دهد. در شرایطی ممکن است منفعت بیشتر و درازمدت حکم به همسو کردن منافع بدهد. مشترک بودن منافع در مقطعی دلیل نمی شود که این روند حتما ادامه پیدا کند و ممکن است در مقطع بعدی به تعارض منافع بیانجامد. از این رو است که می گویند در سیاست خارجی کارآمد دوست و دشمن دائمی معنا ندارد و باید در مقطع خاص صحبت کرد. در شرایط فعلی منطقه و دنیا همسویی منافع بین غرب و جنبش دموکراسی خواهی ایران وجود دارد. این امر بدین معنا نیست که غرب دلسوز مردم ایران است. منافعش این چنین ایجاب می کند. تضمینی هم وجود ندارد که این روند ادامه پیدا کند. به نظر من در شرایط کنونی تضاد منافع بین غرب با منافع ملی ایران وجود ندارد. فقط در سطحی بزرگ تر حضور آمریکا در خلیج فارس با منافع ملی ایران و تمایل طبیعی آن برای گسترش نفوذ خود در منطقه اصطکاک دارد. این موضوع مرتبط به آینده روابط دو کشور است. ولی غرب در تغییر سیاسی و شکل گیری دموکراسی در ایران اشتراک منافع دارد. کسانی که بحث تضاد منافع را مطرح می کنند بیشتر متأثر از دیدگاه کلاسیک امرالیسیسم هستند و یا



مردم سوریه به سران ناتو (پلاکارد انگلیسی):

اگر مردم لیبی توانستند بهای آزادی شان را با پول نفت بپردازند، ما برای آزادی مان خانه هایمان را می فروشیم

واتسلاو هاول یک «اروپایی بزرگ»*



واتسلاو هاول سیاستمدار، نمایش‌نامه‌نویس و نویسنده سرشناس، زاده ۵ اکتبر ۱۹۳۶ در پراگ، اولین رئیس‌جمهور جمهوری چک از ۲ فوریه ۱۹۹۳ تا ۲ فوریه ۲۰۰۳ بود.

او در خانواده‌ای فرهنگی و روشنفکر به دنیا آمد. تردیدی نیست که خانواده هاول در تعاریف و طبقه‌بندی‌هایی که چپ‌گرایان عرضه می‌داشتند، بورژوا محسوب می‌شدند. چندین نسل از خانواده سرشناس هاول‌ها، از ثروتمندترین و پرنفوذترین خانواده‌های پراگ بودند. پدر بزرگ واتسلاو، سالن رقص بسیار معروفی به نام «لوسرنا» برپا کرده بود و عمویش، موسس یک استودیوی فیلم‌سازی به نام «باراندوف» بود، که صنعت فیلم‌سازی در چک را پایه گذاشت. در جریان کودتای فوریه ۱۹۴۸ خانواده او بخشی مهمی از ثروت و نفوذش را از دست داد. آن‌ها در سال ۱۹۵۲ به ناچار سالن رقص لوسرنا را از دست دادند، هر چند سه سال پس از مصادره آن، اجازه یافتند مدیریت آن را برعهده گیرند. اما در توصیف این خانواده به عنوان «مرتجع»، کمونیست‌ها چندان هم منصف و محق نبودند. واتسلاو در دنیایی از امتیازات و افتخارات رشد یافت، با این وجود اطرافیان او نگاهی صرفاً منفعت‌جویانه به سیاست نداشتند. محفل خانوادگی او جایی بود برای گفت‌وگوهای دائمی و پرسش‌های پایدار درباره موضوعات داغ روز. پدر بزرگ مادری واتسلاو، دیپلماتی برجسته و خوش‌نام بود که آرمان اروپای متحد را در سر می‌پروراند، آرمانی که آن زمان خیلی دور از دسترس و ساده‌لوحانه به نظر می‌رسید. در همین سال‌های کودکی بود که ریشه‌های شخصیت آتی واتسلاو، گرایش‌های هنری او در مقام شاعری عمل‌گرا و سیاستمداری آرمان‌خواه شکل گرفت. خانواده متعرض وی به طور مستقیم با اتفاقات فرهنگی و سیاسی چکسلواکی از سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ در ارتباط بوده و به همین دلیل رژیم کمونیستی چکسلواکی بعد از سال ۱۹۵۰ اجازه تحصیلات دبیرستانی را به هاول نداد و او مجبور به گذراندن دوره‌های شبانه برای تمام کردن مقطع دبیرستانی شد. وی در سال ۱۹۵۴ موفق به اخذ دیپلم متوسطه شد. سابقه اختلافات سیاسی دوباره دلیلی برای عدم پذیرش وی در دانشکده‌های علوم انسانی شد و او به ناچار رشته اقتصاد را برای ادامه تحصیل در دانشگاه پراگ انتخاب کرد. واتسلاو هاول این رشته تحصیلی را بعد از دو سال ناتمام رها کرد. سنت فرهنگی خانواده و علاقه ذهن پویای وی را به دنبال علوم اجتماعی و فرهنگی میکشید و انگیزه روز افزون در وجود وی ایجاد می‌کرد. او بعد از اتمام خدمت سربازی در سال‌های ۱۹۵۹-۱۹۵۷ به عنوان کارگردان پشت صحنه در تئاتری در پراگ مشغول به کار گشت و همزمان تحصیل مکاتباتی در رشته‌ی دراما در دانشکده هنر دانشگاه پراگ را آغاز کرد. اولین بازی کامل وی در سال ۱۹۶۳ با نمایشنامه‌ی «جشن باغچه» روی صحنه رفت و جوائز و موفقیت بزرگی برای وی به همراه آورد. به دنبال آن نمایشنامه «خاطرات» از موفقترین کارهایش را خلق کرد. واتسلاو هاول در سال ۱۹۶۴ با خانم

اولگا نپلخالوا علی‌رغم میل خانواده و مخالفت مادرش ازدواج کرد. هاول بیست ساله بود که برای نخستین بار اولگا اسپیلیخالوا را ملاقات کرد. آن دو تقریباً هر روز در کافه اسلاوا با یکدیگر قرار دیدار داشتند. ریشه‌های خانوادگی اولگا و واتسلاو تفاوت‌های بسیار چشمگیری داشت. اولگا در خانواده‌ای کارگری بزرگ شده بود که در حومه شهر زیزکوف و در فقر شدید زندگی می‌کردند. خانواده هاول با این وصلت مخالف بودند، اما آن دو اصرار داشتند که تفاوت‌های هر یک از آن‌ها کامل‌کننده دیگری است و پیوند آن‌ها ترکیبی ایده‌آل فراهم ساخته است. در سال‌های زندگی مشترکشان و تا زمان مرگ اولگا در ژانویه سال ۱۹۹۶، او همواره نخستین کسی بود که نوشته‌های واتسلاو را می‌خواند. اولگا قدیمی‌ترین و مهم‌ترین حامی افکار واتسلاو و بعدتر جنبش مبارزاتی شد که هاول پیش می‌برد. نامه‌هایی که هاول از زندان به اولگا نوشت، به یکی از معروف‌ترین مجموعه نامه‌ها تبدیل شد و در سراسر جهان دیده و خوانده شد. اولگا در دوران ریاست جمهوری واتسلاو، بسیار فراتر از نقش عمدتاً منفعل «بانوی نخست» بسیار فعال و پر جنب‌وجوش بود و در سال‌های پس از سقوط کمونیسم خیره‌ای را که بنیان نهاده بود، با جدیت اداره می‌کرد.

هاول که با نشر غیرقانونی چند نمایشنامه هجوآمیز در اندک مدتی به شهرت رسیده بود، به سال ۱۹۶۸ در جریان «بهار پراگ» به یکی از فعال‌ترین سخنگویان جنبش بدل شد. او در دوران الکساندر دوبچک رهبر اصلاح‌طلب حزب کمونیست، در سمت دبیر «کانون نویسندگان مستقل» از حامیان فعال اصلاحات بود. جوّ اختناق که پس از افول بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ به وجود آمده بود هاول را برای مدتی از تئاتر و نمایش محروم ساخت ولی فعالیتهای سیاسی وی را بارزتر کرده و وی را وارد دنیای سیاست نمود. پس از سرکوب جنبش بهار پراگ، نشر و اجرای آثار هاول در «چکسلواکی و سراسر اردوگاه سوسیالیستی» ممنوع اعلام شد هاول برخلاف بیشتر همکارانش نه کشور را ترک کرد و نه به سازش با رژیم تازه تن داد. مقاومت هاول در برابر سانسور و نظارت دولتی، که به سکوت و اطاعت فرمان می‌دادند، مقاومتی حیاتی بود. نگارش برای او نیازی انسانی بود و او نشر اثر، چه به صورت چاپی و چه روی صحنه تئاتر را حق طبیعی خود می‌دانست و حاضر نبود از آن بگذرد. نوشته‌ها و فعالیت‌های سیاسی وی باعث به زندان افتادن و تحمل حبس‌های پیاپی و طولانی مدت گشت که بیشترین آن‌ها به چهار سال حبس و تحت مراقبت بودن وی انجامید. هاول شاهکار خود، «خرامیدنی حزین»، داستان سیاستمداری که بیم بازگشت به محبس دارد را پس از آزادی از زندان چهار ساله نوشت. از جمله دیگر شاهکارهای هاول، «قدرت ضعیفان»، در وصف بعد از توتالیتاریسم است که سیاست و جامعه مدرن را مهیا کننده مردم برای زندگی در دروغ می‌خواند. هاول در شرایطی سخت و ناهموار قلم می‌زد. بیشتر اوقات مجبور بود به شتاب و با ترس و لرز بنویسد و نوشته را، پیش از آن که به دست مأموران بیفتد، هرچه زودتر به جای امنی برساند. اثری که با این زحمت نوشته می‌شد، هرگز روی صحنه نمی‌آمد. هاول گفته است همواره احساس می‌کرده که آثارش ناقص هستند، زیرا اثر نمایشی تنها روی صحنه است که جان می‌گیرد. در پایان دهه ۱۹۸۰ و در جریان خیزش مسالمت‌آمیز مردم چک علیه دیکتاتوری، واتسلاو هاول که به عنوان برجسته‌ترین چهره اپوزیسیون شناخته شده بود، در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ تشکیل نهادهی به نام «میعادگاه شهروندان» را اعلام کرد، که جنبش را تا پیروزی نهایی هدایت کرد. هاول در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۹ از سوی هم‌میهنانش به ریاست جمهوری انتخاب شد. او اولین رئیس‌جمهور غیر کمونیست حکومت کمونیست چکسلواکی شد. وی از مخالفان حکومت دیکتاتوری و کمونیستی چک اسلواکی بود و آن حکومت را پوچستان (Absurdistan) می‌نامید. وی نقشی کلیدی در پیروزی انقلاب مخملین چکسلواکی داشت، انقلابی بدون خونریزی که منجر به فروپاشی حکومت کمونیستی چکسلواکی و تشکیل دو کشور جدید چک و اسلواکی شد. در سال ۱۹۹۰ در اولین انتخابات کشور جمهوری چک پس از انقلاب مخملین به عنوان رئیس‌جمهور برگزیده شد. زمینه را برای ورود جمهوری چک به بازار آزاد فراهم نمود. از جمله اقدامات مهم وی در اولین دوره ریاست جمهوری فرمان عفو عمومی برای بسیاری از زندانیان و محکومان رژیم گذشته بود، اقدامی که به گفته‌ی بسیاری از منتقدانش آمار جرم را بعد از آن سال‌ها بالا برد. هاول قضاوت محاکم ناعادل را قابل اعتماد نمی‌دانست. هاول مهمترین دستاورد دوران ریاست جمهوری خود را فسخ و انحلال پیمان ورشو می‌دانست. او از مهمترین رهبرانی بود که باعث پیوستن اعضای سابق پیمان ورشو به اتحاد ناتو گردید. وی در سال ۱۹۹۸ برای بار دوم به ریاست جمهوری کشور برگزیده شد ولی این دوران ریاست، دوران کسالت جسمانی وی بود و بیماری‌های دستگاه گوارشی و سرطان شش به علت استعمال دخانیات باعث نگرانی دوستداران وی گردید. در دنیای سیاست هاول همواره حمایت‌کننده‌ای صبور برای مقاومت‌های بدون خشونت بوده است. بیل کلینتون رئیس‌جمهور سابق آمریکا شخصیت و روش مبارزه وی را به گاندی و نلسون ماندلا تشبیه کرده است. مخالفت واتسلاو هاول با زدودن و کنار گذاردن مسئولان سیاسی حکومت کمونیستی در دوره‌های بعد از انقلاب ۱۹۸۹ باعث زیر سؤال رفتن نقش وی در این انقلاب مخملین و فروپاشی کمونیسم در آن کشور شده بود ولی نتایج نظرسنجی سال ۲۰۰۵ واتسلاو هاول را سومین شخصیت محبوب کل تاریخ ملت چک معرفی کرد. در سال ۲۰۰۳ او موفق به دریافت جایزه صلح گاندی از طرف حکومت هند به خاطر حمایت‌هایش از حقوق بشر در بدترین شرایط و فعالیت‌های صلح دوستانه شد. وی از جمله شخصیت‌هایی بود که به حکومت جمهوری اسلامی ایران به جهت به زندان انداختن اکبر گنجی اعتراض کرده، خواستار آزادی وی از زندان شد. او همچنین در اکتبر ۲۰۱۰، در یک همایش بین‌المللی در پراگ به حمایت از نسرین ستوده وکیل در بند ایرانی پرداخت و خواستار آزادی فوری او از زندان شد. هاول در طول زندگی سیاسی و هنری از طرف گروه‌ها و شخصیت‌های بین‌المللی زیادی مورد تقدیر قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به سال ۱۹۸۹ و دریافت جایزه اولاف پالامه در سوئد، در سال ۱۹۹۰ شناخته شدن به عنوان یکی از قهرمانان بزرگ آزادی و دریافت «مدال آزادی» از دست‌ان رئیس‌جمهوری آمریکا و مدال آزادی فیلادلفیا در سال ۱۹۹۴، و چندین بار نامزدی جایزه صلح نوبل اشاره کرد. او در سال‌های آخر زندگی‌اش به همراه همسر دوم خود، داگمار هاولو زندگی آرامی به دور از صحنه سیاست داشت. در ابتدای سال ۱۹۹۶ همسر اول هاول درگذشت و چند ماه بعد مشخص شد که عوارض ناشی از بازداشت‌های پیاپی دوران مبارزه و سیگار کشیدن‌های مداوم واتسلاو را به سرطان ریه مبتلا کرده است. جز تحمل

جراحی، راه دیگری در پیش نبود اما نتیجه آن جراحی که به برداشته شدن بخش بزرگی از ریه‌ها منجر شد، موفقیت‌آمیز بود. آن زمان مقالات متعددی در نشریات بین‌المللی درباره احتمال مرگ رئیس‌جمهور نگاشته شد با این وجود آنچه واقعیت داشت این بود که رئیس‌جمهور هاول، درمان کاملی را از سر گذارند. کمی نگذشت که دوستی نزدیک هاول با هنرمندی به نام داگمار وِسکِرِنوآ آشکار شد و آن دو در ژانویه ۱۹۹۷ و در سالگرد مرگ اولگا همسر اول هاول با یکدیگر ازدواج کردند. واکنش‌ها به این ازدواج در جمهوری چک بسیار متفاوت بود. برخی آن را همچون داستانی عاشقانه می‌دیدند و برخی دیگر این نکته را به یاد می‌آوردند که از مرگ اولگا، شریک چهل ساله زندگی واسلاو، تنها یازده ماه می‌گذشت. همسر جدید او، زیبا و هنرمند بود اما هیچ‌گاه روابط حسنه‌ای با نشریات چک نداشت و از همین رو برخی سیاستمداران مدعی بودند که داگمار تأثیر زیادی روی فعالیت‌های سیاسی همسرش خواهد گذاشت، اما حرف و حدیث‌های نخستین به تدریج رنگ باخت. در نهایت وی به دلیل بیماری‌های متعددی از جمله سرطان ریه و در اثر مشکلات تنفسی در سن ۷۵ سالگی در خانه بیلاقی‌اش در شمال جمهوری چک در خواب در گذشت.

* آنکلا مرکل صدر اعظم آلمان در ادای احترام به هاول او را یک «اروپایی بزرگ» که برای آزادی قاره جنگید توصیف کرد.





نزدیک به سه قرن است که افغانستان فعلی از قلمرو امپراطوری ها و سلطنت های چون غزنویان، مغولان، تیموریان و صفویان، جدا شده است. این که محدوده جغرافیایی فعلی به نام افغانستان در گذشته تاریخ از چه عظمت و شکوفایی فرهنگی و تمدنی را با خود داشت و از نظر منزلت اجتماعی از چه جایگاهی برخوردار بوده است، بماند؛ فقط همین تذکر کافی است که اکثریت دانشمندان و شاعران و عالمان دینی در قرون گذشته (قبل از سه صد سال اخیر) از این محدوده جغرافیایی به نام خراسان سربلند کرده است، صدها زن شاعره و دانشمند داشته است. اما سؤال این است که این پیشینه بزرگ چرا و چگونه دچار قهقهرایی فرهنگی عظیمی گردید که در قرن ۲۱ زنان افغان جهان را از لابلای سوراخ های سوزنی پارچه ای به نام برقع (چادری) می بینند و در نگاه مردان قبیله انگیزی است برای عصیت های ننگ ناموسی!

شاید این ضرب المثل آن شاعری که گفت: "سنگ اول گر نه د معمار کج" تا ثریا می رود دیوار کج" مصداق عینی سرنوشت زنان افغان در گذشته تاریخ معاصر باشد، تاریخی که حدود سه صد سال است که در زوایای تاریخ آن گرفتارند و روزنه ها را غبار عصیت های قبیله ای به سرعت می پوشاند. دنیای امروز زنان افغان دنیایی نیست که در سال های اخیر شکل گرفته باشد، بلکه در بستر طولانی از تاریخ اجتماعی خود دچار دگردیسی های هنجاری در قالب فرهنگ و رسومات قبیله ای گردیده و رفته رفته تبدیل به زنجیر اسارت برای آنان شده است. پس اگر خواننده ای می خواهد شناخت بیشتری از وضعیت اجتماعی زنان افغانستان در دنیای امروز پیدا کند، لازم است نقبی به پسمنظر تاریخی آنان بزند و از تاریخ معاصر اجتماعی آنان بداند که چگونه شکل گرفت و چگونه

به زنجیره های اسارت گرفتار گردید. برای آن که تصویری از گذشته زن افغانی ارائه گردد، باید پسمنظر تاریخی شکل گیری سلطنت احمد شاه ابدالی در سال ۱۷۴۷ میلادی ارزیابی شود، زیرا این برهه از تاریخ برای شناخت موقعیت و جایگاه اجتماعی زن افغان و نوعی نگاهی که سلطنت ابدالی نسبت به زن دارد، از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. این اهمیت از آنجا ناشی می شود که سلطنت تازه تاسیس ابدالی در قندهار، نوع باور و دیدگاه خاصی را نسبت به زن ارائه داد که در کشورها یا قلمروهای همجوارش از چنین دیدی برخوردار نبود. تا پیش از این از آنجایی که افغانستان فعلی زیر نفوذ سلطنت های ایرانی بود و هنجارهای حاکم بر جامعه و قوانین دولتی از سوی حاکمان ایرانی ترویج می گردید، نمی توان ویژگی های خاصی را برای جایگاه اجتماعی زن افغانی ارائه داد، زیرا زمانی قوانین و هنجارهای اجتماعی دارای یک ویژگی می گردد که این فاکتورها از سوی نظام حاکم بر جامعه تعریف و ارائه گردد و به عنوان قوانین یا هنجارهای اجتماعی از سوی نظام حاکم ترویج شود.

هرچند که در آن زمان نقش های مردانه در جوامع انسانی در سراسر جهان پررنگ بود، در همین اروپای که امروز که خود را مظهر و مرکز آزادی های زنان و جنبش فمینیسم می داند، زنان در بدترین منزلت اجتماعی قرار داشت. در سرزمین های اسلامی نیز با توجه به سنت های رایج مرد سالاری در جهان، مردان بیشترین نقش را داشتند و این باور که زنان نمی توانند نقش همپای مردان را در جامعه بازی کنند، به عنوان یک اصل اجتماعی پذیرفته شده بود، اما جایگاه زن افغان در آن برهه از تاریخ حتی به مراتب پایین تر از جایگاه و منزلتی بود که جوامع و سرزمین های اطراف جامعه افغانی داشتند، زیرا ساختار جامعه افغانی، ساختار قبیله ای بود و طبیعی است که در ساختارهای قبیله ای زن

کمترین نقش اجتماعی را دارا می باشد. با توجه به این مقدمه به بررسی نقش و جایگاهی که سلطنت ابدالی در آن زمان برای زنان ترسیم کرد پرداخته می شود. جایگاهی که تا امروز هم باقی مانده است. شکل گیری سلطنت قبیله ای نادرافشار در عین حالی که افغانها را از ایران فعلی رانده بود، اما برای رسیدن به هند به آنان نیاز داشت، همانطوری که صفویان افغانها یا پشتونها را به تدریج از محدوده کوههای سلیمان در هند به خراسان اسکان داد و آنان را برای رسیدن به هند مسلح کرد و زمین های وادی قندهار را به آنان واگذار کرد؛ نادر افشار نیز قبایل پشتون را باردیگر مسلح نمود و همراه با آنان به سوی هند لشکر کشید. او بعد از لشکر کشی به هند در حالی در خراسان به طرز مشکوکی در گذشت که عظیم ترین کاروان هدایا و غنایم هند به نزدیکی های قندهار رسیده بود. احمد شاه از قبیله ابدالی که در آن زمان فرماندهی قبایل مسلح پشتون را به عهده داشت، پس از مرگ نادرافشار تمامی غنایم آمده از هند را تصرف کرد و با حمایت قبایل پشتون سلطنت ابدالی را در قندهار بنا نهاد. از آنجایی که او با حمایت قبایل پشتون به سلطنت رسیده بود و سران قبایل بیشترین تاکید را بر اجرای سنت ها و هنجارهای قبیله ای پشتون در این سلطنت داشتند، قوانین اجرایی ابدالیان در قرون متمادی بر دایره سنت ها و هنجارهای قبیله ای قوم پشتون به چرخش درآمد. «پشتونوالی» رسم و رسوم سنت های قبیله ای قوم پشتون به عنوان قوانین اجرایی سلطنت ابدالی تدوین و به اجرا درآمد و دیگر اقوام ساکن در افغانستان که میراث داران اصلی خراسان بزرگ بودند، مجبور به اطاعت از آن در سایه قوانین سلطنتی شدند. دکتر جلال الدین صدیق یکی از محققین هم وطن ما در مقاله تحقیقی خود تحت عنوان «چگونگی استیلای نظام قبیله سالاری» از قانونی یاد می کند که احمد شاه ابدالی بعد از تکیه زدن بر اریکه قدرت آن را

د افغانستان به اجرا درآورد: احمد شاه همچون هر رهبر نظام قبیله‌ای برای استقرار و استحکام نظامش دست به وضع قوانینی زد که مورخان بنام «یاسا» یاد کرده اند. یاسای او شامل موادی ازین قبیل بود:

۱. منع بریدن گوش و بینی
۲. منع ازدواج دختران افغان با بیگانگان
۳. منع میراث بردن شرعی دختر از مال پدر
۴. زن شوهر مرده باید به عقد برادر یا اقوام نزدیک شوهر درآید.
۵. اگر شوهر متوفا وارث نداشته باشد زن مکلف است درخانه شوهر متوفایش نشسته از وسایل شوهر به اندازه کفایت او مقرر دارند.
۶. هرگاه زن در خانه شوهر وفات کند پدر و برادرش حق ندارند از شوهرش حق المهر مطالبه کنند.
۷. طلاق زن پس از نکاح ممنوع است.
۸. هنگام سلام و بارعام، کسی حق ندارد جهت احترام سر فرود آورد بلکه احترام و سلام باید با دست برسر گذاشتن صورت گیرد.
۹. علما و فقرایی که در خدمت دولت نباشند به حضور پذیرفته شود.
۱۰. در هر شب جمعه با علماء معتبر طعام صرف شود.
۱۱. در هر شب جمعه امرا و شهزادگان مکلف اند نماز جمعه بگذارند.

(۱)

یازده ماده موجود همه برگرفته از سنت های رایج در پشتونوالی قبایل پشتون است که دهها و صدها سال در میان آنان رواج داشت و اکنون توسط احمد شاه ابدالی به صورت قانون درآمده بود. هرچند در قانون جدید ابدالیان برخی از خشونت های قبیله ای مانند بریدن گوش و بینی مقتول به عنوان فرونشاندن شدت غیض و انتقام گیری افراد قبایل نفی گردیده بود و خود را پیرو دستورات اسلام می دانست، اما از آنجایی که ساختار اجتماعی پشتونها در دایره مستحکم قبیله ای می چرخید، سنت ها و ارزشهای رایج قبیله ای در میان آنان دربرخی موارد مقدم بر دستورات و شریعت اسلامی بود. مانند منع ازدواج دختران پشتون با افراد غیر از قبیله، منع میراث شرعی بردن دختر از مال پدر، یا این که زن شوهر مرده باید با برادر و یا اقوام نزدیک شوهر متوفا ازدواج نماید، یا اگر شوهر زنی وارث نداشته باشد، زن حق شوهر کردن ندارد و باید درخانه شوهر متوفایش به زندگی خود ادامه دهد. با تداوم سلطنت ابدالی در کشور چنین قوانینی سبب گسترش سنت های پشتونوالی در سراسر کشور گردید و این آغازی بود برای یک سیر قهقهرایی اجتماعی طولانی مدت برای زنان افغان.

در ساختار هرمی شکل اجتماعی که احمد شاه به وجود آورده بود، ملاکان بزرگ و سران قبایل در راس هرم قرار دارند و روحانیون مقام دوم این هرم هستند (۲) این تقسیم بندی نیز نشان می دهد که سنت ها و ارزشهای رایج قبیله ای مقدم بر همه قوانین و دستورات حتی شریعت اسلامی بود.

عالمان دینی قبایل نیز دین را چنان تفسیر می کرد که با سنت ها و ارزشهای رایج در میان قبایل سازگار باشد و این سنت ها با قرائت های متحجرانه از دین توجیه و تفسیر می گردید. اکنون همین تفسیرهای دینی در سایه سنت های رایج قبیله ای است که افراط گرایی را در کشورهای اسلامی رایج ساخته و به تروریسم بین المللی تبدیل گردیده است.

از آنجایی که سنت های قبایلی به عنوان یک قانون در کشور به اجرا درآمد، چنین ارزشهایی در دیگر مجموعه های انسانی جامعه افغانی نیز توسعه یافت و در گذر زمان به یک هنجار اجتماعی تبدیل گردید. زیرا ساختارهای اجتماعی در شمال و مرکز افغانستان حتی در زمان احمدشاه ابدالی و فرزندانش همانند جنوب کشور در دایره سنت های قبیله ای اسیر نبودند، تا پیش از سلطنت ابدالیان در دوره های سلطان محمود غزنوی، مغولان، تیموریان و صفویان در بلخ، بامیان، هرات، غزنی، کابل و بدخشان تعداد زیادی زنان دانشمند، سیاست مدار، فقیه و شاعر زندگی می کردند، آنان نقش های بزرگ اجتماعی را دارا بودند و در امور مختلف جامعه نقش داشتند. اما زمانی که قوانین احمدشاه ابدالی در کشور حاکم گشت، سیر نزولی فرهنگی در طول حدود سه قرن در جامعه افغانی و بخصوص میان زنان آغاز گشت و در طول این مدت از شهرهای یاد شده زنان نامداری حتی به تعداد انگشتان یک دست هم قد راست نتوانستند.



گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران - آذر ۹۰

این حادثه دستگاه قضایی-امنیتی روند احضار خبرنگاران این رسانه را در پیش گرفته است.

همچنین اخیراً مشخص شده آمنة بهرامی نو قربانی اسیدپاشی، به دلیل مفاد رضایتمنهای که در حین گذشت از اجرای حکم قصاص مجید موحدی در دادسرای تهران امضا کرده دیگر نمیتواند دیه دو چشمش را بگیرد. وی که معترض است و معتقد است فریب خورده، میگوید که تمام تلاشش را برای گرفتن دیه کامل انجام می‌دهد اما اگر موفق نشود برای همیشه ایران را ترک می‌کند.

از سوی دیگر در پی برگزاری مراسمی برای علی کردان وزیر سابق کشور جمعی از کارگران نساجی مازندران در سخنرانی احمدی نژاد اختلال ایجاد کرده و یک نفر از ایشان به نام "رشید - ش" که خود را به صندلی‌های ردیف مقابل احمدی نژاد رسانده بود پس از پرتاب کفش نسبت به مشکلات کارگران اعتراض کرد. این کارگر اخراجی که پس از ضرب و شتم توسط نهادهای انتظامی حاضر در محل بازداشت شد، در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی نیز به دلیل پرتاب تخم مرغ به سمت وی نیز بازداشت شده بود.

جدا از این و همانند سال‌های اخیر، امسال نیز ماموران امنیتی، مانع از برگزاری مراسم بزرگداشت قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای شده و با فشارهای امنیتی و تهدید، از انجام مراسم خانوادگی برای داریوش فروهر و همسرش پروانه مجد اسکندری و همینطور محمد مختاری، بر سر مزار آنها نیز ممانعت بعمل آورده‌اند. نامبردگان در سال ۱۳۷۷ توسط ماموران وزارت اطلاعات و در جریان پرونده ریایش و قتل مخالفان و روشنفکران (قتل‌های زنجیره‌ای) کشته شدند.

عدم پرداختن رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به برخی گزارش‌های حقوق بشری

این قسمت به آن دسته از گزارشات حقوق بشری‌ای می‌پردازد که با کم توجهی ملموسی از جانب رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی رو به رو شده‌اند. رفتار گزینشی اهالی رسانه و افراد فعال در شبکه‌های اجتماعی و بی‌توجهی به مسائل حائز اهمیتیتی که نمونه وار به آن‌ها اشاره خواهد شد، به مسائل متعددی منجر شده است. سیاست گذاری خاص در این عرصه و مشکلات فرهنگی-آموزشی جامعه مرتبط است؛ بدیهی ست که رفتارهای گزینشی اساساً همسویی، خواسته یا ناخواسته، با رفتار طبقه‌ی حاکم و رسانه‌های دولتی دارد.

رضا شهبایی کارگر و عضو هیأت مدیره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در اعتراض به بلا تکلیفی خود و عدم قرار گرفتن تحت مداوای پزشکی، از ابتدای آذرماه دست به اعتصاب غذا زده است. وی با وجود انتقال به بیمارستان هم‌چنان در اعتصاب غذا است و تاکید کرده است که تا آزادی بدون قید و شرط، به اعتصاب خود پایان نخواهد داد. از سوی دیگر مدیر روابط عمومی سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی شهرداری مشهد از وقوع آتش‌سوزی در یک چادر برزنتی و مرگ یک زن و مرد کارتن‌خواب خبر داد.

حکم اعدام یک زندانی با هویت "کیانوش - ش" در سحرگاه روز شنبه بیستم آذرماه سال جاری، در میدان دانش شهرکرد در حالی به اجرا در آمده است، که وی نیاز مبرمی به مداوای پزشکی داشت. وی که دقایقی قبل از اعدام اقدام به خودزنی کرده بوده، علی‌رغم خونریزی شدید از راه حل اویز در ملاءعام اعدام شد.

در رابطه با ممانعت از آزادی و عدم اجازه‌ی مرخصی به زندانیان سیاسی نیز به دو مورد در ماه گذشته اشاره می‌شود. مورد اول مربوط به محبوبه کرمی، فعال حقوق بشر و فعال حقوق زنان است که مسئولان امنیتی از حضور در مراسم خاکسپاری و یادبود پدرش ممانعت به عمل آورده‌اند. وی مادرش را نیز در شرایط مشابهی و هنگامی که در حبس به سر می‌برد از دست داد و در حال حاضر شرایط روحی و جسمی وخیمی دارد. همینطور علی رغم اتمام محکومیت بهروز جاوید تهرانی، دستگاه قضایی از آزادی این زندانی سیاسی جلوگیری می‌نماید. به علت پرونده سازی جدیدی که به دلیل عاملیت در پخش فیلمی از محسن دکمه‌چی زندانی سرطانی بر علیه بهروز جاوید تهرانی صورت گرفته بود، وی چندی پیش مدت ۴ ماه را در بند ۲۰۹ زندان اوین بسر برد.

یک رویداد مثبت

پس از پیگیری‌های متعدد و عدم پاسخگویی مقامات قضایی حکم اعدام زینب جلالیان، زندانی سیاسی کرد، از سوی دیوان عالی نقض و این زندانی سیاسی حبس ابد محکوم شد. زینب جلالیان در آذرماه سال ۱۳۸۸ به اتهام محاربه و همکاری با گروه پژاک به اعدام محکوم شد.

در این نوشتار ۱۷۵ گزارش حقوق بشری منتشره آذرماه در ۱۱ رسته حقوقی مورد بررسی قرار گرفته است. و علاوه بر تلاش برای ارتقای دقت گزارشات تلاش شده است جنبه‌های آموزشی نیز در گزارش تقویت شود. بررسی حقوقی اخبار و گزارشات مهم و پرداختن به گزارشاتی که بیشترین و کمترین توجه را به خود را اختصاص داده است در کنار استفاده از محاسبات آماری و نموداری را باید از دیگر نکات برجسته این گزارش دانست.

ارزیابی عمومی اخبار نقض حقوق بشر آذرماه

در آذرماه سال ۱۳۹۰، هم‌چون بازه‌های زمانی پیشین، شاهد تداوم نقض حقوق بشر در ایران و به طور گسترده در حوزه‌ها و بخش‌های مختلف بوده‌ایم. نقض حقوق بشر در یک جامعه جدا از اینکه با رفتار طبقه‌ی حاکم و قوانین مصوب موجود رابطه‌ی مستقیم دارد، عموماً به برخی باورها و بینش‌های نادرست موجود که ریشه در فرهنگ و سنت آن جامعه دوانده‌اند؛ نیز مربوط می‌شود.

در آذرماه حکم قطع پا و قطع دست دو شهروند با دستور دادستان عمومی و انقلاب شیراز، در محل زندان عادل‌آباد به اجرا درآمد. اتهام این دو تن سرقت مسلحانه از بانک‌های شیراز عنوان شده است.

این رویداد غیرانسانی رابطه‌ی مستقیمی با یکی از مهم‌ترین رویدادهای ماه گذشته در حوزه‌ی حقوق بشر، یعنی تصویب قطعنامه‌ای توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به علت تداوم شکنجه و نقض حقوق بشر در ایران و سرکوب شهروندان توسط جمهوری اسلامی دارد. این قطعنامه پیش‌تر و در سی‌ام آبان‌ماه با ۸۶ رای مثبت تویط کمیته‌ی سوم سازمان ملل متحد به تصویب رسیده بود و به عنوان بخشی از روال قانونی، نهایتاً با ۸۹ رای موافق، ۳۰ رای مخالف و ۶۴ رای ممتنع به تصویب مجمع عمومی این سازمان نیز قرار می‌گرفت.

علاوه بر این پسر ۱۶ساله‌ای که در حین شوخی با دوستانش باعث کورشدن چشم یکی از آن‌ها به علت استفاده از تفنگ بادی شد، با درخواست قصاص چشم از سوی شاکی پای میز محاکمه رفت.

در پی انفجار کوره‌ی کارخانه‌ی نورد فولاد غدیر یزد در پایان شیفیت کاری روز یکشنبه بیستم آذرماه نیز، تمامی ۲۳ نفر مشغول به کار در این محل دچار حادثه شدند. در این حادثه پنج تن در دم جان باخته و سیزده تن دیگر (جمعاً ۱۸ نفر) نیز به علت شدت جراحات در بیمارستان سوانح و سوختگی فوت شدند. این در حالیکه تاکنون علت قطعی انفجار مشخص نشده است.

در همین خصوص و بر اساس اعلام روابط عمومی اداره‌ی کل پزشکی قانونی استان گلستان در شش ماهه‌ی نخست امسال ۲۲ نفر در استان گلستان به دنبال وقوع حوادث ناشی از کار جان خود را از دست دادند. این آمار در مقایسه با مدت زمان مشابه سال قبل که تعداد فوتی‌های ناشی از حوادث کار ۱۵ نفر بود، ۷.۴ درصد افزایش یافته است.

از سویی با توقف هر سه خط تولید کارخانه‌ی ایران خودروی تبریز، به سبب عدم شماره گذاری ۳۰ هزار وانت پیکان، یک‌هزار و ۵۰۰ کارگر درخط مونتاژ و ده‌ها هزار نفر دیگر در شرکت‌های تولید قطعات این شرکت بیکار می‌شوند.

بازتاب ویژه‌ی برخی اخبار در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی

در این بخش به گزارش‌هایی در حوزه‌ی حقوق بشر پرداخته می‌شود که علی‌رغم اینکه ممکن است حتی به نسبت سایر اخبار مشابه در ماه گذشته حجم کمتری از نقض حقوق بشر را در بر داشته‌اند، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، که در واقع بازتابی از افکار عمومی تلقی می‌شوند، با حساسیت ویژه‌ای آن‌ها را دنبال کردند.

درگیری کارکنان روزنامه‌ی ایران با ماموران امنیتی که برای بازداشت علی‌اکبر جوانفکر، سرپرست مؤسسه ایران و مشاور مطبوعاتی محمود احمدی نژاد، به دفتر این روزنامه مراجعه کرده بودند؛ یکی از اخبار جنجال برانگیز ماه گذشته بود. در این خصوص برخی از پرسنل گروه سیاسی روزنامه ایران که با سردادن شعارهای الله اکبر و مرگ بر ضد ولایت فقیه سعی داشتند تا مانع از بازداشت وی شوند، بازداشت شدند. لازم به اشاره که با گذشت یک ماه از

بدیهی ست که این رای دیوان عالی را با تسامح بسیار و صرفاً جهت دفاع از نقض مجازات مرگ، می‌توان رویدادی مثبت برشمرد.

برخی مستندات حقوقی و قانونی پیرامون موارد گزارش آذرمه

در بخش پیش رو برخی گزارش‌های نقض حقوق بشر به اختصار از لحاظ حقوقی بررسی می‌شوند. این امر می‌تواند تا حدی خلاء آموزش در کنار اطلاع رسانی را پر نماید و طیف‌های مختلف را نسبت به حقوق خودشان آگاه‌تر سازد.

پیرامون عدم مرخصی در مواقع ضروری، بخش دوم ماده ۴۴ کنوانسیون حقوق زندانیان اشاره می‌دارد که زندانی می‌بایست بلافاصله از مرگ خویشاوندان، نزدیکان و دوستانش و یا بیماری جدی یکی از آنها مطلع شود و در صورت بیماری مهم از یکی از بستگان نزدیک و یا مرگ خویشاوندان نزدیک زندانی باید مجاز باشد هر زمان که شرایط اجازه می‌دهد برای رفتن به بالین و مراسم او از مرخصی استفاده کند و تحت اسکورت یا به تنهایی حضور یابد.

آمار تلفات ناشی از حوادث کار هم در شرایطی روبه فزونی رفته است و در اکثر موارد هیچ مسئولی پاسخگو نیست که بر اساس بخش ب ماده ۷ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایمنی و بهداشت محیط کاربایستی به رسمیت شناخته شود. اخراج و بیکاری کارگران در کشور و عدم حمایت هیچ یک از نهادهای مربوطه نیز که در ماه گذشته نیز تداوم یافت، بند ۱ ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر را که طبق آن هر شخصی حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه برگزیند، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بی‌کاری حمایت شود، نقض می‌نماید.

در رابطه با اعدام شهروندان در کشور که خود ناقض مفادهای اعلامیه‌های معتبری از قبیل اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی که بر ذاتی بودن حق حیات تاکید دارد، اجرای اعدام زندانیان در شرایطی که نیاز به رسیدگی پزشکی دارند، به طور مضاعفی غیر انسانی ست. بر اساس قانونی که نحوه اجرای احکام اعدام که توسط قانونگذاران جمهوری اسلامی وضع و در ۲۷ شهریور سال ۸۲ تصویب شده است، چنانچه محکوم به اعدام بیمار باشد و این بیماری به حدی باشد که طبق نظر پزشکی قانونی مانع انجام تشریفات اجرای حکم باشد پس از تایید توسط قاضی صادر کننده حکم یا دادستان، اجرای حکم تا رفع مانع به تاخیر خواهد افتاد.

در خصوص عدم رسیدگی پزشکی به زندانیان بیماری که نیاز مبرم به مراقبت های ویژه دارند بایستی اشاره کرد که ماده ی ۲۲ کنوانسیون حقوق زندانیان بر لزوم انتقال زندانیان بیمار نیازمند به معالجات ویژه و تخصصی به موسسات تخصصی یا بیمارستان های غیرنظامی در خارج از زندان دلالت می کند. بیمارستان مورد اشاره باید تجهیزات لازم، تخت کافی، لوازم دارویی مناسب و پزشک متخصص و آموزش دیده برای مراقبت های پزشکی و درمانی از زندانی بیمار را داشته باشد. در این زمینه هم چنین ماده ۱۰۳ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی جمهوری اسلامی نیز تاکید می‌کند که در موارد ضروری خروج محکوم از زندان برای معالجه بایستی با تایید بهداری زندان و اجازه رییس موسسه یا زندان و موافقت قاضی ناظر باشد. بایستی اشاره کرد این ماده که مربوط به قوانین داخلی نظام جمهوری اسلامی و زندان های کشور است، در بسیاری از موارد با مخالفت دادستانی و ماموران اطلاعاتی نقض می شود.

مقدمه آمار

بر اساس گزارش‌های گردآوری شده از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، در محدوده زمانی آذر ماه سال ۱۳۹۰ تعداد ۱۷۵ گزارش از سوی حداقل ۳۶ منبع خبری یا حقوقی انتشار یافته است.

در بررسی موردی ۱۷۵ گزارش آذر ماه، تعداد ۱۳۱۱۲ مورد نقض حقوق که ۵۶۲ مورد آن نقض مستقیم حقوق بنیادین بشر با حضور آمر در تطبیق با اعلامیه جهانی حقوق بشر و تعداد ۱۲۵۵۰ مورد آن نقض حقوقی است که در عین وجود معاهدات بین المللی، نقض بنیادین حقوق بشر محسوب نمی‌شود؛ ارزیابی شده است، عمده موارد نقض حقوقی که علیرغم تاثیر مستقیم از سیاستگذاری‌های حکومت، اقدام مستقیم و منظم نقض حقوق بشر را در بر نمی‌گیرد، در حوزه کارگری بوده است و حقوقی از قبیل اخراج، تعلیق و یا بیکاری کارگران پس از تعطیلی کارخانه رخ داده است.

بدیهی است گزارش‌هایی که در پی می‌آید با توجه به عدم اجازه دولت ایران به فعالیت

مدافعان حقوق بشر تنها بخش کوچکی از نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران است. در موضوع میزان خطای گزارش که حداکثر ۳ درصد در بحث منابع برآورد می‌شود باید اشاره کرد که ارگانه‌های خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران میزان ۲۹ درصد گزارش‌های این ماه را ارائه و مستند کرده‌اند، رسانه‌های حکومتی یا نزدیک به دولت میزان ۲۷ درصد و سایر منابع خبری-حقوقی غیر دولتی ۴۴ درصد گزارش‌ها را منتشر کرده‌اند که بدیهی است بخش آمار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران امکان زیادی برای مستند کردن گزارش‌های سایر گروه‌های خبری یا حقوقی را ندارد و در این حوزه حسب تجربه و شناخت خود عمل می‌کند.

"در حال حاضر در گزارشی که پیش رو است، میزان موارد نقض حقوق نسبت به ماه مشابه سال قبل ۲۱ درصد کاهش و نسبت به ماه قبل نیز ۳ درصد کاهش داشته است."

مشروح آمار

کارگری:

در آبان ماه سال جاری ۲۴ گزارش در مورد نقض حقوق کارگران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسید که تعداد ۱۹ گزارش از آن گزارش‌هایی را در بر می‌گرفت که مستقیماً نقض حقوق بشر نبوده ولی مرتبط به سیاستگذاری‌های حکومت و همینطور حقوق مدنی است. مجموع موردی این نقض حقوق بالغ بر ۱۲۵۵۳ مورد است. بر اساس این گزارش‌ها ۱۲۰۴۲ کارگر به دلیل تعطیلی کارخانه و یا تعدیل نیرو از کار اخراج شدند، در مجموع ۶۵۸ ماه از حقوق کارگران در شرکت‌ها و کارخانجات مختلف با تعویق همراه بوده است که بر اساس آمار موجود بیشترین آن تعویق ۷ ماهه پرداخت حقوق کارگران سامیکو صنعت بوده است.

بر اثر سوانح در محل کار به دلیل فقدان ایمنی شغلی ۴۰ کارگر جان خود را از دست دادن و ۱۸ تن نیز زخمی شدند و از سوی دیگر دستگاه امنیتی کشور ۲ تن از فعالان کارگری را بازداشت و یک تن نیز از سوی دستگاه قضایی احضار شد. "طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق کارگران ۱۳ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز تغییری حاصل نشده است."

اقلیت‌های مذهبی:

در ماه گذشته از مجموع ۱۱ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۸ مورد نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

بخشی از این آمار مربوط به بازداشت ۸ تن از شهروندان بهایی، اهل سنت و اهل حق بوده است هم چنین ۸ تن از اقلیت‌های مذهبی به ۲۵۲ ماه حبس تعزیری، ۹۰ ضربه شلاق و ۱۸۰ میلیون تومان جریمه نقدی محکوم شدند.

ممانعت از فعالیت اقتصادی ۳ شهروند بهایی و احضار یک تن دیگر و جلوگیری از اجرای مراسم مذهبی اهل حق از جمله موارد نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی در طی ماه جاری بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی ۲۲ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۲۶ درصد را شاهد بوده‌ایم."

اقلیت‌های قومی-ملی:

در ماه گذشته از مجموع ۵ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۶ مورد نقض حقوق اقلیت‌های قومی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. از این تعداد می‌توان به بازداشت ۶ شهروند و محاکمه ۶ تن در این حوزه اشاره کرد، از سوی دستگاه قضایی یک تن از اقلیت‌های قومی را به ۶۰ ماه حبس محکوم کرد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت‌های قومی ۵۸ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۳۰ درصد را شاهد بوده‌ایم."

اصناف:

در ماه گذشته از مجموع ۱ گزارش ثبت شده، تعداد ۳ مورد نقض حقوق اصناف در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اصناف ۸۸ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۸۷ درصد را شاهد بوده ایم."

فرهنگی:

در ماه گذشته از مجموع ۵ گزارش ثبت شده، تعداد ۵ مورد نقض حقوق فرهنگی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. در این حوزه بایستی به ممنوع کار شدن دو هنرمند کشورمان و ممانعت از نشر آثار یک شاعر اشاره داشت که از سوی اداره ارشاد و فرهنگ اسلامی اعمال شده است. "طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق فرهنگی ۱۶ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۶۰ درصد را شاهد بوده ایم."

زنان:

در ماه گذشته از مجموع ۴ گزارش ثبت شده، تعداد ۵ مورد نقض حقوق زنان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. وقوع سه مورد اسید پاشی که یک مورد آن از سوی یک زن بر روی همسرش به دلیل ازدواج مجدد رخ داد از جمله موارد مهم نقض حقوق زنان در این ماه بوده است. "طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق زنان ۷۵ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۲۰ درصد را شاهد بوده است."

کودکان:

در ماه گذشته از مجموع ۱ گزارش ثبت شده، تعداد ۱ مورد نقض حقوق کودکان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. "طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق کودکان ۱۰۰ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۶۶ درصد را شاهد بوده ایم."

اعدام:

در ماه گذشته از مجموع ۱۷ گزارش ثبت شده، تعداد ۵۰ مورد صدور و اجرای حکم اعدام در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. در آبانماه سال جاری، حسب گزارشات به ثبت رسیده، ۸ شهروند به اتهامهای مواد مخدر، قتل، ترور و تجاوز به اعدام محکوم شدند و ۳۷ زندانی نیز بر اساس اتهام قتل، جرایم مواد مخدر و تجاوز اعدام شدند.

شش زندانی نیز به اتهام تجاوز و قتل در ملاء عام و در شهرهای کازرون، رشت، شهرکرد، ساوه و کرمانشاه اعدام شدند. "طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل صدور و اجرای حکم اعدام ۳۱ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۹ درصد را شاهد بوده ایم."

دانشجویان:

در ماه گذشته از مجموع ۱۲ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۷ مورد نقض حقوق دانشجویان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. این گزارشها بازداشت ۷ دانشجو و محکومیت ۳ دانشجو به ۱۲۰ ماه حبس تعزیری محکوم شدند و از سوی دیگر نیز ۲ تن از دانشجویان نیز از حق تحصیل در دانشگاه محروم شدند. "طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق آکادمیک ۷۱ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۲۰ درصد را شاهد بوده ایم."

زندانیان:

در ماه گذشته از مجموع ۴۶ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۲۱ مورد نقض حقوق زندانیان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. این تعداد گزارش مربوط به ۹ مورد شکنجه و یا ضرب و شتم زندانیان، ۱۳ مورد عدم رسیدگی پزشکی، ۸ مورد اعمال محدودیت مضاعف، ۳ مورد اجرای حکم شلاق، ۴ مورد عدم دسترسی به وکیل، ۸۵ مورد نقل و انتقال اجباری و ۴۰ مورد اعمال فشار و تهدید زندانیان بود.

هم چنین ۸ مورد بلاتکلیفی و ۱۴ مورد اعتصاب غذا نیز از دیگر موارد نقض حقوق زندانیان لحاظ شده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق زندانیان ۱۲ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۱۳ درصد را شاهد بوده ایم."

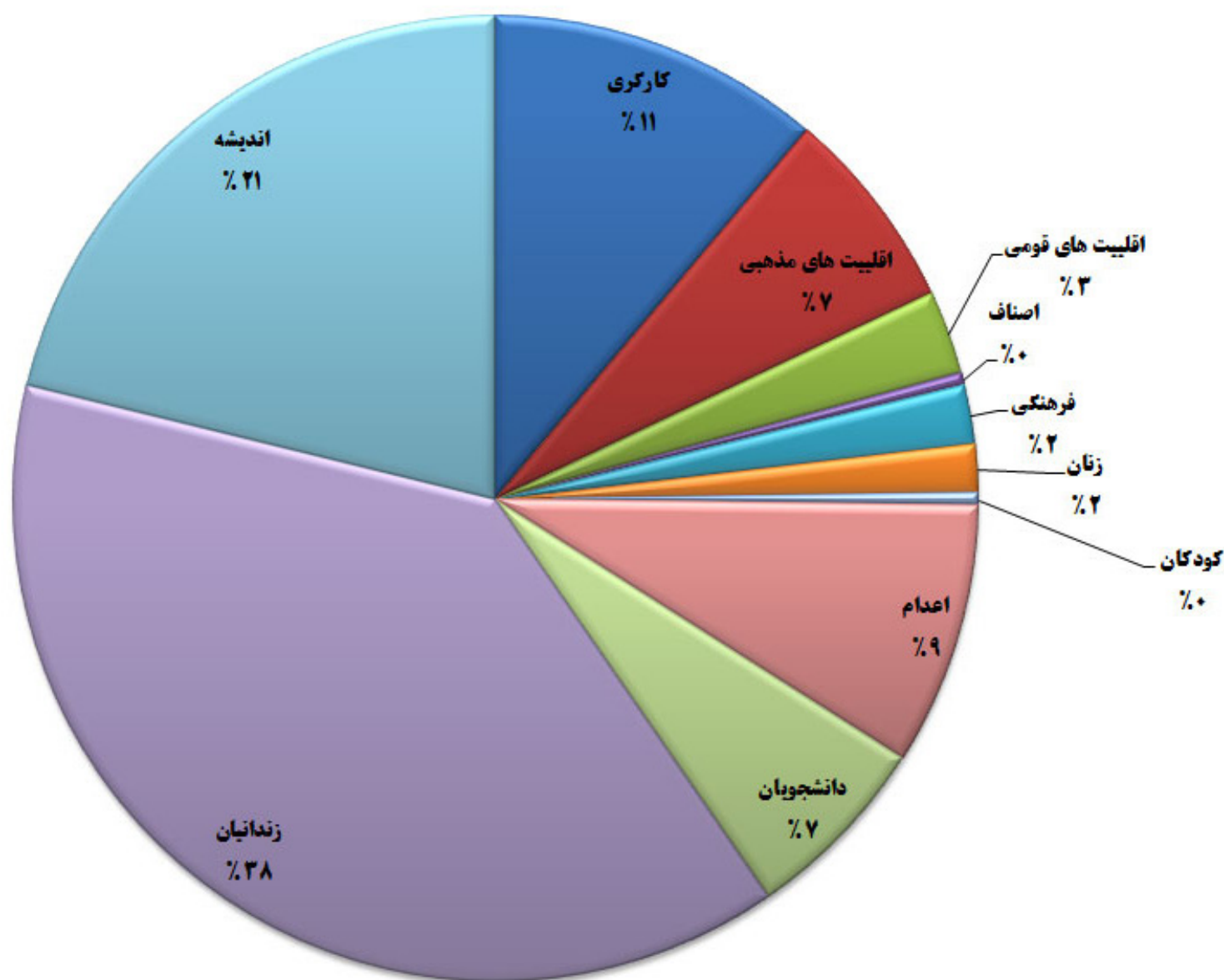
اندیشه و بیان:

در ماه گذشته از مجموع ۴۹ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۱۳ مورد نقض حقوق در حوزه اندیشه و بیان توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. بر اساس این آمار ۱۲ تن از فعالین در این حوزه بازداشت، ۶ تن احضار به اطلاعات و دادگاه انقلاب و ۱۳۴ نفر دیگر نیز در دادگاه مورد محاکمه قرار گرفتند. همینطور ۲۸ تن از فعالین نیز جمعا به ۲۷۹۴ ماه حبس تعزیری محکوم شدند. "طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اندیشه و بیان ۳۲ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۷ درصد را شاهد بوده ایم."

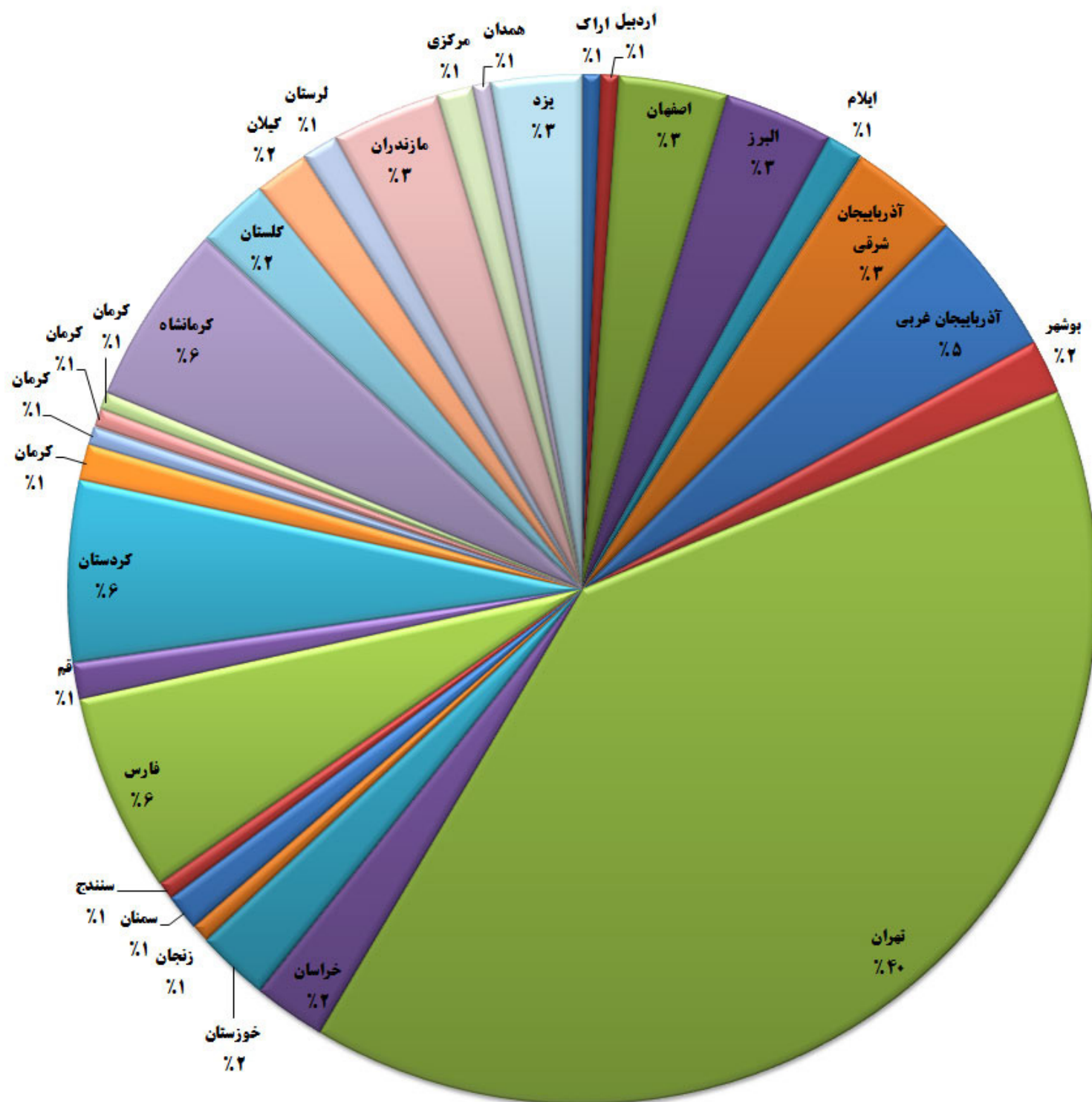


نمودار زیر مقایسه گزارش ماهانه بر اساس گستره رسته‌ها در آذر ماه ۱۳۹۰ است، همانطور که در ذیل مشاهده می‌کنید، زندانیان با ۳۸ درصد و حوزه اندیشه و بیان با ۲۱ درصد به ترتیب در رتبه اول و دوم تعداد موارد گزارش شده از سوی گزارشگران حقوق بشر قرار دارند.

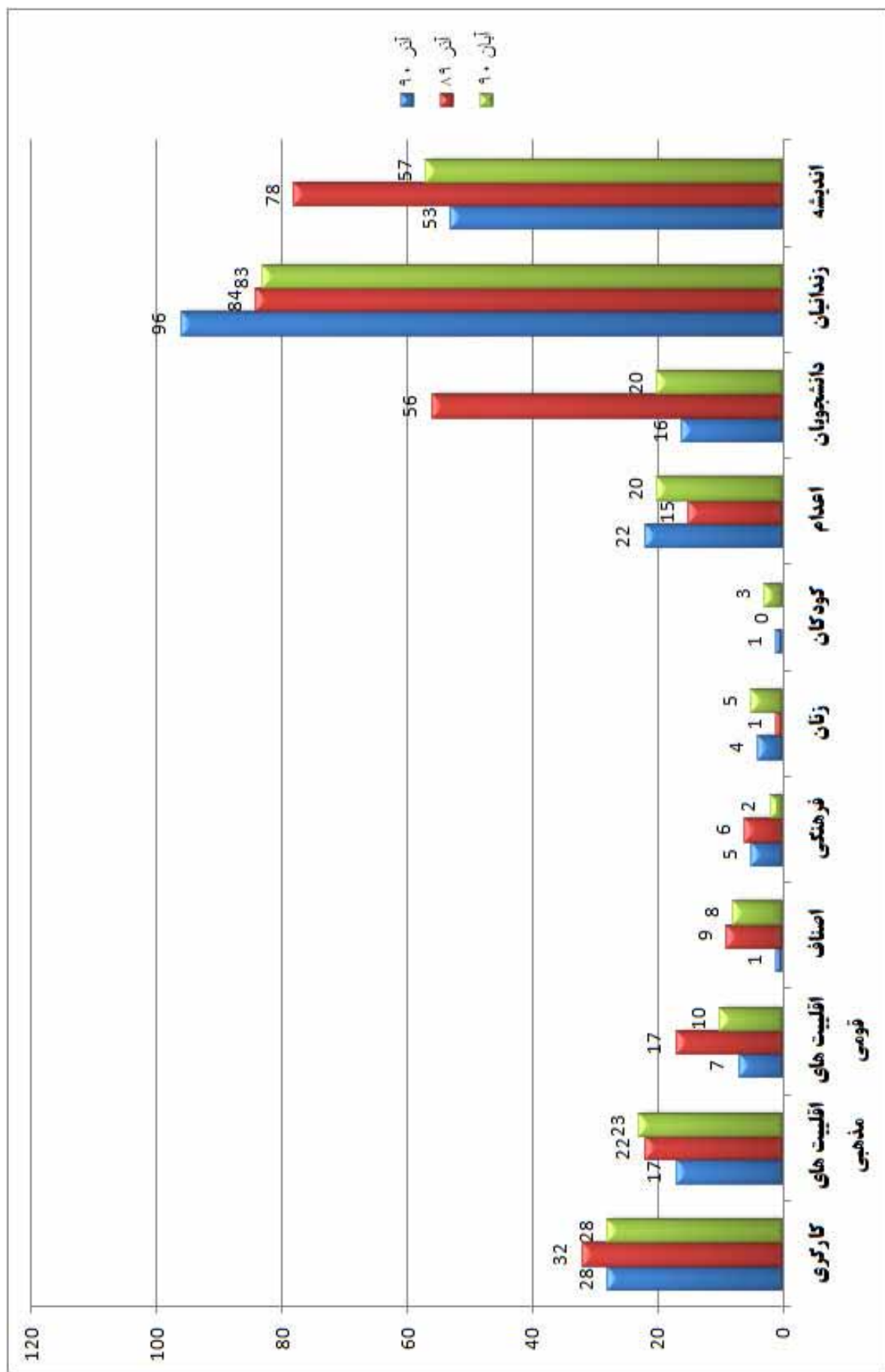
مقایسه نموداری گزارش ماهانه بر اساس رسته‌ها در آذر ماه ۹۰

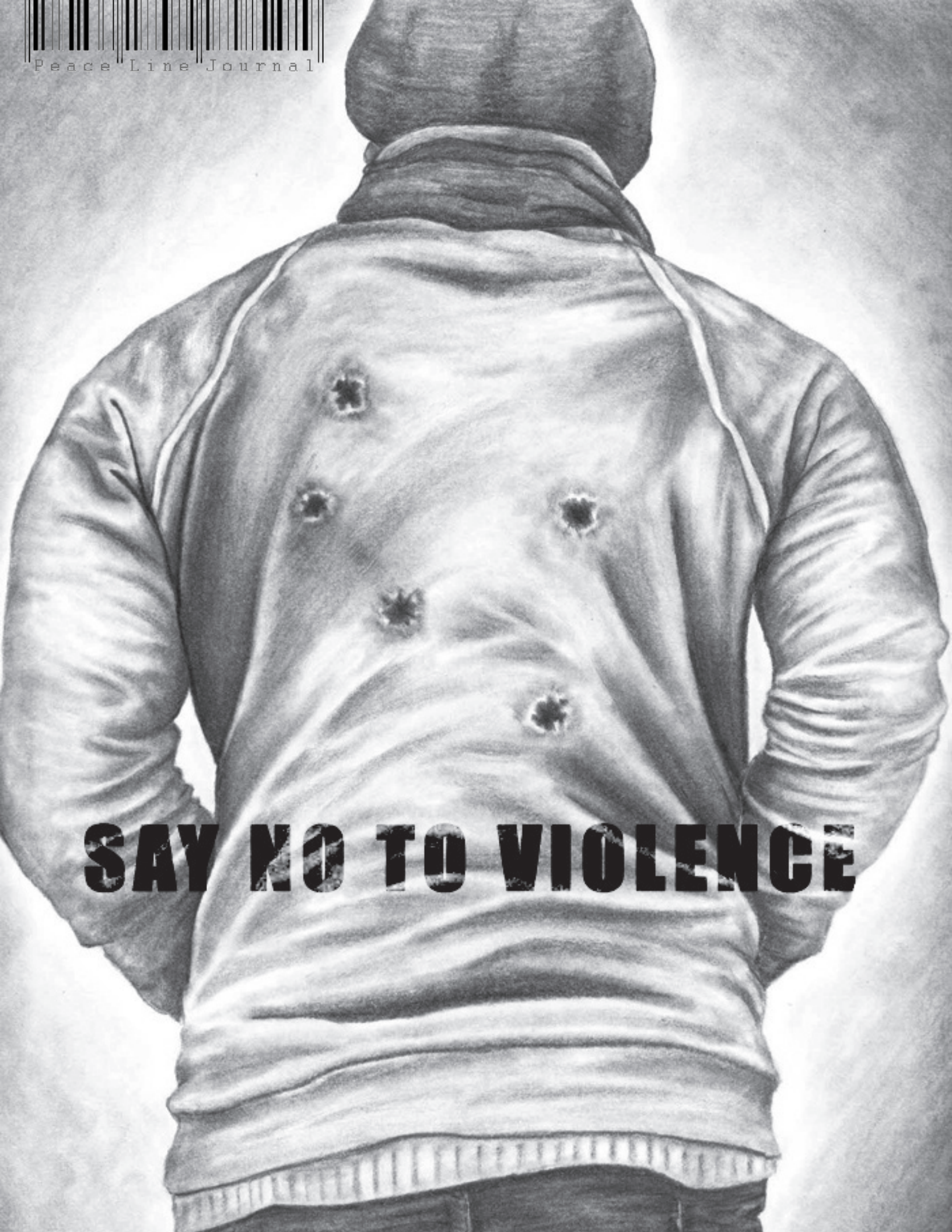


در ادامه می‌توانید نمودار دایره‌ای مربوط به مقایسه استان‌ها و حجم گزارشات ثبت شده که رابطه مستقیمی با توان گزارشگران حقوق بشر در ایران دارد را مشاهده نمایید.



در پایان برای مقایسه آماری آذر ماه ۹۰ با ماه مشابه سال قبل و آبان ماه سال جاری، به نمودار ذیل توجه کنید.





SAY NO TO VIOLENCE